

فهرست مطالب

- ۸ مارس روز جهانی زن صف آرایی مبارزاتی زنان علیه ستم جنسیتی و استثمار! ۴
- ۶ مارس ۱۹۷۹ تولد جنبش نوین زنان ۶
- ۱۰ تجاوز در زندگی مشترک ۱۰
- ۱۴ تجارت سکس، برده‌داری مدرن در عصر امپریالیسم ۱۴
- ۱۷ معرفی کتاب «مارکسیسم و فمینیسم»: گفتگویی با شهرزاد مجاب ۱۷
- ۲۰ نه بدون اجازه و تصمیم من، حتی یک فتوس! ۲۰
- ۲۴ مروری کوتاه بر فیلم حق رأی زنان «سافراجت‌ها» ۲۴
- ۲۸ خون ما، بازنگری و گفتمانی درباره‌ی سیاست جنسی ریشه‌یابی علت‌ها ۲۸
- ۳۴ گزارش مبارزات اعتراضی به سفر روحانی به پاریس، ۲۷ و ۲۸ ژانویه ۲۰۱۶ ... ۳۴
- ۳۷ بیانیه اعتراض به سفر روحانی به پاریس - انگلیسی ۳۷
- ۳۸ بیانیه اعتراض به سفر روحانی به پاریس - فرانسه ۳۸
- ۴۰ بیانیه روز جهانی ۸ مارس - آلمانی ۴۰
- ۴۲ بیانیه روز جهانی ۸ مارس - انگلیسی ۴۲
- ۴۳ فراخوان به تظاهرات علیه سفر روحانی به بلژیک ۴۳

همکاری شما:

نشریه را پر بارتر خواهد کرد. برای هشت مارس خبر، مقاله، شعر، عکس، طرح، داستان و ترجمه بفرستید! لطفا نوشته‌های خود را در صورت امکان با برنامه Word فارسی تایپ کنید و مطالب را برای ما بفرستید! ارسال مطالب برای نشریه: zanane8mars@yahoo.com

مسئولیت هر یک از مقالات در نشریه هشت مارس به عهده‌ی نویسندگان آن است.

هشت مارس

نشریه سازمان زنان
هشت مارس
(ایران - افغانستان)

همکاران این شماره:

لیلا پرنیان
فریدا فراز
فریدا امیرخیزی
طرح روی جلد: سمیرا باستانه

۸ مارس روز جهانی زن

صف آزایی مبارزات زنان علیه ستم جنسیت و استثمار!

آیا صدای خرد شدن استخوان‌های زنان زیر چرخ‌های استثمار در مزرعه، کارخانه، کارگاه و در کار طاقت فرسا، خرد کننده و یک نواخت خانه را می‌شنوی؟
 آیا فریادهای نهفته در نگاه دختری که صاحب کار در پستوی کارگاه به او تجاوز می‌کند را می‌بینی؟
 آیا دیده‌ای بغض و اشک دختری را که به زور سر سفره‌ی عقد نشاندند تا روانه‌ی جهنم‌اش کنند؟
 آیا از فروش دختران خردسال در روستاها و آینده‌ی شومی که انتظارشان را می‌کشد با خبر هستی؟ آیا جیغ دل‌خراش نوعروس ۹ ساله‌ی روستایی که در حجله شکنجه می‌شود، پشتت را لرزاند است؟
 آیا از توپ و تشرها و کتک‌های شبانه خبر داری؟ آیا می‌دانی هیچ شمرده شدن، چقدر سنگین است؟ آیا می‌دانی توهین و تمسخر از جانب شریک زندگی در حضور دیگران چه دردی دارد؟
 آیا خشم فروخورده‌ی زنی که به خیانت شوهرش پی برده را حس می‌کنی؟ آیا با شنیدن این که زنی، شوهر متجاوز و سرکوب‌گر خود را مجازات کرده احساس رضایت و همبستگی کرده‌ای؟
 آیا آن هنگام که می‌شنوی زن جوانی فقط به خاطر آن که قصد طلاق داشته به دست شوهرش روز روشن، در خیابان، به قتل رسیده، قلبت به درد می‌آید؟
 آیا حس دختر بچه‌ای ترسان و شرمگین که بدن ظریفش به تصرف «محارمش» در آمده و اولین تصویر وحشیانه از «سکس» را تجربه می‌کند و انسانیت، سلامت روان، روحیه و ... آینده‌ی خود را در ازای یک ارضای چند دقیقه‌ای می‌بازد، را فقط می‌توانی برای یک لحظه تصور کنی؟
 آیا چهره‌ی بی‌رنگ دختری که به خاطر «حفظ ناموس» به دست برادرش به خون در غلتید را هنوز به یاد می‌آوری؟
 آیا می‌توانی مانند آن زن زحمت‌کش افغانستانی، معنای زندگی ناپایدار، بی‌سرپناهی، تبعیض، اشغال، تجاوز، جنگ و موقعیت ستم‌دیده‌ترین ستم‌دیده‌گان را بفهمی؟
 آیا تحمل شنیدن این که صدها زن در سال گذشته در کردستان، ایران، افغانستان، هند، پاکستان و ... به خاطر فرودستی مطلق‌شان مجبور به خودسوزی و خودکشی شده‌اند، را داری؟
 آیا می‌توانی خودت را جای زنی بگذاری که هیولای فقر او را به تن‌فروشی و می‌دارد؛ زنی که مجبورست روح و غرورش را در هم بشکند تا شاید امشب فرزندان‌اش گرسنه نخوابند؟
 آیا از دیدن تصاویر پورنوگرافیک که زنان را چون هرزه‌گان فرومایه که ارزشی جز سرویس‌دهی جنسی به مردان ندارند، می‌نمایاند، احساس تنفر و انزجار از خودت کرده‌ای؟
 آیا می‌توانی حس پوچی و به حساب درک کنی؟



تظاهرات زنان، نیویورک، ۱۹۷۱ ▲

آیا احساس بی‌پناهی، بی‌امنیتی، ترس و درمانده‌گی زنی که در کوچه‌ای تاریک از سایه‌های مردانه می‌گریزد را می‌فهمی؟
 آیا با این الفاظ «زنک! ضعیفه! مادر بچه‌ها! بتمرگ! اوهوی! با توام! خفه شو! خودتو بپوشون! تو هیچی نیستی!» آشنایی؟
 آیا از خود پرسیده‌ای بر آن مادر چه می‌گذشت که برای خلاص شدن از این زندگی پر از ستم و استثمار، به زندگی کودکانش خاتمه داد و سپس خود را
 آتش زد؟ پرسیده‌ای که چه چیزی را می‌خواستند بر آن دختر جوان تحمیل کنند که در لباس مدرسه خود را حلق آویز کرد و از آینده گریخت؟
 آیا احساس «رضایت» کاذب و از خود بیگانگی زنی که خود را به دست تیغ جراحان می‌سپارد تا «زیباتر» و «مقبول‌تر» شود تو را خشمگین نکرده است؟
 آیا می‌دانی زنی که علیه سنت‌های پوسیده و کهنه به پا خواستند و شورش کردند، یا در خیابان توسط اوباشان پدرسالار و جلوی چشم مردم نظاره‌گر و
 نیروهای «انتظامی» وحشیانه در زیر مشت و لگد به قتل رسیدند و یا توسط حاکمان شریعت اسلامی به مرگ محکوم شدند؟
 آیا صدای خفه‌ی نخستین سنگی که به جمجمه‌ی زنی که در چاله دفن شده، اصابت می‌کند و خونی که فواره می‌زند را احساس می‌کنی؟ آیا تصور باران
 سنگ و پیکرهای در هم شکسته، هر بار ذهنت را سنگسار کرده است؟
 آیا می‌توانی ناباورانه احساس کنی که اسید و یا تیغ، پوست و گوشت صورتت را تا اعماق می‌سوزاند و می‌شکافد فقط برای آن که «بدحجابی» کرده‌ای؟
**حجاب اجباری فرهنگ ما نیست! سنگسار سنت ما نیست! قتل «ناموسی» فرهنگ ما نیست! ناقص‌سازی جنسی فرهنگ ما نیست! ازدواج
 اجباری فرهنگ ما نیست! این‌ها بر زنان ایران، افغانستان و ... با دین و خرافه، فرهنگ و سنت پدرسالارانه، با زور سرنیزه و تفنگ و زندان،
 حفظ و تداوم استثمار، از جانب دولت‌های زن‌ستیز اعمال می‌شود!**

چگونه می‌توان به میلیون‌ها زنی که هر لحظه‌ی زندگی‌شان در معرض این همه ستم‌گری رو به گسترش قرار دارد، «رهنمود» داد که برای تعدیل شدن
 فرودستی‌تان با عاملین و مسببین اصلی این خشونت افسار گسیخته چانه زنی کنید؟! و برای گرفتن خرده ریزی از آنان گدایی کنید؟!
 از آنانی که زنان و دختران جوان را به خاطر چند تار موی بیرون از روسری دستگیر می‌کنند و شلاق می‌زنند؟
 از آنانی که که خواهران ما را به دلیل رابطه‌ی جنسی خارج از ازدواج سنگسار می‌کنند؟
 از آنانی که زنان را فقط وسیله‌ی لذت‌جویی مردان می‌دانند و در صورت سرپیچی توسط قوانین پدر/مردسالارانه‌شان مجازات می‌کنند؟
 از آنانی که در قوانین رسمی‌شان اجازه‌ی خرید و فروش دختران نه ساله را به پدران و پدر بزرگ‌های‌شان می‌دهند؟
 از آنانی که برای زنان حق طلاق قائل نیستند، اما به مردان اجازه می‌دهند تا هم‌زمان چندین زن رسمی و ده‌ها زن غیررسمی اختیار کنند؟
 از آنانی که در قوانین‌شان هم‌جنس‌گرایی مجازات مرگ دارد؟ و در این میان بسیاری از هم‌جنس‌گرایان ناچارند از اولیه‌ترین حق انسانی خود محروم شوند و
 یا مجازات مرگ را بپذیرند؟
 از آنانی که ...

به ایران نگاه کنیم:

زنان ایران برای رهایی خود در حال مبارزه با یکی از زن‌ستیزترین رژیم‌های جهان هستند. از ۸ مارس ۱۳۵۷ که در برابر فرمان حجاب اجباری خمینی
 ایستادند، جنبش نوین زنان را پایه‌گذاری کردند که تا به امروز ادامه دارد. زنان ایران بیش از ۳۷ سال است که در جنگی نابرابر با رژیم ضد زن جمهوری
 اسلامی هستند. بیش از ۳۷ سال است که در برابر قوانین و مجازات‌های قرون وسطایی مبتنی بر شریعت اسلامی، بر علیه خشونت در خانه، خیابان و محل
 کار، مبارزه و مقاومت می‌کنند. ما می‌خواهیم که شما صدای مبارزاتمان را بشنوید. مبارزه‌ی زنان ایران در جهت برابری و رهایی، بخشی از مبارزات زنان
 جهان علیه کلیت نظام سرمایه‌داری پدر/مردسالار حاکم بر جهان است. می‌خواهیم به شما بگوییم که پشتیبانی و همراهی شما از مبارزات زنان ایران به
 تقویت هر چه بیشتر جنبش انقلابی زنان در منطقه‌ی خاورمیانه و الهام بخشیدن به همه‌ی زنان برای رهایی از ستم جنسیتی در سطح جهان یاری خواهد
 رساند.

قدرت‌های مردسالار سرمایه‌داری امپریالیستی با برافروختن جنگ‌های تجاوزگرانه در خاورمیانه نیروهای بنیادگرای اسلامی را به جان مردم می‌اندازند و در
 غرب نیروهای نژادپرست و فاشیست را به جان مردم مهاجر و مسلمان. ما زنان آگاه باید در مقابل این همه ستم و جنایت و خشونت صف‌آرایی کنیم.
 جبهه‌ی مبارزاتی خود را به وجود آورده و بگسترانیم. جبهه‌ی زنان آگاه و متشکل، جبهه‌ی مبارزه علیه هر شکلی از خشونت علیه زنان، جبهه‌ی مبارزه علیه
 نیروهای واپس‌گرا در خاورمیانه و نیروهای نژادپرست در غرب، جبهه‌ی مبارزه علیه جنگ‌طلبی و تجاوزهای نظامی و اشغال‌گری، جبهه‌ی مبارزه علیه همه‌ی
 قدرت‌های سرمایه‌داری امپریالیستی مردسالار که با هم‌دستی زن‌ستیزان اسلامی و غیراسلامی، نظم جهانی خود را در جهان گسترده‌اند و میلیون‌ها انسان
 را در کام مرگ، فقر و فلاکت و آواره‌گی فرو برده‌اند.

به یک کلام:

جبهه‌ی مبارزه علیه بنیادگرایان مذهبی و قدرت‌های امپریالیستی پدر/مردسالار. با این مرزبندی است که می‌توانیم به اتحاد و همبستگی بین‌المللی با دیگر
 نیروهای انقلابی، مبارز، آزادی‌خواه و مترقی جهان اتکا کنیم و برای پیش‌روی به سوی جهانی که در آن اثری نه از حجاب اجباری، نه تن‌فروشی، نه تجاوز و
 آزار جنسی، نه خشونت خانگی و اجتماعی، نه ناقص‌سازی جنسی، نه تجارت سکس، نه فقر، نه جنگ، نه آوارگی، نه برده‌گی برای سرمایه‌داری، نه دین و
 خرافه، نه مالکیت مرد بر زن و نه هیچ شکلی از ستم و استثمار، صف مبارزاتی خود را سازمان‌دهی کنیم.

هم زمانی چندین رخداد تاریخی در مبارزات زنان ایران در روز جهانی زن، مصادف با ۳۷مین سالگرد مبارزات «زنان سال صفر» در ایران بر علیه فرمان حجاب اجباری؛ و هم زمان با دهمین سالگرد «کارزار لغو کلیه قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی علیه زنان» ما را بر این داشت که نوشته‌ی زیر را در اختیار خواننده‌گان نشریه قرار دهیم و هم‌چنین به یاد یکی از زنان سال صفر که نقش برجسته‌ای در پیش‌برد این کارزار داشت و در مبارزه و تحت هر شرایطی هرگز از پا ننشست.

متن زیر سخنرانی زنده یاد رفیق «آذر درخشان» است که در سمینار کارزار زنان ۶ مارس ۲۰۰۹ ارائه گردید. در این سخنرانی در رابطه با زنان سال صفر بر نکاتی انگشت گذاشته شده است که برای نسل جوان - نسلی که آذر به درستی از آنان به عنوان کسانی یاد می‌کند که حضوری جسورانه در جامعه دارند و حاضر نیستند تن به حجاب اجباری دهند - دارای اهمیت سیاسی است. از این رو مبادرت به بازنشر آن می‌کنیم و یاد و راه رفیق آذر و هزاران زن جسور، مبارز و انقلابی که در برابر فرمان ارتجاعی حجاب اجباری خمینی و رژیم زن‌سیتز جمهوری اسلامی ایستادند، گرامی می‌داریم.

هشت مارس



مارس ۱۹۷۹ تولد جنبش نوین زنان ۵ روز تظاهرات پنج برگ زرین جنبش نوین زنان

آذر درخشان

خود پرداختند. روزهای پس از سرنگونی، «بهار آزادی» نام نهاده شد. اما این بهار آزادی خیلی زود برای میلیون‌ها زن ایرانی به پاییزی غم‌انگیز و تیره تبدیل شد.

روحانیون طی ماه‌های انقلاب ضد سلطنتی مردم ایران، صفوف این مبارزات را اشغال کرده بودند و در تلاش بودند تا مهر «انقلاب اسلامی» را بر این انقلاب ضد سلطنتی و ضد استبدادی بزنند. این امر را با حمله به حقوق اولیه و دموکراتیک زنان آغاز کردند. هم زمان که جریان‌ات روشنفکری و سیاسی تلاش می‌کردند نشان دهند که اقشار گوناگون مردم انقلاب کرده‌اند تا به آزادی‌های سیاسی دموکراتیک و عدالت اجتماعی و اقتصادی دست یابند، روحانیون و حزب‌اللهی‌های تازه به قدرت رسیده اعلام کردند که مردم برای اسلام انقلاب کرده‌اند؛ و جامعه‌ی ایران در رژیم گذشته به شدت دچار کمبود اسلام شده بود. بنیادگرایان اسلامی می‌گفتند که غربی‌ها از طریق زنان، فرهنگ بی‌بند و باری جنسی را به جامعه‌ی ما وارد کرده‌اند و این‌گونه، اسلام عزیز هتک حرمت شده است. می‌گفتند زنان ستون پنجم دشمن هستند، و برنامه‌ی انقلاب اسلامی در هم شکستن این ستون پنجم است.

با درود به همه‌ی زنانی که تصاویرشان در فیلم «سال صفر» الهام بخش مبارزات زنان طی سی سال گذشته، علیه سرکوب و زن‌ستیزی نظام جمهوری اسلامی شده است. درود به همه‌ی این زنان که جسورانه نطفه‌ی جنبش نوین زنان را طی ۵ روز تظاهرات گسترده خود علیه اولین فرمان حجاب اجباری روحانیون تازه به قدرت رسیده به ثبت رساندند.

در ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷ پس از ماه‌ها مبارزه‌ی میلیون‌ها زن و مرد علیه رژیم پهلوی سرانجام شاه ایران را ترک کرد. زنان ایرانی در ابعاد بی‌سابقه و میلیونی در مبارزات انقلابی مردم علیه رژیم پهلوی شرکت کردند. شعار متحد کننده‌ی میلیون‌ها مردم سرنگونی شاه بود. اما اقشار و طبقات گوناگون در پی سرنگونی رژیم سلطنتی پهلوی آمال و آرزوهای خود را جستجو می‌کردند. گویی تصمیم ناگفته‌ای در میان بود که تا پیروزی سیاسی این انقلاب سخنی از آرزوها و انتظارات خود از سرنگونی رژیم شاه را بر زبان نیاوردند. بلافاصله پس از سرنگونی رژیم سلطنت، مردم به آرزوها و توقعات

دشمنان واقعی خود را می‌دیدند. نبرد جدی بین این دو صف بندی که سرنوشت سه دهه‌ی جامعه ما را رقم زد، این چنین آغاز شد.

این جنبش اجتماعی آغازی بر قطبی شدن جامعه بود. در یک سو هزاران زنی که در پی تحولات جدی اجتماعی بودند، تحولاتی که در رأس آن آزادی و برابری زن قرار داشت؛ و این خواست را زنان در تظاهرات ۸ مارس ضد حجاب اجباری به طور روشن در پلاکاردهای خود منعکس کرده بودند: «معیار آزادی یک جامعه، آزادی زن است!». در سوی دیگر زنان و مردانی قشری، مذهبی و سنتی بودند که به آمل و آرزوی خود یعنی استقرار حکومت اسلامی رسیده بودند. کم نبودند زنان حزب‌اللهی که به صفوف این تظاهرات حمله کرده و به زنان معترض می‌گفتند شما برای این که با مردان متعدد هم‌آغوشی کنید، تظاهرات کرده‌اید.

این تظاهرات، ۵ روز پی در پی ادامه یافت؛ از ۸ مارس تا ۱۲ مارس. اگرچه در روز ۱۰ مارس روحانیون فتوای حجاب اجباری را پس گرفتند؛ و در مقابل مبارزات زنان عقب نشینی کردند. اما این عقب نشینی به معنای این نبود که آنان از استقرار نظام اسلامی که سمبل‌اش حجاب اجباری زنان بود، دست کشیده‌اند. آنان صبر کردند تا در فرصتی مناسب این غول را به شیشه برگردانند. آغاز جنگ ایران و عراق فرصتی طلایی برای روحانیون زن‌ستیز حاکم بود تا تحت لوای میهن و مقابله با دشمن خارجی هر کسی را که مخالف و یا حتی انتقاداتی به نظام اسلامی داشت، قلع و قمع کنند. پس از حمله و کشتار مردم ملل تحت ستم، ممنوعیت کلیه احزاب و نیروهای سیاسی و نشریاتی که غیراسلامی بودند اعلام گردید. خمینی تهدید کرد که آرم شاهنشاهی و موی زنان میراث طاغوت است. ابراهیم یزدی از رهبران ملی‌مذهبی‌ها گفت اجباری شدن حجاب نشانه‌ی مهمی از مخالفت با «وزش بادهای مسموم تمدن غرب» است. سرانجام پس از همه‌ی تهدیدات در تیر ماه ۱۳۵۹ حجاب اجباری رسماً تصویب شد؛ و به تدریج مجموعه‌ای از قوانین ضدزن و مجازات‌های اسلامی علیه زنان نیز تصویب شد.

تظاهرات زنان در مارس ۱۳۵۷ نشان داد که استقرار نظام اسلامی با مخالفت بخش بزرگی از زنان پیش‌رو و آگاه و سرکوب این بخش ممکن شد. این مبارزه در تاریخ ایران و جهان ثبت شده است؛ و علی‌رغم گذشت سال‌ها و تحریف آن توسط جریان‌های متفاوت حکومتی و برخی جریان‌های سازش‌کار، انکار آن ممکن نیست. حاکمان اسلامی از همان ابتدا برای تحمیل موقعیت فرودست زنان، برای تحمیل حجاب اجباری و کنترل زنان از خانه تا محل کار و گستره‌ی اماکان عمومی ناچار شدند، نیروی نظامی ویژه‌ای برای سرکوب زنان به وجود آورند. ایران تنها کشوری است که پلیس ویژه برای سرکوب زنان دارد. از تظاهرات ۸ مارس ۵۷ تا امروز یعنی طی سی سال گذشته جنگی مداوم با شدت و حدت متفاوت، بین اکثریت زنان جامعه و نظام جمهوری اسلامی جریان دارد. تظاهرات زنان در سال ۵۷ تبارز تضاد عمیق و حل‌نشدنی بین منافع اکثریت زنان و منافع روحانیت به قدرت رسیده بود. تضادی که هم‌چنان تا به امروز تحولات جامعه‌ی ایران را رقم زده است.

بر سر زنانی که در تظاهرات اعتراضی علیه حجاب اجباری در مارس ۵۷ شرکت کردند چه آمد؟ بسیاری از آنان زیر بار حجاب اجباری نرفتند و از مشاغل خود پاک‌سازی شدند. بسیاری دستگیر و زندانی و اعدام شدند؛ و بسیاری مجبور به تبعید شدند. بسیاری نیز باقی ماندند تا با وزش نوین مبارزات جانی تازه گیرند.

بسیاری هنوز توجه نداشتند که منظور روحانیون از «انقلاب اسلامی» و «نظام اسلامی» چیست؟! اما خمینی خیلی سریع به فاصله‌ی یک ماه پس از ورود به ایران شروع به تفهیم مردم ایران به ویژه زنان ایران درباره‌ی «نظام اسلامی» کرد. او گفت مهم‌ترین دستاورد «انقلاب اسلامی» حجاب زنان است؛ و چنین بود که حجاب اجباری زنان سمبل «انقلاب اسلامی» شد. خمینی درست در روز ۱۶ اسفند در سخنرانی مدرسه‌ی رفاه با این که «زنان نمی‌توانند لخت به محل کار بروند، زن‌ها سرکار نمی‌توانند بروند، لکن با حجاب شرعی»، فتوای حجاب اجباری را داد.

در مقابل این تعرض روحانیون و شخص خمینی، در روز ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ برابر با ۸ مارس ۱۹۷۹ ده‌ها هزار زن به خیابان آمدند. آنان نمی‌توانستند باور کنند که ثمره‌ی مبارزه و فداکاری‌شان، به قدرت رسیدن نیرویی است که می‌خواهد نظام خود را بر سرکوب و بی‌حقوقی آنان بنا نهد. خمینی و دارو دسته روحانیون بازی را خیلی زود شروع کرده بودند؛ و می‌خواستند غولی را که از شیشه بیرون آمده بود، به شیشه بازگردانند.

هنوز کسی نمی‌داند این هزاران زن چگونه فقط یک روز پس از فرمان «حجاب اجباری» سازمان‌دهی شدند؟! هنوز کسی نمی‌داند چگونه این شعارها نوشته شد و چگونه جنبشی خودجوش اما با درایت بر پرچم خود نوشت: «آزادی، نه شرقی‌ست! نه غربی! جهانی‌ست!». هرچه بود صبح روز ۸ مارس در سرما و برف، دسته‌های زنان از خیابان‌های مجاور به سوی دانشگاه تهران روانه شدند. زنان از هر قشر و صنف اجتماعی: پرستار، معلم، دانش‌آموزان دبستان و دبیرستان، وکلای زن که به تازگی حکم عزل خود از مسند قضاوت را دریافت کرده بودند، کارمندان رادیو و تلویزیون و البته هزاران زن با حجاب که نمی‌خواستند دختران‌شان اسیر حجاب اجباری شوند، در این تظاهرات حضور یافتند.

آری! این جنبش زنان می‌رفت که آغاز یک انقلاب اجتماعی واقعی شود که با تیمی خود، دزدان انقلاب مردم و همه‌ی دار و دسته‌هایی که خیال بازسازی نظام استبدادی را در سر داشتند، در مسیر پر تپش خود پس‌زند. دسته‌های شبه نظامی حزب‌اللهی نیز علیه این زنان با زنجیر و چماق و اسید به حرکت درآمده بودند. شعار آنان فشرده‌ی برنامه‌ی نظام جمهوری اسلامی بود: «یا روسری! یا تو سری!». «حجاب زن سنگر انقلاب است». حمله‌کننده‌گان به صفوف تظاهرات زنان، کسانی بودند که در روزهای مبارزات سرنگونی رژیم شاه در کنار این زنان قرار داشتند. اما دیگر صف‌ها می‌رفت که در مقابل هم قرار گیرند. تازه به قدرت رسیده‌گان می‌خواستند زنان را که بار مهمی از انقلاب ضد سلطنتی بر دوش‌شان بود، از صحنه حذف کنند. خمینی چندی قبل به زنان گفته بود، انقلاب تمام شد، به خانه‌های‌تان برگردید. نیروهای انقلابی و چپ و کمونیست نیز وقتی که زنان شعار دادند: «ما را با ملاها تنها نگذارید!» عملاً نقش‌فعالی در این زمینه ایفا نکردند. گویی آنان در آتش‌فشان این نیروی انفجاری، که می‌خواست در سیلاب مذاب خود هر آن‌چه بوی کهنه‌گی و پوسیده‌گی مردسالاری می‌دهد را نابود کند، نطفه‌ی دنیای جدید را، در این جنبش نمی‌دیدند.

اما به واقع دو صف‌آرایی مهم در جامعه شکل گرفت: از یک سو زنان آگاه و پیش‌رویی که حاضر نبودند تن به نظام تئوکراتیک دهند. نظامی که می‌خواست بر پایه‌ی فرودستی و سرکوب زن مستقر شود. زنان در تظاهرات ضد حجاب اجباری فریاد می‌زدند: «لحظه به لحظه گفتیم، زیر شکنجه گفتیم، یا مرگ یا آزادی!» و «ما انقلاب نکردیم، تا به عقب برگردیم!». در سوی دیگر نیروهای بنیادگرای مذهبی تازه به قدرت رسیده در صفوف این زنان معترض



نظارات ۵ روزه‌ی زنان ایران، اسفند ۱۳۵۷، علیه فرمان حجاب اجباری ▲

نفع زنان «نواندیش دینی» عقب‌نشینی کردند. حال این دو گروه زنان به یاری یکدیگر در جستجوی تفاسیر زن‌ورانه از اسلام قلم می‌زنند و سخنرانی می‌کنند تا ثابت کنند، حقوق زنان با اسلام مغایرت ندارد. برخی زنان سکولار که سابقاً مطالب ارزشمندی در مورد بی‌حقوقی و فردوستی زنان در شریعت نوشته‌اند، امروز در اثبات تفاسیر رهایی‌بخش از شریعت و فقه اسلامی قلم می‌زنند. آنان برای تحقق «فمینیسم اسلامی»، «بومی»، «عمل‌گرا» در پی فراگیری «اجتهاد زنانه» و راضی کردن روحانیون به فتوا در جهت حقوق زنان هستند.

همین زنان سکولار تبعیدی که در گذشته در مجامع بین‌المللی به افشای سرکوب زنان توسط بینادگرایان مرتجع حاکم در ایران می‌پرداختند، امروز در پی دست و پا کردن جایزه و حمایت برای زنانی هستند که با تلاش‌های شبانه‌روزی‌شان فهمیده‌اند که می‌توان با اتکا به همان آموزه‌های سرکوب‌گرانه‌ی شریعت، این بار تفاسیر رهایی‌بخش برای زنان کرد.

بسیاری از این زنان سنتی و حزب‌اللهی که اصلاح طلب شده‌اند در مارس سال ۵۷ بر روی زنان چماق کشیدند و با چادرهای سیاه در مقابل تظاهرات زنان و دختران پیش‌رو فریاد «مرگ بر بی‌حجاب و بدحجاب!» می‌دادند، امروز به یاری برخی زنان سابقاً سکولار تبعیدی برای خود تاریخ جعلی ساخته و ادعا می‌کنند که ادامه‌ی مبارزات زنان در مارس ۵۷ هستند. البته برخی از آنان هنوز هم سعی دارند بی‌شرمانه این ورق فراموش‌نشده‌ی جنبش نوین زنان را انکار کنند و تاریخ جنبش زنان را وارونه جلوه دهند.

حاکمان مرتجع و زن‌ستیز جمهوری اسلامی با پایان جنگ ایران و عراق دیگر نمی‌توانستند به همان شدت، سکوت گورستانی و سرکوب و کشتار را ادامه دهند. با پایان جنگ، نارضایتی گسترده‌ی مردم و بحران اقتصادی و سیاسی، دولت‌مردان جمهوری اسلامی نیاز به بازنگری، بازسازی و اصلاحات را برای ترمیم و تر و تازه کردن نظام خود ضروری دیدند. مسأله‌ی زنان و بحران سیاسی و به صحنه آمدن زنان اصلاح طلب حکومتی محصول چنین شرایطی بود. زنان حزب‌اللهی که در تمام دهه‌ی ۶۰ با حمله به زنان «بدحجاب» و تقویت و اشاعه‌ی آموزه و ارزش‌های زن‌ستیز اسلامی، مقاماتی را در دستگاه دولتی اشغال کرده و سال‌ها در مقام بازجو و زندانبان، نماینده‌ی مجلس و سردبیر مجلات زنان حزب‌اللهی در وصف حجاب و حقوق زن در اسلام قلم‌فرسایی می‌کردند، لب به انتقاداتی از وضعیت زن در نظام اسلامی گشودند.

امکانات و فضای باز سیاسی برای این زنان به گونه‌ای پیش رفت که در واقع خود را تنها صدای جنبش زنان در ایران بخوانند. زنان سکولار در داخل و خارج که طی این دهه به پافشاری بر ارزش‌های سکولار و جهان‌شمول حقوق زن تأکید داشتند، به تدریج دچار شکاف شدند و برخی از آنان علاقمند به همکاری با این زنان «نواندیش دینی» شدند. این زنان حکومتی و یا نزدیک به حکومت به یاری برخی زنان سکولار دانشگاهی در غرب نظریه و تئوری بافتند. ابتدا با واژه‌ی «زن مسلمان» و «فمینیسم اسلامی» خلط مبحث کردند. به تدریج از «فمینیسم بومی»، سپس «فمینیسم اسلامی» و بعد «فمینیسم موقعیتی» و امروزه «فمینیسم عمل‌گرا» صحبت کردند. برخی زنان سکولار در داخل و خارج کشور به



▲ تظاهرات ۵ روزهی «کارزار لغو کلیه قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی علیه زنان»، تظاهرات روز پنجم در هلند، ۸ مارس ۲۰۰۶

آیا جنبش زنان غرب آلوده به نظرات نسبیت‌گرایی شده و تصور می‌کند که زنان خاورمیانه شایسته‌ی قوانین و حقوق جهانی زنان نیستند؟
 آیا زنان فمینیست غربی دچار بدفهمی از جنبش زنان در خاورمیانه و بالاخص در ایران شده‌اند؟
 آیا جنبش زنان ایرانی، جنبش زنان رادیکال سکولار و چپ‌قادر نشده‌اند تلاش کنند تا خطوط متمایز و آشکار درون جنبش زنان را ترسیم کنند و مانع بدفهمی فمینیست‌های غربی شوند؟
 آیا زنان رادیکال فمینیست قادر نشده‌اند افق‌هایی را ترسیم کنند، افقی که کم‌ترین معیارش برای تحقق‌رهایی زنان، جدایی دین از دولت است؟

اما نگاه زنان سال صفر، فراتر می‌رود به اعماق جامعه می‌رود چه حس خوشی: آتش‌فشانی در راه است، نسلی جوان و سرکش به صحنه آمده که همانند زنان سال صفر حاضر نیستند، ذره‌ای با حکومت مذهبی و ارزش‌های زن‌ستیزانه سازش کنند، حقوق و مطالبات خود را تمام و کمال می‌خواهند، همین امروز و نه در پروسه‌ی لاک‌پستی هزاران ساله و با فتوای فسیل‌های تاریخ.

زنان و دختران جوان دانشجویی که حضوری جسورانه در صحنه‌ی سیاسی دارند و حاضر نیستند از حق خود به راحتی عقب‌بنشینند. این نسل در مبارزه‌اش برای حقوق اولیه‌ی خود چرتکه نمی‌اندازد و دنبال سود و زیان نیست. این نسل تن به حجاب اجباری نمی‌دهد و در حقیقت تئوری‌بافی‌های برخی زنان رفرمیست و «فمینیست‌های اسلامی» را در بی‌اهمیت جلوه دادن جایگاه حجاب اجباری، با عمل روزانه‌ی خود نقد می‌کند.

این بخش از جنبش زنان نه فقط سرنوشت زنان ایران را رقم خواهد زد بلکه نقش مهمی در پیش‌روی جنبش زنان در خاورمیانه و در کل جهان دارد. این جنبش اصیل و پیش‌روی است که روی به سوی آینده دارد. سوال حیاتی در مقابل ما زنان رادیکال فمینیست در ایران و جهان این است آیا بار دیگر بار و باور این جنبش خواهیم شد؟ آیا کمک خواهیم کرد که این جنبش با تکیه به جمع‌بندی نقادانه از گذشته و ترسیم افق‌هایی بخش به پیش‌روی‌های تعیین‌کننده دست یابد و رژیم بنیادگرا و ضدزن جمهوری اسلامی و حامیان ریز و درشتش را روانه‌ی زباله‌دان تاریخ کند؟ ♦

جنبش نوین زنان ایران در مارس ۵۷ از حمایت زنان فمینیست غربی بسیار بهره‌مند شد. در این تظاهرات، گروهی از زنان فمینیست فرانسوی به همراه فمینیست‌های آمریکایی چون «کیت ملیت» شرکت داشتند. زنان فمینیست فرانسوی این تظاهرات را در تاریخ ثبت کردند. زنان غربی از شعارهای رادیکال این زنان حمایت کردند. سال‌ها بعد زنان غربی به ویژه در فرانسه ضمن هم‌دردی با زنان ایران، سرکوب و فرودستی زنان ایران توسط نظام اسلامی را افشا و محکوم کردند. شکی نیست که فمینیست‌های رادیکال و چپ ایرانی در تبعید، نقش مهمی در افشای بنیادگرایی اسلامی در سرکوب زنان داشتند و خدمات ارزشمندی در آشنایی زنان جهان با مسأله‌ی بنیادگرایی مذهبی و سرکوب زنان انجام دادند.

امروز در سی‌مین سالگرد تظاهرات مارس ۱۳۵۷، زنان سال صفر از اعماق تصاویر به ما خیره شده‌اند. آنان با ناباوری به برخی از هم‌زمان‌شان می‌نگرند که دیگر به شعار «آزادی! نه شرقی‌ست! نه غربی! جهانی‌ست»، باور ندارند؛ و پس از سی سال سرکوب زنان توسط شریعت و آموزه‌های مذهبی و سلطه‌ی رژیم سر تا پا زن‌ستیز و ارتجاعی در پی تفاسیر رهایی‌بخش «زن‌ورانه» از شریعت اسلام هستند. آنان با ناباوری به برخی زنان فمینیست غربی که در روزهای مارس ۵۷ دوش به دوش‌شان برای آزادی زنان می‌جنگیدند، می‌نگرند که امروز حامی زنان به شدت رفرمیست و فمینیست‌های اسلامی شده‌اند.

آنان با ناباوری به «کیت ملیت» نگاه می‌کنند که سی سال پیش در کنار پیش‌روترین جنبش زنان در خاورمیانه ایستاده بود، چرا او امروز پشت‌جریانی است که دغل‌کارانه می‌گوید حقوق زن با اسلام تضاد ندارد؟! چرا زنان فمینیست فرانسوی که روزی افشاگر قوانین اسلامی علیه زنان بودند، امروز جایزه‌ی «سیمون دوپوار»، جایزه‌ی زنی که نامش الهام‌بخش رادیکال‌ترین و پی‌گیرترین مبارزات زنان است را به مضحکه کشیده و آن را به زنانی اهدا می‌کنند که با تقلید از طرح «ملک محمد ششم» در مراکش جریانی «یک میلیون امضا» به راه انداخته‌اند تا بتوانند یک میلیون بار شورش‌گری هزاران زن و دختر جوان در ایران را علیه نظام بنیادگرایی اسلامی تضعیف کنند.

آیا جنبش زنان در غرب نیز دچار فروکش و پس‌روی به سوی هم‌زیستی با نظام‌های مردسالار شده است؟

تجاوز در زندگی مشترک

امیر فرزانه



به عوامل متفاوتی که در بالا از آن یاد شد و ما آن را به اختصار «عوامل پیرامونی» می‌نامیم، بستگی دارد. در جوامع گوناگون بسته به میزان رشد آگاهی و آزادی زنان و به تناسب درجه‌ی فرودستی آنان، مقوله‌ی تجاوز را با مفاهیمی متفاوت، تعریف می‌کنند و مرز بین رابطه‌ی سالم جنسی و تجاوز را ترسیم می‌نمایند.

استفاده‌ی ابزاری از بدن زن برای تولید ثروت، «صنعت» سکس، پورنو، قاچاق زنان و دختران، اغفال آنان با وعده‌ی زندگی مرفه و رویایی و به برده‌گی کشیدن آنان در بازار سکس جهان امپریالیستی، اشکالی از رابطه را زمینه‌ساز می‌کنند که در آن نیازها و تمایلات جنسی زنان هیچ نقش و جایگاهی ندارد و آن را چیزی جز تجاوز جنسی نمی‌توان نام نهاد.

گروه‌های بنیادگرای مذهبی مثل بوکوحرام و داعش با استناد به موازین اسلام، که اجازه‌ی هم‌خوابگی با زنان اسیر کافر را به مسلمانان داده است، در فتوحات نظامی خود، زنان را به اسارت گرفته و به عنوان برده در بازار به فروش می‌رسانند و یا آنان را به عنوان پاداش به جنگجویان خود می‌دهند. تجاوز به زنان اسیر که بارها و بارها دست به دست می‌شوند، نه تنها مایه‌ی شرم عاملین آن نیست بلکه با توجیهات مذهبی به عملی «مباح و خداپسندانه» بدل می‌گردد.

وجه‌المصلحه قرار دادن دختران یک طایفه برای پایان دادن به جنگ‌های انتقام‌جویانه و خون‌خواهانه با طایفه‌ی دیگر، که یکی دیگر از اشکال تملک زنان و تجاوز به آن‌هاست، رسمی است که در ایران به «خون بس» معروف است و در بین برخی اقوام و ملیت‌ها، هم چنان متداول است.^۱ در پاکستان، افغانستان، هندوستان و برخی کشورهای آفریقایی نیز هم‌چنان این شکل از ازدواج راهی برای پایان دادن به انتقام‌های زنجیره‌ای در پی قتل‌ها و تخلفات بین طوایف شناخته می‌شود.

در اغلب گونه‌های حیوانی انگیزه‌ی برقراری رابطه‌ی جنسی تنها تولیدمثل است و بنابراین ایجاد رابطه‌ی جنسی یا جفت‌گیری به محدوده‌های زمانی خاصی خلاصه می‌گردد. در انسان برقراری رابطه‌ی جنسی تنها به منظور تولیدمثل انجام نشده و محدوده‌ی زمانی خاصی ندارد. ولی آن‌چه در بین جوامع مختلف در دوران معاصر پذیرفته شده، این است که رابطه‌ی جنسی یکی از نیازهای بشر است. برخورد صحیح طرفین در رابطه‌ی جنسی و احترام متقابل به نیازها و تمایلات یکدیگر امری است که می‌تواند کیفیت انسانی بالایی به یکی از نزدیک‌ترین اشکال ارتباط جسمی و روحی بشر بدهد و به ارضای نیازهای جسمی و عاطفی آنان خدمت کند. اما در مقطعی از تاریخ که ما در آن به سر می‌بریم و کلیه‌ی روابط بشری بر اساس نابرابری‌ها شکل گرفته، نمی‌توان انتظار داشت که رابطه‌ی جنسی مستثنی باشد و انعکاس رابطه‌ی فرادست و فرودست غالب در جامعه نباشد. در جامعه‌ی طبقاتی و مردسالاری که همه چیز و حتی خود انسان به کالا تبدیل شده است، سکس و رابطه‌ی جنسی به امری قابل خرید و فروش بدل گشته تا جایی که به عنوان یکی از پر سودترین صنایع در خدمت انباشت سرمایه در آمده است. در سایه‌ی روابطی که در آن، زنان را به متابه‌ی اشیاء قابل تملک می‌نگرند، جایگاه فرودست زنان در رابطه‌ی جنسی حتی آن‌جا که در ظاهر خرید و فروشی صورت نمی‌گیرد، امری بدیهی و غیرقابل اجتناب است. این رابطه‌ی قدرت‌مانع از برقراری یک رابطه‌ی جنسی دو طرفه و سالم می‌شود.

تجاوز در رابطه‌ی جنسی، امری است که عموماً از طرف مردان بر زنان اعمال می‌شود؛ ولی این‌که اصولاً مرز و مشخصه‌ی تجاوز چیست و کدام یک از اشکال ارتباط جنسی، تجاوز نامیده می‌شود، سوالی است که افراد مختلف، به آن پاسخ‌های متفاوتی می‌دهند. این پاسخ‌ها هم دقیقاً

شکل دیگر توجیه عمل تجاوز هم، همان تم قدیمی و جهان‌شمول «مقصر خواندن قربانی» است که با پوشش نامناسب و رفتارهای اغواگرانه، متجاوز را به این عمل ترغیب می‌کند.^۲

در مقابل این نوع برخوردها فعالین جنبش زنان به خصوص در کشورهای غربی کارزارهای گسترده‌ای به راه انداخته‌اند با این هدف که برای جامعه، برای مردان و هم‌چنین برای خود زنان، روشن سازند که «نه یعنی نه» و وقتی زنی به یک رابطه «نه» گفت، هیچ توجیهی نمی‌تواند هیچ سطحی از رابطه‌ی جنسی را مقبول سازد. در چارچوب این کارزار مقالات آموزشی بسیاری به زبان ساده نگاشته شده که مرز رابطه‌ی سالم جنسی را از تجاوز متمایز می‌سازد. به عنوان مثال، یکی از سازمان‌های زنان در آلمان به نام «زنان علیه تجاوز» در مقاله‌ای مصور با زبانی ساده، پدیده‌ی تجاوز جنسی به زنان را تعریف کرده و به عواقب جسمی و روحی آن پرداخته است و راه مقابله با آن را در حمایت زنان از یکدیگر تعریف کرده است. این سازمان با اتکا به کمک زنان داوطلب در سطح آلمان امکان مشاوره و راهنمایی در سطحی وسیع برای زنان را مهیا ساخته و هدف خود را بالا بردن آگاهی زنان در شناخت حق خود و قدرتمندسازی آنان برای ممانعت از رابطه‌ی جنسی ناخواسته قرار داده است.^۲

این که سازمان «زنان علیه تجاوز» تلاش می‌کند تجاوز را به عنوان یکی از اشکال ستم، تحلیل کرده و آگاهی زنان و جامعه را نسبت به این پدیده بالا ببرد، امر خوبی است؛ ولی این که تصور کنیم که می‌توان تنها با مبارزه و مقاومت فردی و محدود، زنان را به رهایی رساند، یک توهم است. مبارزه و مقاومت فردی حتی نمی‌تواند به «تجاوز» به عنوان یکی از اشکال ستم پایان بخشد، چه رسد به رهاسازی زنان؛ چرا که تا زمانی که زمینه‌ی تولید و بازتولید این ستم نابود نگردد، همه روزه، این پدیده به اشکال مختلف سر بر می‌آورد. زنان تنها با داشتن افق بلند رهایی می‌توانند و باید، هم‌زمان با همه‌ی اشکال ستم مبارزه کنند. برای مبارزهای پی‌گیر و همه جانبه، برای نابودی زمینه‌ی تولید و بازتولید ستم، زنان به آگاهی انقلابی و تشکل انقلابی نیاز دارند.

مفهوم تجاوز در رابطه‌ی زناشویی حدوداً تا زمان «جنبش زنان برای تغییر در نظام قضایی» در سال ۱۹۷۰ به صورت جدی مطرح نشده بود. به همت فعالان جنبش زنان در آمریکا و به خصوص به کوشش زنی به نام «لارا ایکس»، برای اولین بار در سال ۱۹۷۹ در ایالت کالیفرنیا مردی به جرم تجاوز به همسرش مجرم شناخته شد. در حال حاضر، قانون «منع تجاوز در رابطه‌ی زناشویی» در آمریکا و بسیاری از کشورهای اروپایی به رسمیت شناخته می‌شود.^۳

سابقه‌ی قانون‌گذاری و جرم انگاشتن «تجاوز در بستر زناشویی» به دهه‌ی هفتاد میلادی بر می‌گردد. برای اولین بار در سال ۱۹۷۵ قانون ممنوعیت تجاوز زناشویی در ایالت داکوتای جنوبی در آمریکا به تصویب رسید. تا پیش از این دوره، طبق آموزه‌های دین مسیحیت، شوهر به خاطر وادار کردن همسر قانونی خود به برقراری رابطه‌ی جنسی مقصر شناخته نمی‌شد، زیرا فرض بر آن بود که زن و مرد با عقد ازدواج بر مقاربت جنسی توافق کرده‌اند. تا سال ۱۹۹۳ میلادی تمام ۵۰ ایالت آمریکا تجاوز زناشویی را جرم دانستند.^۴

و به دنبال آن، دختر بچه‌های را به سر سفره‌ی عقد با مردی از طایفه‌ی دشمن می‌نشانند و او را به بستری برای تجاوز به طول تمامی عمرش هدایت می‌کنند. این که «خون بس» یکی از اشکال بارز تجاوز جنسی به زنان است را حداقل در دنیای مدرن کسی انکار نمی‌کند؛ ولی آن چه به انحاء مختلف انکار می‌شود، تجاوز مرد در بستر زناشویی و یا به طور کلی نسبت به شریک جنسی‌اش در شرایط کاملاً عادی و در پی یک ازدواج و یا رابطه‌ی متعارف در جامعه است.

تجاوز به زنان حتی در اغلب روابط جنسی به ظاهر داوطلبانه، آشکار و پنهان رخ می‌دهد. این که یک رابطه‌ی جنسی اساساً برای ارضای نیاز جنسی مرد، شکل می‌گیرد، به عنوان امری بدیهی در اغلب جوامع پذیرفته شده است. به دنبال این نگاه است که در زندگی مشترک، توقعات جنسی زنان سرکوب می‌شوند و در بسیاری از جوامع، حتی خود زنان از کشف چنین نیازی در خود احساس گناه می‌کنند. لذت بردن از رابطه‌ی جنسی «حق مردان» است. زنان به بستر می‌روند، وقتی که مردان می‌خواهند و برای این که نیاز جنسی مردان را برآورده سازند. فرهنگ غالب به زنان می‌آموزد که چگونه حرف بزنند، که مردان را خشنود سازند. چطور راه بروند که برای مردان جذاب باشد، چه لباسی بپوشند که با سلیقه‌ی مردان مطابقت داشته باشد، با رژیم‌های سخت غذایی، مصرف داروهای مضر، ورزش‌های سنگین و نهایتاً تیغ جراحی، اندام خود را برای مردان خوشایند سازند؛ چرا که زنان هستند تا مردان لذت ببرند. این همان فرهنگی است که یک رابطه‌ی یک‌طرفه‌ی جنسی و تجاوز جنسی به زن از طرف شریک زندگی‌اش را به امری معمول و روزمره و غیرقابل اعتراض بدل می‌سازد.

تجاوز یعنی ایجاد رابطه‌ی جنسی بدون رضایت یکی از طرفین، عملی است که عموماً از طرف مردان نسبت به زنان اعمال می‌شود. برای مخدوش کردن این مفهوم، حتی در جوامعی که ظاهراً رابطه‌ی جنسی بدون رضایت کامل طرفین، مطرود شمرده می‌شود، به توجیهات مختلفی مبادرت می‌شود؛ مثلاً با ناروشن خواندن عدم رضایت زنان در ایجاد رابطه‌ی جنسی، عمل تجاوز را توجیه می‌کنند. اصطلاح «تجاوز خاکستری» به شکلی از ایجاد رابطه‌ی جنسی اطلاق می‌شود که در آن طرفین رابطه، مطمئن نیستند که خواست شریک جنسی آنان دقیقاً چیست. البته استفاده از این اصطلاح و یا این مفهوم در توجیه تجاوز به زنان بسیار معمول است. در بسیاری از موارد مردان متجاوز ادعا می‌کنند که برداشت آنان این بوده که زن خود تمایل به رابطه داشته و «نه» گفتن او فقط «بازار گرمی» و یا «ناز کردن» بوده است. شکل دیگری از تجاوز خاکستری هم برقراری رابطه‌ی جنسی با زنی است که به دلیل برخی ملاحظات و یا در شرایطی که هوشیاری کامل ندارد، به رابطه‌ی تن می‌دهد که واقعا انتخاب او نیست. مردان متجاوز با استفاده از این شرایط و در خیلی از موارد با مهیا کردن چنین شرایطی، به زنان تجاوز می‌کنند و مدعی می‌شوند که زن هم مخالفتی نداشته است.

مدنی، به مرد این حق را می‌دهد که مانع اشتغال همسر خود شود و بنابراین وابستگی اقتصادی زن به همسر را تضمین نموده و دریافت نفقه را برای زن حیاتی می‌سازد.

بازتاب این گونه قوانین مدنی در جامعه، تعمیق هر چه بیشتر فرهنگ مردسالار حاکم می‌باشد. این فرهنگی که با حمایت قانون در جامعه بیش از پیش نهادینه شده است، حرکت خارج از قالب تنگ روابط عقب افتاده‌ای که بر رابطه‌ی جنسی نیز مثل سایر روابط بین انسان‌ها (و در این‌جا بین زن و مرد)، سایه افکنده است را بسیار دشوار می‌سازد. تا زمانی که زنان به لحاظ اقتصادی وابسته به مردان باشند و از لحاظ فرهنگی بدون اتکا به همسر از جایگاه بی‌ثبات و پرخطری برخوردار باشند، به رابطه‌ی جنسی تحمیلی و ناخواسته تن می‌دهند. بسیاری از زنان برای این‌که آگاهی و توان مقابله با فرهنگ غالب را ندارند، در چرخه‌ی این دور باطل که مادران آن‌ها طی کرده‌اند افتاده و با آن می‌چرخند. در همین رابطه، مقاله‌ای از آن‌ها «رحمانی به یکی از مواردی اشاره می‌کند که شاید عمق این فاجعه را روشن‌تر بنمایاند: «بله، ستم به هم‌هی زنان از هر قشر و طبقه‌ای اعمال می‌شود اما این هم یک واقعیتی است که در توزیع این ستم سهم زنان تحتانی بسیار بیشتر است. زنان اقشار مرفه دقیقاً به خاطر موقعیت اجتماعی‌شان می‌توانند جوانی از ستم جنسیتی را تخفیف دهند اما زنان تحتانی جامعه از هر حیث در پایین‌ترین لایه‌های هرم ستم هستند. زمانی که در جنوب در یک بیمارستان کار می‌کردم، زن جوانی را که سنش به زور به بیست می‌رسید به بیمارستان آوردند. او در اثر تجاوز همسر پیرش از طریق مقعد دچار پاره‌گی شدید شده بود و به علت سهل‌انگاری در معالجه، شدیداً عفونت کرده بود و در اثر رشد عفونت به نخاع هر دو پای او فلج شده بود. همیشه در طول سال‌ها این سوال مرا آزار می‌داد که چرا این زن این شرایط را تحمل می‌کرد و نه تنها همسرش را ترک نمی‌کرد بلکه از وی شکایت هم نکرد. بعد که بیشتر فکر کردم می‌بینم برای زنی که هیچ امنیت مالی ندارد، قطع نفقه یعنی مرگ؛ و اگر قرار است بین مرگ و تکه و پاره شدن یکی را انتخاب کند طبیعی است که چاره‌ای نداشته باشد به ادامه‌ی زندگی با همان مرد و تکه و پاره شدن! زن فقیری مثل این زن به اشکال فجیع تجاوز جنسی تن می‌دهد، چون نه تنها باید شکم خودش را سیر کند بلکه از شکم خودش و فرزندان‌اش بزند و خواهر و برادر گرسنه‌اش را نیز تأمین کند؛ و فراموش نکنیم که اکثریت زنان جامعه فقیر هستند و ترک نفقه برای‌شان به معنی مرگ از گرسنگی است. فقط اقشار مرفه زنان قادرند ترک نفقه را با موقعیت اجتماعی‌شان خنثی کنند.^۶

البته نفقه و تأمین مالی، تنها چیزی نیست که زنان در صورت مقاومت در مقابل تجاوز از دست می‌دهند. از آن‌جا که تجاوز شوهر نسبت به همسرش، حق به رسمیت شناخته شده‌ی قانونی و فرهنگی در جامعه است، زنان خوب می‌دانند که اگر برده‌گان جنسی مطیع و آرامی برای همسران‌شان نباشند، عواقب وحشتناکی را باید تحمل کنند. از فردای این نافرمانی، روزگار نه تنها بر زن و فرزندان سیاه می‌شود بلکه دایره‌ی بی‌احترامی و ترش‌رویی مرد، تا پدر و مادر و فامیل زن را هم در بر خواهد گرفت. حجب و حیای زن هم ابزاری می‌شود برای سرکوبش.

تجاوز جنسی یکی از شنیع‌ترین اشکال رابطه بین مرد و زن است. استفاده از بدن زن به منظور لذت‌جویی و ارضای تمایلات جنسی، بدون در نظر گرفتن این‌که این بدن به یک انسان دارای شعور، احساس و حق انتخاب تعلق دارد، امری است که زن را از هرگونه هویت انسانی خالی کرده و هویت و شخصیت او را زیر پا له می‌کند. یکی از شایع‌ترین علل مشکلات روحی نزد زنان، برقراری رابطه‌ی جنسی غیرانسانی و اشکال مختلف تجاوز است. بررسی تجاوزهای جنسی ثبت شده و ثبت نشده حاکی از این امر است که تجاوز از طرف نزدیکان و آشنایان به نسبت تجاوزاتی که از طرف افراد بیگانه نسبت به زنان اعمال می‌گردد، سهم بزرگ‌تری از آمار تجاوز به زنان را در جهان در بر می‌گیرد و تجاوز در بستر زناشویی و یا به پارت‌نر، از تجاوز از طرف بیگانه و تجاوز از طرف آشنایان، هم متداول‌تر است. آن‌چه در خور توجه است، این است که در اغلب پژوهش‌ها و بررسی‌ها، به امر تجاوز در رابطه‌ی زناشویی یا توجه نمی‌شود و یا فقط آن دسته از تجاوزها در روابط زناشویی که با خشونت مستقیم فیزیکی همراه است، در شمار رابطه‌ی تجاوزآمیز جنسی قرار می‌گیرد، در حالی که تحمیل عمل جنسی به زن تنها با خشونت فیزیکی انجام نمی‌شود.

تجاوز از طرف همسر یا دوست پسر، پدیده‌ای است که در بسیاری از روابط بر زنان اعمال می‌شود. این پدیده در غرب هم با وجود مبارزاتی که جنبش زنان علیه آن انجام داده است، هم‌چنان اتفاق می‌افتد. اگر چه در بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری تجاوز حتی از طرف همسر یا دوست پسر هم قانوناً جرم محسوب می‌شود، ولی پایه‌ی مادی سلطه‌ی مرد بر زن در جهان سرمایه‌داری، مانع از حمایت واقعی قانون از زنان می‌شود و در عمل، برای اثبات جرم، زنی که مورد تجاوز قرار می‌گیرد، بیشتر مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد تا مرد متجاوز. خیلی از زنانی که مورد تجاوز قرار می‌گیرند برای احتراز از فشارهای روانی که در یک پروسه‌ی قانونی باید متحمل شوند، از طرح شکایت علیه متجاوز منصرف می‌شوند؛ حالا می‌توان تجسم کرد در جوامعی که اصولاً منع قانونی برای تجاوز از طرف همسر وجود ندارد، چه بر سر زنان می‌آید. تجاوز به زن در بستر زناشویی در ایران و اغلب کشورهای تحت سلطه، نه تنها محکوم نمی‌شود بلکه با حمایت بی‌چون و چرای قانون و فرهنگ به یک عمل پذیرفته شده، روزمره و عادی بدل شده است. در حکومت اسلامی ایران، معلمان دینی و اخلاقی، دائماً زنان را به استقبال از تجاوز نسبت به خود ترغیب می‌کنند. آنان تمکین را بر اساس آموزه‌های قرآن، مهم‌ترین تکلیف مذهبی زنان در قبال شوهر دائمی یا موقت خود، معرفی می‌کنند. قانون تمکین زن از شوهر در ایران و سایر حکومت‌های اسلامی، به روشنی نقش زن را به عنوان ابزار ارضای نیازهای جنسی مرد طرح می‌کند و زنان را مکلف می‌سازد که تحت هر شرایطی خواسته‌های جنسی مرد را برآورده سازند. به عبارت دیگر تجاوز به همسر حقی قانونی برای مردان محسوب می‌گردد و ازدواج، عقد قراردادی است که به موجب آن این حق قانوناً به مردان تفویض می‌شود. ماده ۱۱۰۸ قانون مدنی ایران، به صراحت زن را ملزم به تمکین نسبت به همسر عقدی خود می‌داند و زنی که به خواسته‌های جنسی همسر تن ندهد را مجرم شناخته و مستحق قطع نفقه می‌داند. از طرف دیگر ماده ۱۱۱۷ قانون

منابع و توضیحات:

۱- خون بس

<https://goo.gl/jxq70w><https://goo.gl/1l3tpl>

۲- تجاوز خاکستری بنا بر تعریف شکلی از درگیری جنسی است که «جایی میان رضایت و ممانعت» واقع می‌شود، زمانی که «هر دو طرف مطمئن نیستند که هر یک دقیقاً چه می‌خواهند» و میزان شیوع گسترده‌ی آن نتیجه‌ی فقدان آگاهی و درک درست، نسبت به مفهوم رضایت است. بنا بر تحقیقی که در انگلستان بر روی افراد ۱۴ تا ۲۵ سال انجام شده، تقریباً یک‌سوم دانش‌آموزان واقعا چیزی در مورد رضایت، در کلاس‌های توضیحات جنسی که شرکت در آن‌ها اجباری است یاد نمی‌گیرند. در واقع درصد زیادی از افراد مورد تجاوز قرار می‌گیرند چرا که آن‌ها دقیقاً نمی‌توانند به متجاوز بفهمانند که از این کار رضایت ندارند، از سوی دیگر اغلب متجاوزان فکر می‌کنند (یا ترجیح می‌دهند فکر کنند) که فردی که به او تجاوز می‌کنند مخالفتی با این کار ندارد و علی‌رغم ممانعت ظاهری، باطنا راضی است. دکتر «میشله دکر»، استاد دانشگاه «جانز هاپکینز» در تحلیلی که بر گزارش سازمان ملل متحد در مورد تجاوز در شش کشور آسیایی نوشته می‌گوید: «تجاوز لزوماً این نیست که شخصی تفنگ را بر روی شقیقه‌ی یک زن بگذارد» گزارش مزبور نشان می‌دهد مردم تمایل دارند رفتارها را با تعریف قانونی تجاوز یعنی داشتن رابطه‌ی جنسی با یک زن بدون رضایت وی هماهنگ کنند ولی از واژه‌ی تجاوز استفاده نکنند. پروفیسور دکر می‌گوید: مردم تمایل دارند فکر کنند تجاوز کاریست که شخص دیگری انجام می‌دهد. نتایج تحقیق مزبور که در سال ۲۰۱۳ منتشر شد نشان می‌داد درصد بالایی از مردان کشورهای آسیایی با انجام شکلی از تجاوز موافقت دارند.

«مقصر دانستن قربانی» بدین معنی است که قربانی یک جرم را کاملاً یا تا حدودی در به وقوع پیوستن جرم مسئول بدانیم. در مورد تجاوز جنسی، این مفهوم اشاره دارد به تئوری دنیای عادل و این نگرش عمومی که برخی رفتارهای خاص قربانی (از قبیل لاس زدن یا پوشیدن لباس‌های تحریک کننده‌ی جنسی) ممکن است تجاوز جنسی را برانگیزد. در موارد افراطی، گفته می‌شود که قربانی فقط با متین رفتار نکردن، خودش، آن را فرا خوانده است. در بیشتر کشورهای غربی، حمایت از تحریک جنسی به عنوان یکی از علل کاهش خطرات تجاوز جنسی پذیرفته نمی‌شود. یک بررسی جهانی در مورد نگرش‌ها به خشونت جنسی که توسط انجمن جهانی تحقیقات بهداشت و درمان انجام شد نشان داد که مفهوم مقصر دانستن قربانی حداقل تا حدودی در اکثر کشورها پذیرفته شده‌است. در بعضی کشورها مقصر دانستن قربانی خیلی عمومی‌تر است و گاهی چنین تصور می‌شود که زانی که مورد تجاوز جنسی قرار می‌گیرند، نامناسب رفتار کرده‌اند. معمولاً این‌ها کشورهایی هستند که در آن‌ها شکاف اجتماعی عمیقی بین وضعیت و آزادی‌های فراهم شده‌ی زنان و مردان وجود دارد.

<https://goo.gl/4sxAS5>۳- <https://frauen-gegen-gewalt.de/vergewaltigung.html>

۴- مقاله‌ی «تجاوز در رابطه‌ی زناشویی»؛ نوشته: الین کی. مارتین، کیسی تی.

تافت، پانریشیا ای. رسیک؛ ترجمه: عصمت صوفیه

<https://tableaumag.com/2392>

۵- مقاله‌ی «شنایی با انواع تجاوز به ویژه تجاوز زناشویی»؛ نوشته: سپیده دانایی

۶- مقاله‌ی «از روابط اجتماعی نابرابر تا قوانین نابرابر علیه زنان»؛ نوشته: آناهیتا رحمانی

<http://8mars.com/browsf.php?c=999&Id=96>

میلیون‌ها زن، به ویژه در کشورهای توسعه نیافته، روزانه مورد تجاوز مرد زندگی‌شان قرار می‌گیرند، بدون این‌که برای تغییر این شرایط از حمایت قانونی، فرهنگی و مالی برخوردار باشند؛ از همه مهم‌تر این‌که اغلب نه از ابعاد ستمی که متحمل می‌شوند آگاهند و نه از چگونگی رهایی از آن.

مسئله‌ی ناقص‌سازی جنسی دختران (ختنه دختران) که در بسیاری از کشورهای آسیایی و آفریقایی رواج دارد، بیانی از این باور عمومی در این کشورهاست که زن نباید سهمی از لذت بردن در رابطه‌ی جنسی داشته باشد. ناقص‌سازی جنسی دختران در جوامعی به شدت مردسالار، اگرچه اغلب توسط مادر خانواده و با کمک زنان آشنا برنامه‌ریزی و اجرا می‌شود، ولی نشانی است از این‌که فرودستی زنان، در همه‌ی عرصه‌ها و به ویژه در روابط جنسی با چه شدت و عمقی در این جوامع نهادینه شده است، تا جایی که خود زنان وسیله‌ی اعمال آن می‌شوند. ناقص‌سازی جنسی دختران جدا کردن جز فیزیولوژی خیلی مهمی از اندام تناسلی آنان است. اعمال این خشونت فیزیکی - جنسی به دختران خردسال جدا از خطرات جسمانی مثل عفونت، خون‌ریزی و حتی مرگ، آنان را برای تمام عمر از داشتن یک رابطه‌ی جنسی عادی و همراه با لذت محروم می‌کند، خاطره‌ی سیاه و وحشتناک یک درد کشنده را برای یک عمر با آنان همراه می‌سازد، اعتماد به نفس آنان را می‌گیرد و به آنان احساس حقارت می‌بخشد. در واقع در جوامعی که ناقص‌سازی جنسی دختران معمول است، هرگونه رابطه‌ی جنسی چه در چارچوب ازدواج یا خارج از آن شکلی از تجاوز است؛ تجاوزی که فرهنگ غالب به آن مشروعیت داده و شرایطش را مهیا می‌کند.

لایحه‌ی قانونی ازدواج با دخترخوانده در ایران، هم به قانون دیگری اشاره می‌کند که مجوز تجاوز پدرخوانده به دختر بچه‌ها را صادر می‌کند. از آن‌جا که سن قانونی برای ازدواج دختران در ایران ۱۳ سال است و با اجازه‌ی ولی و تشخیص دادگاه «صالح» (که تشخیص دادگاه هم کاملاً از عرف منطقه تأثیر می‌گیرد) این مرز سنی، حتی به زیر ۹ سال هم قابل کاهش است، در واقع ریش و قیچی به دست ولی کودک که همان پدرخوانده است، خواهد بود. پدرخوانده‌ی دیروز این طفل خردسال، از فردای قرارداد ازدواج، حق قانونی تجاوز به دختر خود را می‌یابد. او یک بار قرارداد ازدواج یا مجوز تجاوز را از طرف پدر کودک و یک بار از طرف داماد متجاوز امضا خواهد کرد.

تجاوز مردان به همسر یا به طور کلی شریک جنسی‌شان، یکی از اشکال بارز خشونت بر زنان است و بنابراین باید هم‌چون سایر اشکال بروز خشونت بر زن با آن مبارزه شود. برای توانمندسازی زنان در جهت مبارزه با اشکال مختلف خشونت و مبارزه برای احقاق حقوق خود، لازم است که آنان به سلاح آگاهی مسلح شوند. شناخت ستم اولین گام برای مبارزه با آن است. برای این‌که زنان بتوانند از جای‌گاه فرودست خود، در دور باطل چرخه‌ی زندگی که ستم در آن به شکل سیستماتیک، تولید و بازتولید می‌شود، به بیرون بجهند، ناچارند که چرخه‌ی این دور باطل را به هم بریزند و نظمی نوین را بر پا سازند. برای این‌که دیگر زنان در بستر زناشویی، در خانه و در خارج از خانه مورد تجاوز قرار نگیرند، باید دنیایی بسازیم که فرودستی زن را برنتابد و ستم در آن جایگاهی نداشته باشد. ♦

تجارت سکس، برده‌داری مدرن



در عصر امپریالیسم

کنانه رسنر

جهانی‌ست که در آن، نیمی از جمعیت جهان یعنی زنان، موقعیت‌شان تا بدان حد سقوط کرده که به عنوان برده‌ی سکس در میادین و خانه‌ها و فیلم‌های پورنو و بازارهای تجارت سکس برای لذت بخشی به مردان و کسب سود برای جاکشان دولتی و غیردولتی به خرید و فروش می‌رسند؟ این چه جهانی‌ست که نظام مردسالار حاکم برای کنترل کل جامعه به نیمی از آن یعنی مردان امتیاز می‌دهد؟ برای پاسخ به این سوالات، امپریالیسم به عنوان اصلی‌ترین نیروی هماهنگ‌کننده‌ی تمام روابط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در سطح جهان ظاهر می‌شود که برای تحقق مافوق سود و فائق آمدن بر رقبای خود از هیچ جنایت و کشتار و به راه انداختن جنگ‌های ویران‌گر و مجبور کردن میلیون‌ها انسان به ترک خانه و کاشانه و کشور خود، رویگردان نیست. در این میان قربانیان اصلی همه‌ی این فجایع زنان هستند. گسترش سیستماتیک مردسالاری در تمام عرصه‌های اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی نتیجه‌ی اجتناب‌ناپذیر عمل‌کرد این نظام مردسالار سرمایه‌داری است. امپریالیسم به عنوان یکی از مراحل سرمایه‌داری که از شکل تجاری و اقتصاد آزاد به مرحله‌ی فعلی انحصارات تغییر یافته است، باعث رشد هر چه بیشتر سرمایه‌ی مالی و تمرکز قدرت سرمایه‌ی مالی در اقتصاد، سیاست، فرهنگ و ایدئولوژی شده است که تمام عملکردها و معادلات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جهان را شکل می‌دهد. این واقعیتی انکارناپذیر است که امپریالیسم تن‌فروشی را در مقیاسی که تاریخ به خود ندیده گسترش داده است. با گسترش گلوبالیزاسیون که بی‌کاری، فقر و وخامت اقتصادی و از هم گسیختگی ساختمان اجتماعی از نتایج آن‌ست، گریبان بسیاری از مردم جهان سوم را گرفته که باعث هر چه بیشتر شدن فاصله‌ی طبقاتی و فقر و فلاکت اکثریت مردم جهان در مقابل انباشت ثروت در دست عده‌ای بسیار قلیل گردیده و در بستر چنین مناسبات اقتصادی، ما شاهد یک جنگ وسیع و همه‌جانبه علیه زنان هستیم که هم به وسیله‌ی بنیادگران مذهبی، هم‌چون رژیم زن‌سیتز جمهوری اسلامی و داعش و ... هم به وسیله امپریالیست‌ها اعمال می‌گردد که به طرز هولناکی در بسیاری از کشورها هم‌چون موقعیت زنان در عراق به عقب رانده است.

گسترش جنگ‌ها و به طور مشخص، جنگی که امروز در خاورمیانه شاهد آن هستیم، شرایط را برای مافیای قاچاق انسان هموارتر از همیشه

«من (ایلی) در یک خانواده‌ی پرجمعیت در اوگاندا به دنیا آمدم که به دلیل فقر در سن هفت سالگی مرا به یک خانواده‌ی دیگر دادند. در آن‌جا مرتباً از سوی مرد خانواده مورد اذیت و تجاوز جنسی قرار می‌گرفتم تا سن ۱۵ سالگی که مرا مجبور کرد با او ازدواج کنم. اما اذیت و آزارهای او بیشتر شد تا این‌که با پیشنهاد یکی از همسایه‌ها برای کار کردن به عنوان نظافت‌چی در خارج کشور موافقت کردم. ما یک گروه شش نفره بودیم که با هواپیما به انگلستان رفتیم. ما مستقیماً به خانه‌ی یک مرد سفیدپوست برده شدیم. او به ما گفت برای پرداخت پول هواپیما و پاسپورت باید به عنوان فاحشه برای او کار کنیم. ما در آن خانه زندانی بودیم و تحت کنترل شدید قرار داشتیم...»^۱

در طول تاریخ جوامع طبقاتی ابعاد تجارت سکس تا بدین حد گسترش نیافته است. از سی سال پیش به این سو با رشد گلوبالیزاسیون، تجارت سکس که در آن زنان و کودکان هم چون برده‌ی جنسی خرید و فروش می‌شوند، ابعادی هولناک و انفجاری یافته است. این تجارت به خاطر سودآوری بسیار بالا و ریسک محدود آن برای قاچاق‌چیان، توجه بسیاری از باندهای تبهکار مافیایی مواد مخدر و اسلحه را به خود جلب کرده، به طوری که به سرعت دارد جای قاچاق مواد مخدر و اسلحه را می‌گیرد. شکارچیان انسان با قاچاق زنان و کودکان از کشورهای فقیری که به دلیل رشد گلوبالیزاسیون، معضلات اقتصادی جدی دارند به کشورهای ثروتمند و غربی، آن‌ها را به کالای سکس تبدیل کرده و سودهای هنگفتی به چنگ می‌آورند. سود حاصل از این تجارت کثیف سالانه بالغ بر ۵۰ میلیارد دلار است که بخش جدایی‌ناپذیر از اقتصاد و عمل‌کرد سرمایه‌داری جهانی-امپریالیستی هم در عرصه‌ی اقتصاد و هم در عرصه‌ی ایدئولوژی است که به هولناک‌ترین وجهی خشونت علیه زنان را نهادینه می‌کند.

به راستی چرا در زمانی که بشر توانسته تا بدین حد در عرصه‌های علمی و تکنولوژی پیشرفت کند و توانایی بروری در تولید را بالا ببرد، که باید در خدمت رفاه و آسایش انسان‌ها باشد آن‌ها بیش از پیش گرسسته‌تر و فقیرتر و بی‌خانمان‌تر می‌شوند؟ این چه جهانی‌ست که هر چه بیشتر ثروت تولید می‌کند و هرچه بیشتر به یک کل واحد تبدیل می‌شود به جای ترقی و بهبود وضعیت انسان‌ها، مصیبت بیشتری برای میلیون‌ها نفر ایجاد می‌کند؟ این چه

به همین دلیل دو بنگاه بزرگ امپریالیستی (صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی) برای این‌که کشورهای فقیر آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین بتوانند وام‌های کلان خود را باز پرداخت کنند، تشویق می‌کنند تا صنعت توریسم و تفریح را در کشورشان توسعه دهند. خیلی واضح است که در مرکز رشد هر یک از این بخش‌ها، تن‌فروشی و فاحشه‌خانه‌ها قرار دارند. در واقع تن‌فروشی و برده‌گی جنسی زنان به استراتژی توسعه‌ی برخی کشورها تبدیل شده است. مثلاً درآمد حاصل از تجارت سکس در تایلند بین ۵۹ تا ۶۰ درصد بودجه‌ی دولت را تشکیل می‌دهد.^۲ در این کشور در برابر چهار و نیم میلیون توریست سکس، ۴۵۰ هزار مشتری محلی در روز برآورد شده است.^۳ طبق بررسی «بیشوپ و روبینسون»^۴ صنعت توریسم در سال ۴ میلیارد دلار برای تایلند عایدی دارد.

زنان و کودکان به عنوان کالای سکس در بعضی کشورها مانند نپال مستقیماً به بازار منطقه‌ای و بین‌المللی (هند-هنگ‌کنگ) عرضه می‌شوند؛ و در بعضی از کشورها مانند تایلند هم در بازار داخلی، هم منطقه‌ای و هم جهانی فروخته می‌شوند. اما در همه‌ی موارد روند جریان گردش این کالا از مناطق و کشورهای فقیرتر به مناطق و کشورهای ثروتمندتر است؛ و زنان اقلیت‌های قومی و نژادی در همه جا، بیشترین استثمارشده‌گان جنسی هستند. در کشورهای ثروتمندتر، روسپی‌های خارجی در پایین‌ترین سلسله مراتب روسپی‌گری قرار دارند. این‌ها برای اربابان خود منشا دو مزیت هستند، هم پیکرشان منشا ثروت است و هم باید خدمات مجانی و بدون دست‌مزد مانند نظافت، تیمارداری از بیماران، پخت و پز و ... ارائه دهند. در بستر این برده‌داری مدرن میلیون‌ها زن و کودک هم‌چون دوران برده‌داری با آدم‌ربایی، تجاوز، شکنجه، تهدید، خشونت و مرگ مواجه‌اند تا هرچه بیشتر این تجارت انسان رونق یابد و سرمایه‌داری، از قیل فروش این برده‌گان (زنان و کودکان) ثروت بیشتری در بازار جامعه‌ی طبقاتی و مردسالار انباشت کند.

در عین حال با رشد گلوبالیزاسیون و نابودی کشاورزی، زندگی در روستاها عملاً غیرممکن شده است. به خصوص با نبود کار برای روستاییان تا بتوانند حداقل زندگی را بچرخانند. در اثر این وضعیت و گسترش فقر و گرسنگی ما شاهد جابه‌جایی صدها میلیون زن جوان و کودک از روستاها، به سوی شهرهای بزرگ هستیم که بسیاری از آن‌ها به دلیل رکود اقتصادی و نبود بازاری برای جذب‌شان، برای سیر کردن شکم خود و خانواده مجبور به کار در فاحشه‌خانه‌ها و دیگر مراکز خرید و فروش سکس می‌شوند. طبق برآورد سازمان‌های دولتی اگر بسیاری از زنان از تن‌فروشی دست بکشند پدر و مادر و بچه‌های‌شان گرسنه می‌مانند.

در برزیل، کشوری که ۱۳ میلیون نفر از جمعیت آن دچار سوءتغذیه و ۱۰ درصد مردم آن بی‌سواد هستند، زمانی که در سال ۲۰۰۰ تن‌فروشی را آزاد اعلام کرد، یک میلیون تن‌فروش وجود داشت. این رقم پس از قانونی شدن تن‌فروشی به سرعت افزایش یافت، به طوری که اکنون در برزیل، حدود دو میلیون نفر از کودکان زیر ۱۸ سال به تن‌فروشی مشغولند که بسیاری از آن‌ها فقط ۱۰ سال سن دارند و در خیابان‌ها دنبال مشتری می‌گردند؛ و خود را در اختیار صدها مشتری قرار می‌دهند. پانداها از کودکانی که معناد به موادمخدر هستند و در خیابان‌ها زندگی می‌کنند کمال سؤاستفاده را می‌کنند. آن‌ها حاضرند برای خرید موادمخدر حتی برای ۴ دلار خود را بفروشند. در سال ۲۰۱۳، در برزیل ۴۲،۷۸۵ نفر که بسیاری از آن‌ها کودکان تن‌فروش بودند به قتل رسیده‌اند. این جنایات که زندگی صدها هزار زن و کودک را به یغما می‌برد، حاصل کارکرد سرمایه‌داری امپریالیستی و

کرده است. بسیاری از پدر و مادرها در اثر جنگ و بمباران کشته شده‌اند و کودکان دختر و پسر آن‌ها طعمه‌های بسیار خوبی برای شکارچیان انسان شده‌اند. در عین حال به خاطر شرایط جنگی، بسیاری از مادران مجبورند برای این‌که کودکان‌شان زنده بمانند، دست به تن‌فروشی بزنند؛ و یا خانواده‌های فقیر برای زنده ماندن بقیه‌ی اعضای خانواده، دختران خردسال‌شان را در ازای مبلغی ناچیز بفروشند که بسیاری از این دختران خردسال سر از فاحشه‌خانه‌های کشورهای غربی در می‌آورند و باید به مردان این کشورها سرویس جنسی بدهند.

هر ساله صدها هزار زن و دختر از کشورهای جنوب شرقی آسیا، چین، تایلند، مالزی، تایوان و اروپای شرقی به بهای بسیار ارزان به وسیله‌ی قاچاقچیان انسان خریداری شده و به کشورهای پیشرفته آورده می‌شوند. زنان خریداری شده باید هزینه‌های مؤسسه‌های مربوط را تسویه و به نفع آن‌ها سال‌ها کار کنند. این زنان در خانه یا اتاقی زندانی شده و مجبور به ارائه‌ی خدمات به بیش از ده مرد در روز می‌شوند. خیلی از آن‌ها با وعده‌های دروغین برای کارهایی هم‌چون پرستار بچه، کار در رستوران، آشپزی و ... به دام قاچاقچیان می‌افتند و به محض این‌که این زنان جوان و کودکان از مرز خارج می‌شوند، در معرض حراج گذاشته شده و به صاحبان جدید فروخته می‌شوند. تا این مقطع دختران و بچه‌ها مقادیر زیادی به قاچاقچیان خود که خرج سفرشان را داده‌اند، مقروض‌اند. اربابان معمولاً مدارک آن‌ها را توقیف می‌کنند تا زمانی که بدهی‌های‌شان را بپردازند. بدهی‌هایی که از هزینه‌ی سفر آغاز شده و با اضافه شدن هزینه‌ی خوراک، پوشاک و اجاره هیچ‌گاه پایان نمی‌یابد. معمولاً این برده‌ها در محل نگهداری تحت مراقبت‌های شدید بوده و با دوربین‌های مدار بسته و درهای امنیتی حفاظت شده و مدام تحت کنترل می‌باشند. آن‌ها تنها با راننده‌گانی که محافظان آن‌ها نیز می‌باشند و آنان را به محل ملاقات بعدی می‌برند، اجازه بیرون رفتن دارند. قاچاقچیان که به دام قانون می‌افتند، به ندرت به قاچاقچیان انسان و برده‌گی جنسی محکوم می‌شوند. هیچ‌کدام از زن‌ها حاضر به شهادت نمی‌شوند. آن‌ها از قاچاقچیان خود بیشتر از پلیس می‌ترسند و دلایل منطقی هم برای این کار دارند. چرا که آنانی که شهادت داده‌اند، معمولاً قربانی اسیدپاشی یا ناپدید شده‌اند و یا خانواده‌های‌شان در کشور خود دچار مشکلات زیادی شده‌اند. اگر آن‌ها دست به فرار بزنند، برای بسیاری‌شان امکان برگشت به خانه‌های‌شان وجود ندارد. برخی‌شان که جرأت فرار را به خود می‌دهند، مجدداً و سریعاً دوباره قاچاق شده و باز پس گردانده می‌شوند.

ابعاد تجارت سکس به قدری گسترش یافته که در سال‌های اخیر سازمان ملل نیز در این باره، آمار مبتنی بر این‌که در دنیا ۳۰۰ میلیون زن در تجارت سکس کار می‌کنند و سالانه یک میلیون زن و کودکان دختر به این تجارت وارد می‌شوند، صادر کرده است. سرمایه‌داری همواره برای کسب مافوق سود، به تقسیم کار بین‌المللی می‌پردازد، به این ترتیب که برخی کشورها برای تولید کالاهای معینی در خدمت سرمایه‌ی مالی جهانی به کار گمارده می‌شوند. آن کشورهایی که موظف به فراهم آوردن کالا (زنان و کودکان) برای مراکز سکس و فحشا در بازار جهانی هستند، کشورهای فقیری‌اند که از دیگر منابع طبیعی محرومند. البته این موضوع یک تصمیم آگاهانه و یا توطئه نیست، بلکه ماهیت سرمایه‌داری که بر رقابت در بازار جهانی استوار است، آن را ملزم می‌کند که آن‌چه از نظر رقابت در بازار جهانی مناسب است توسط سرمایه‌ی امپریالیستی تعیین شود.

کودکان تحت عنوان «تجار» و «کار آفرینان» «صنعت سکس» به کسب و کار خود رونق ببخشند، بلکه باعث شده که فرهنگ مردسالاری و موقعیت برده‌گی جنسی زن تحکیم شود. به خصوص «صنعت» پورنو با استفاده از آخرین وسایل پیشرفته‌ی ارتباط جمعی، تمام افکار جامعه را تحت تسلط خود در آورده و در آن روسپی‌سازی می‌کند. این وضعیت باعث شده تا هر چه بیشتر از زنان انسان‌زدایی شده و به یک ابژه جنسی فرو کاسته شوند. در این «صنعت» کثیف، نه تنها هزاران زن و کودک در معرض تجاوز، خشونت و قتل قرار دارند، بلکه همین فرهنگ و رفتار هسپتیک را به کل جامعه تسری داده و اکنون ما شاهد رشد انتظارات هرزه‌وار مردان در زندگی واقعی‌شان هستیم. در بستر چنین شرایطی برای این‌که زنان، این نیروی اجتماعی عصیان‌گر و سرکش به موقعیت برده‌وار خود تن دهند، یک جنگ همه جانبه‌ی پنهان و آشکار در تمام زمینه‌ها (اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی) علیه آن‌ها به راه افتاده است. گسترش خشونت علیه زنان با قتل، تجاوز، اذیت و آزار، خرید و فروش، اسیدپاشی، تجاوزات دسته جمعی و ... ابعاد هولناکی به خود گرفته و ما هر روزه شاهد آن هستیم و فقط بخش عریان این جنگ خونین را مشاهده می‌کنیم.

به طور خلاصه، گسترش تجارت زنان که بخش جدایی‌ناپذیری از نظام سرمایه‌داری امپریالیستی مردسالار است، کاملاً منطبق با سیستم اقتصادی و سیستم ایدئولوژیکی آن است. تلاش برای کاهش این تجارت و یا اصلاحاتی در غالب همین سیستم اقتصادی، اجتماعی که ایدئولوژی مردسالاری اساس و ضامن استمرار آن است، نمی‌تواند به طور واقعی آن را ریشه کن کند؛ و در نتیجه در زندگی فلاکت‌بار میلیون‌ها زن در سراسر جهان تأثیری نخواهد داشت. زیرا مشکل، فساد در دستگاه دولتی و یا وجود چند مقام فاسد نیست. مشکل خود این سیستم است که بر محور سود و برتری و شونیسم مردانه سازماندهی شده است. این سیستم است که همه چیز را به کالایی برای خرید و فروش تبدیل کرده است. پدرسالاری و ستم بر زن بخش مهم و جدایی‌ناپذیر از سیستم سرمایه‌داری است که در آن یک زن بر مبنای جنسیت‌اش و خدمات جنسی‌اش ارزش‌گذاری می‌شود. این بینش انعکاسی از جامعه‌ی طبقاتی است که قدمت هزاران ساله دارد و توسط کلیه‌ی سنت‌های اخلاقی و مذاهب توجیه شده است. مادامی که طبقات در جامعه وجود داشته باشند، تن‌فروشی و ستم بر زن نیز وجود خواهد داشت. هیچ راهی برای خاتمه دادن به این درجه از برده‌گی زن، بدون در هم کوبیدن سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی مردسالار و استقرار جهانی بدون طبقه وجود ندارد. ♦

زیرنویس:

- ۱- <http://goo.gl/fzNYwL>
- ۲- CATWAP, op. cit., p. 1.
- ۳- CATW, "Facebook on Global Sexual Exploitation. Canada" <http://uri.edu/artsci/hugues/catw/Canada.htm> 29 Avril 2001
- ۴- CATWAP, Statistics on Trafficking and Prostitution in Asia and the Pacific, p http://codewan.com.ph/salidumay/discussions/articles/stats_prostituti on.htm
- ۵- Barry K., Op. cit., p. 60.
- 6- Bishop R and L. Robinson L., Night Market. Sexual Cultures and the Thai Economic Miracle, New York, Routledge, 1998

سیاست‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول است که این کشورها را هرچه بیشتر در چرخه‌ی ریاضت‌کشی اقتصادی قرار داده‌اند؛ و با همکاری دولت‌های زن‌ستیز و ارتجاعی که در رأس این کشورها قرار دارند، تن زنان را تبدیل به کالایی برای کسب سود و ثروت کرده و هرچه بیشتر فرهنگ مردسالارانه را جا انداخته‌اند. بی‌دلیل نیست که تجارت سکس که سود چند بیلیون دلاری دارد، در حال گسترش انفجاری است. بر بستر این وضعیت اقتصادی است که مردسالاری و مالکیت مرد بر بدن زن تحکیم یافته است. بر اساس اظهار نظر یک منبع دولتی در تهران، تعداد نوجوانان تن‌فروش ۶۳۵ در صد افزایش یافته است. در تهران تقریباً ۸۴۰۰۰ زن و دختر در کار تن‌فروشی هستند که بسیاری‌شان در خیابان به مردان سرویس جنسی می‌دهند و تعدادی نیز در ۲۵۰ فاحشه‌خانه که در این شهر دایر است، مجبور به تن‌فروشی‌اند. از آن‌جا که تجارت سکس بین‌المللی است، هزاران زن و دختر جوان از ایران به بازارهای برده‌داری جنسی به خارج از کشور برده شده و فروخته می‌شوند. گسترش این تجارت در حدی است که حتی رئیس پلیس بین‌المللی ایران مطرح کرده که تجارت برده‌گی جنسی یکی از پر سودترین فعالیت‌ها در ایران است. این تجارت کاملاً با اطلاع و مشارکت دولت و بنیادگرایان حاکم صورت می‌گیرد. مقامات دولتی خود در خرید و فروش و سوءاستفاده‌ی جنسی از زنان و کودکان دست دارند. بسیاری از این دختران از مناطق روستایی محروم که فقر و گرسنگی بی‌داد می‌کند، می‌آیند. اعتیاد به موادمخدر که به طور وسیعی در ایران شیوع یافته، برخی از والدین معتاد را و می‌دارد که در ازای پولی ناچیز دختر بچه‌ی خود را بفروشند. تاجران برده از این موقعیت اقتصادی و اجتماعی مردم زحمت‌کش که در آن زنان و دختران بیشترین قربانیان آن هستند، کمال بهره را می‌برند. مقصد این قربانیان تجارت برده کشورهای خلیج فارس است. ابعاد این جنایت آن‌قدر گسترده است که رئیس دادگستری استان تهران اذعان کرده که قاچاقچی‌ها دختران ۱۳ تا ۱۷ ساله را هدف قرار می‌دهند تا به کشورهای عربی بفرستند؛ در گزارش‌هایی حتی دختران ۸ و ۱۰ ساله نیز وجود دارد.

با جهانی شدن و گسترش بازار سکس، سازمان‌های بین‌المللی و ان‌جی‌او‌ها از سال ۱۹۹۵ رأی به آزادسازی تن‌فروشی و بازار سکس دادند و عنوان کردند که تن‌فروشی نیز هم‌چون دیگر شغل‌هاست که باید قانونی شده و از طرف دولت‌ها به رسمیت شناخته شود. آن‌ها زنان تن‌فروش را «کارگران سکس» می‌نامند و مطرح می‌کنند که «کارگران سکس» باید تحت کنترل و حفاظت دولت قرار گیرند. البته واضح است که کارگران کالا تولید می‌کنند، در حالی که تن‌فروشان خود کالاهایی هستند که در بازار سکس تن و جان‌شان هم چون برده، مدام خرید و فروش می‌شود و با انواع خشونت، تجاوز و قتل مواجه‌اند تا برده‌هایی مطیع و تسلیم برای اربابان خود باشند. تن‌فروشی و «صنعت سکس» مرتبط با آن، شبکه‌ی وسیعی از میکده‌ها، باشگاه‌های رقص، روسپی‌خانه‌ها، سالن‌های ماساژ بدن و سونا، زون‌های تولید پورنوگرافی، هتل‌داران بین‌المللی، شرکت‌های هوایی، تاکسی‌رانی‌ها و صنعت توریسم همه و همه بر این اقتصاد زیرزمینی پر سود تکیه دارند و از آن سود می‌برند؛ و توسط پاندازان جنایت‌کار و مافیایی با همکاری دولت‌ها کنترل می‌شود.

قانونی شدن تن‌فروشی و تجارت سکس و تشویق زنان به کار در این عرصه توسط دولت‌ها، نه تنها باعث شده که تجارت سکس امروزه به یک «کار» عمومی تبدیل شود؛ و دلالتان و باندهای تبهکار و شکارچیان زنان و

MARXISM
AND FEMINISMEDITED BY
SHAHRZAD MOJAB

هرفی کتاب

«مارکسیسم و فمینیسم»:

گفتگوی با

شهرزاد مجاب

به بهانه‌ی انتشار این کتاب

فربا: رفیق شهرزاد با توجه به کمبود وقت شما من مستقیماً به سراغ سوالات می‌روم چون فکر می‌کنم شما و فعالیت‌های‌تان در حیطه‌ی جنبش بین‌المللی زنان و به عنوان استاد مطالعات زنان در دانشگاه تورنتو کاملاً شناخته شده هستید. من اول انتشار کتاب «مارکسیسم و فمینیسم» را به شما و سایر دست‌اندرکاران تهیه و نشر این کتاب تبریک می‌گویم.

می‌شود برای ما بگویید این کتاب قرار است به چه ضرورتی پاسخ دهد؟ چرا این پروژه را انجام دادید؟ چرا مفهوم مارکسیسم و فمینیسم مهم است؟

شهرزاد: این کتاب حاصل یک پروژه‌ی تحقیقاتی ۵ ساله است. کاری دسته جمعی که با بازخوانی، بازنگری مارکسیسم و فمینیسم و تاریخ رشد سرمایه‌داری، کلونیالیسم و امپریالیسم شروع شد. ما یک گروه مطالعاتی تشکیل دادیم که در آن دانشجویان دوره‌ی دکترا، محققین و استاد‌های رشته‌های علمی مختلف مانند تاریخ، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، آموزش، فلسفه و حقوق شرکت داشتند. محتوای کتاب بر اساس روش «ریموند ویلیامز» (Raymond Williams)، تئوریسین سرشناس فرهنگ و آموزش انگلیسی - ولش (Welsh) تبار تنظیم شده است. ویلیامز در کتاب «واژه‌های کلیدی: لغات و فرهنگ و جامعه»، ۱۱۰ واژه مانند «فرهنگ»، «آموزش»، «خلق»، «امپریالیسم»، «رادیکال»، «کار» و غیره را توضیح می‌دهد. برای هر واژه از ریشه‌ی لغوی آن (Etymology) شروع می‌کند و به تاریخ کاربرد واژه و درک‌های تئوریک و کاربرد علمی آن‌ها می‌پردازد. منظور از واژه‌های کلیدی (Keywords) در این پروژه همان است که «مفهوم» (Concept) نامیده می‌شود. مفهوم‌ها سنگ بنا یا پایه‌های تئوری هستند و تئوری عالی‌ترین فرم آگاهی است. انسان از طریق زبان و به ویژه مفاهیم توانسته است دنیا یا واقعیت مادی را بشناسد، از سطح به عمق برود و از ظاهر پدیده‌ها و پروسه‌ها عبور کند و به ماهیت آن‌ها برسد. با استفاده از مفاهیم است که ما از شناخت حسی به شناخت عقلی می‌رسیم و می‌توانیم از اشتباهاتی که حواس پنج‌گانه می‌کنند (مثلاً این که زمین را مسطح می‌بینیم و نه کره‌ی) دوری کنیم. پروسه‌ی مفهوم‌سازی (Conceptualization) خودش پروسه‌ی مبارزه است - مبارزه‌ی فکری، علمی، سیاسی، فلسفی و ایدئولوژیک، زیرا در برگیرنده‌ی روش‌هایی چون مشاهده، مقایسه، آنالیز و سنتز، تعمیم (Generalization)، تجرید (Abstraction)، استقرا (Induction)، قیاس (Deduction) است. در این

پروسه‌ی مفهوم‌سازی تقابل و تضاد دو فلسفه یا جهان بینی ماتریالیستی و ایده‌آلیستی آشکار می‌شود.

در این کتاب گوشه‌ای از مبارزه بر سر بعضی مفاهیم اصلی را می‌توان دید. باید تأکید کنم که کتاب همه‌ی مفاهیم اصلی را در بر نمی‌گیرد زیرا چنین مطالعه‌ی جامعی نیاز به چندین جلد کتاب دارد. در این کتاب هم ما چند واژه‌ی کلیدی را انتخاب کردیم. اساس انتخاب این واژه‌ها یکی حضور متخصصینی بود که حاضر شدند چالش و مسئولیت بزرگ توضیح و تحلیل واژه‌ی مورد نظرشان را قبول کنند و دوم ضروری بودن درک و بازبینی جدید این واژه‌ها برای بازسازی و سنتز نوینی دادن از مارکسیسم و فمینیسم. چالش اصلی در این بود که هر نویسنده می‌بایست توضیح تئوریک هر واژه را از دیدگاه‌های فمینیستی مطرح می‌کرد و به توضیح غالب مارکسیستی از همان واژه می‌پرداخت و سپس با دانش علمی امروز از مارکسیسم و فمینیسم توضیح نوینی از آن ارائه می‌داد. این واژه‌ها عبارتند از دموکراسی، سرمایه‌ی مالی، ایدئولوژی، امپریالیسم و انباشت اولیه، تئوری میان‌برشی (Intersectionality)، نیروی کار، ملت و ناسیونالیسم، پاتریارکی و پاتریارکی‌ها، تولید و تولید نسل، تئوری دیدگاهی (Standpoint theory). بخش پایانی کتاب فصل مهمی است به نام «جنسیت بعد از طبقه» که نقد «تریسا ایبرت» (Teresa Ebert) به تئوری‌های فمینیسم، پسامدرنیسم و پساساختارگرایی است. در مورد جدا کردن و نادیده گرفتن تحلیل طبقاتی از روابط جنسیتی.

نویسنده‌گان هر فصل عمدتاً از متد دیالکتیکی و ماتریالیسم تاریخی استفاده می‌کنند تا به نقد دانش مارکسیسم و فمینیسم بپردازند. کتاب دو بخش اصلی دارد: بخش اول شامل سه فصل است که نکات اصلی تئوریک و تاریخی دانش فمینیستی و مارکسیستی را در مورد طبقه، پاتریارکی،

زمان و گفتمان تقلیل بدهند، آن را از نظم جهانی سرمایه‌داری جدا بکنند و کلیت نظم طبقاتی، جنسیتی، ملی و قومی و نژادی را به مبارزه بر سر بدن زن محدود کنند.

بنابراین در این کتاب سعی کرده‌ایم به مبارزه‌ی تئوریک بین مارکسیسم و فمینیسم توجه کنیم، چون بدون تئوری انقلابی نمی‌توان به سازمان‌دهی انقلابی و انقلاب جهت ساختن دنیای نو پردازیم. نکته دیگری که باید به آن اشاره کنم که مفهوم چیزی مطلق، تغییرناپذیر و فراتاریخی (Transhistorical) نیست بلکه محصول شناختی است که در تاریخ روی می‌دهد، تغییر می‌کند و تکامل می‌یابد یا مفاهیم جدید ساخته می‌شوند و مفاهیم قدیمی دقیق‌تر و عمیق‌تر فرموله می‌شوند. مفاهیمی که در این جا بررسی می‌شوند، مثلاً انقلاب، ایدئولوژی، دموکراسی، امپریالیسم، ملت، کار و طبقه هیچ‌کدام جدید نیستند. اما در شرایط امروز و در جدال بین مارکسیسم و فمینیسم بررسی شده‌اند و در عین حال که اهمیت آن‌ها را برای تئوری فمینیسم بحث می‌کنند، به نوسازی و تعمیق درک مارکسیستی نیز کمک می‌کنند. بگذارید مثالی بزنم از فصل انقلاب نوشته مریم جزایری - محقق و فعال سیاسی جنبش زنان و جنبش کمونیستی. در این فصل جزایری از نقد تئوری‌های مارکسیست و فمینیست‌هایی مانند ماریا میز (Maria Mies) و سیلوپا فدریچی (Sylvia Federici) شروع می‌کند و با تأکید بر نقد صحیح آن‌ها از درک‌های اکونومیستی و پراگماتیستی مارکسیست‌ها از ستم بر زن به محدودیت تئوری «اجتماعات اشتراکی» (the Commons) آن‌ها به عنوان گرایشی رفرم‌گرا برای رسیدن به کمونیسم می‌پردازد و می‌پرسد چه چیزی باعث شده که تئوری صحیح این فمینیست‌ها به بی‌راهه برود و گره تئوریک در تحلیل‌شان در کجاست؟ جزایری می‌نویسد که مارکسیسم سرمایه، طبقه و پاتریارکی را روابط اجتماعی به حساب می‌آورد. این رابطه‌های اجتماعی پُر از تضاد را نمی‌توان به شیوه‌ی اکونومیستی به تضاد طبقه‌ی کارگر و سرمایه‌دار تقلیل داد و طبقه‌ی کارگر (پرولتاریا) را از قشرهای اجتماعی و اقتصادی توده‌ی مردم از جمله زنان جدا کرد. در عین حالی که طبقه‌ی کارگر از اقشار اجتماعی متفاوت است اما با آن‌ها هم‌گونی دارد. در دوران حاضر، امپریالیسم بخش عظیمی از زنان دنیا را وارد کار برده‌گی کرده است و در همان حال با پا دادن به خشونت مردسالارانه از یک طرف و فمینیسم امپریالیستی از طرف دیگر به کنترل این نیروی عظیم تاریخی می‌پردازد. اگر سرمایه‌داری در دوران انباشت اولیه سرمایه، خشونت وحشیانه‌ای علیه زنان به راه انداخت، در مرحله کنونی اش «جنگ علیه زنان» را به پیش می‌برد اما با شعار «حقوق برابر» و «حقوق شهروندی» وارد کردن زنان به بازار کار. در نتیجه تفاوت بین دوران انباشت اولیه سرمایه و دوران امپریالیسم اهمیت دارد. جنگ امپریالیسم علیه زنان، همه‌ی زنان را در سراسر دنیا هدف قرار داده است و نیروی کار، بدن زن و زندگی زن را تابع بازار سرمایه کرده است اما دید اکونومیستی هنوز در قالب «ستم مضاعف» بر زن کارگر در جا می‌زند. در مقابل این دید اکونومیستی، جزایری استدلال می‌کند که از نظر مارکس برافکندن نظام طبقاتی یعنی امحا کلیه تمایزات طبقاتی، امحا کلیه روابط تولیدی که این تمایزات بر آن‌ها بنا شده‌اند، امحا کلیه روابط اجتماعی که منطبق بر این روابط تولیدی هستند و دگرگون کردن کلیه افکاری که از این روابط اجتماعی سرچشمه می‌گیرند، جزایری هم‌چنین یادآوری می‌کند که فمینیست‌ها

جنسیت، نژاد، سرمایه‌داری، نئولیبرالیسم و امپریالیسم مطرح می‌کنند. دو فصل «روابط جنسیتی» و «مارکس در فمینیسم» را «فریگا هاگ» (Frigga Haug) یکی از با سابقه‌ترین و سرشناس‌ترین مارکسیست‌های آلمانی نوشته است و فصل بسیار مهم «از مارکس بسازیم: تعمقی بر نژاد، جنسیت و طبقه» که رابطه‌ی طبقه، نژاد و مارکسیسم را نقد کرده و توضیح می‌دهد، «هیمنی بنرجی» (Himani Benerji) نوشته است.

مقدمه‌ی این کتاب بر اساس تجربه‌ی خودم از اوج و افول انقلاب مهم ۱۳۵۷ ایران و بر پایه‌ی سال‌ها درگیری در جنبش چپ و زنان در داخل و خارج از ایران نوشته شده است. نظرم این بود که برای نوشتن چنین مقدمه‌ای از یک طرف من باید یک جمع‌بندی تاریخی از تجربه‌ی خودم بدهم، از نسلی که بخش‌هایی از جنبش فمینیستی رادیکال و در سال‌های پایانی دهه‌ی شصت و هفتاد را دیده است، از طرف دیگر چرخش تئوریک فمینیسم در دهه‌ی هشتاد را شاهد بوده‌ام و از همه مهم‌تر شاهد و درگیر سربلند کردن و سرنگون شدن یک انقلاب مهم بودم. انقلاب ۱۳۵۷ ایران که معتقدم تا به امروز با عواقب شکست آن نه تنها مردم ایران و خاورمیانه بلکه جهان دست و پنجه نرم می‌کند. این مقدمه هم تحلیلی تئوریک و تاریخی از مفاهیمی مانند (Subjectivity) و عامل (Agency) می‌دهد و بخش مهمی از این فصل تلاشی است برای مطرح کردن یک تئوری مارکسیست-فمینیستی نوین بدین معنی که تئوری نوین انقلابی بسازیم که بتواند توانایی توضیح رابطه‌ی بین پاتریارکی (مردسالاری)، سرمایه‌داری، امپریالیسم و بنیادگرایی را داشته باشد و هم راه حل متلاشی کردن این روابط را به ما نشان دهد. این تحلیل بسیار متفاوت از تحلیل‌های امروز مارکسیستی فمینیستی حاکم در دنیای آکادمیک است. اما این به این معنا نیست که همه‌ی فصل‌های این کتاب از یک تئوری مارکسیستی-فمینیستی هم‌گون استفاده می‌کنند. بعضی از این فصل‌ها برای خود من قابل بحث هستند و در مواردی موافق تحلیل‌های ارائه شده نیستیم. اما ما این مسائل را هم بحث کرده‌ایم و در نهایت کلیت این کتاب بر اساس بحث‌های زیادی به این شکل نهایی درآمده است.

◀ اهمیت نظریه‌پردازی تئوریک چیست و چه تأثیری روی مبارزه برای رهایی زنان دارد؟

◀ اغراق نخواهد بود اگر بگویم که مبارزه در سطح مفاهیم بیان‌گر مبارزه‌ای است که دو قرن است بین سرمایه‌داری و جنبش کمونیستی، بین پاتریارکی و زنان، بین دنیای کهن و دنیای نوینی که باید بسازیم، و بین مارکسیسم و فمینیسم در جریان بوده است. دانش فمینیستی پیشرفت بسیاری در شناخت نظام پاتریارکی کرده است اما این پیشرفت گامی به جلو و چند گامی به عقب بوده است. مثلاً در سطح مفهوم‌سازی، تئوری فمینیستی مفاهیمی مانند طبقه، مبارزه‌ی طبقاتی، کار، استثمار، ستم، انقلاب، رهایی، ایدئولوژی، پاتریارکی، زن، مرد، سرمایه‌داری و امپریالیسم را کنار گذاشته و ابزار کارش مفاهیمی چون بدن، سکوالیته، هویت و گفت‌مان شده است و توضیح این مفاهیم هم محدود به تئوری‌های «همیان برشی» (Intersectionality)، «مدرنیته»، «استعمارزدایی» (De-Colonialization)، یا حتی «فمینیسم اسلامی» است. این‌ها البته بیش از هر چیز گزینش‌های سیاسی هستند و با کنار زدن یا حذف تحلیل از سرمایه‌داری و طبقه یا پاتریارکی و ایدئولوژی می‌خواهند تضاد تاریخی جهانی بین دو جنسیت مرد و زن را به فرهنگ و



▲ رونمایی از کتاب «مارکسیسم و فمینیسم»، کنفرانس بین‌المللی «توانایی نقد: خط سیرهای مارکسیسم-فمینیسم»، مارس ۲۰۱۵، برلین

مطالعات مارکسیسم و فمینیسم توسط کسانی انجام می‌شود که مبتلا به اروپا-مرکزی (Eurocentric) و یا غرب-محوری (Westcentric) هستند و متوجه نیستند که هم مارکسیسم و هم فمینیسم تئوری و دانش بین‌المللی هستند. از ۱۷ فصل این کتاب، دو فصل انقلاب و ملت/ناسیونالیسم (نوشته‌ی امیر حسن پور) از دیدگاه مارکسیسم، لنینیسم، مائوئیسم به تحلیل فمینیستی پرداخته است. اما در چند نقدی که از کتاب شده است از «گرایش مائوئیستی» در کتاب به عنوان نکته‌ای منفی بحث شده است. اما به نظر من این دو فصل به درستی مطرح می‌کنند که تجربه‌ی انقلاب در چین در ۱۹۴۹ و رجعت سرمایه‌داری در آن‌جا در ۱۹۷۶، دارای اهمیت تاریخی و جهانی است و از نظر تئوریک مهم‌ترین خدمات مائو به مارکسیسم تئوریزه کردن مبارزه‌ی طبقاتی در جامعه‌ی سوسیالیستی و تکامل دیالکتیک بوده است.

◀ با سیاست از شما و وقتی که در اختیار ما قرار دادید؛ و با امید به این‌که این کتاب هر چه زودتر به زبان فارسی در اختیار جنبش زنان (فارسی زبان) قرار بگیرد! ♦

پانویس:

- 1- Raymond Williams (1976). *Keywords: A Vocabulary of Culture and Society*. Glasgow: Flamingo and Fontana Press.
- 2- *The Strength of Critique: Trajectories of Marxism-Feminism-Berlin*, Rosa Luxemburg Institute.

اسامی نویسنده‌گان کتاب «مارکسیسم و فمینیسم»

Gender Relations (Frigga Haug)
The Marx within Feminism (Frigga Haug)
Building from Marx: Reflections on Race, Gender and Class (Himani Bannerji)
Democracy (Sara Carpenter)
Financialization (Jamie-Lynn Magnusson); Ideology (Himani Bannerji)
Imperialism and Primitive Accumulation (Judith Whitehead)
Intersectionality (Delia Aguilar)
Labour Power (Helen Colley)
Nation and Nationalism (Amir Hassanpour)
Patriarchy/Patriarchies (Kumkum Sangari)
Reproduction (Michelle Murphy)
Revolution (Maryam Jazayeri)
Standpoint Theory (Cynthia Cockburn)
Gender after Class (Teresa L. Ebert)

◀ عکس‌العمل، بر خورد یا تقد به این کتاب تاکنون چگونه بوده است؟

◀ این کتاب بحث‌های مهمی در بابینی مارکسیسم و فمینیسم به راه انداخته است. در مارس ۲۰۱۵ این کتاب در کنفرانس بین‌المللی «توانایی نقد: خط سیرهای مارکسیسم-فمینیسم»^۲ در انستیتوی «روزا لوکزامبورگ» در برلین رونمایی شد و با استقبال زیادی روبرو شد. چند نقد به این کتاب نوشته شده است در این نقدها به دو نکته اشاره شده است: اول این‌که مقدمه تاریخ نگرانه و شخصی من به درک این بازنگری فمینیستی و مارکسیستی کمک می‌کند و دوم این‌که مارکسیسم در این کتاب هم‌گون نیست. پاسخ من این است که نه تنها بین مارکسیسم و فمینیسم تضاد است بلکه در درون مارکسیسم هم تضاد حاکم است و مبارزه‌ی تئوریک، ایدئولوژیک، سیاسی و فلسفی در جریان است. بیشتر

نه بدون اجازه و تصمیم من، حتی یک فتوس!



مصاحبه‌ی ۸ مارس با «آن تونگله» فعال جنبش زنان در بلژیک - بخش دوم

مصاحبه: فریبا امیرنیز

ترجمه: طاهره اسینی

فریبا: اول از تو بابت مصاحبه‌ی اول تشکر می‌کنم که بسیار مورد توجه قرار گرفت. من ترجیح می‌دهم صحبت‌مان را با سوال یکی از زنان جوان که مصاحبه‌تان را خوانده بود شروع کنم: «روند مصاحبه‌ی اول طوری بود که گویا تو تحت تأثیر تجاوز لژیون شدی یا گویا زنان در اثر تجاوز لژیون می‌شوند؟!» در صورتی که ما معتقد نیستیم که گرایش جنسی انسان‌ها به خاطر تجربه‌ی یک رابطه‌ی جنسی ناموفق و یا تجاوز شکل می‌گیرد. نظرت در این رابطه چیست؟

آن: نه! این‌طور نیست. بدیهی است که تجاوز یکی از عواملی است که باعث شد من در مبارزه‌ام علیه سیستم مردسالاری رادیکال شوم (با تلاش یا بدون تلاش) اما وقتی که تجاوز اتفاق افتاد، من لژیون بودم؛ و تقریباً از ۵ سالگی به زنان گرایش داشتم و آن‌ها را دوست داشتم و رابطه‌ی جنسی با زنان را آغاز کرده بودم و روابط دگرجنس‌گرایی را ترک کرده بودم - همان‌طور که قبلاً هم گفتم در یک دوره‌ی کوتاه تصمیم گرفتم امتحان کنم و مطمئن شوم که آیا لژیون هستم یا نه؟! در نتیجه رابطه با مردان را هم تجربه کردم - شاید یکی از دلایلش هم این بود که هم‌جنس‌گرایی قانوناً جرم محسوب می‌شد و نگاه جامعه هم به هم‌جنس‌گرایان سنگین بود و یک بی‌آبرویی بزرگ برای خانواده‌ها محسوب می‌شد؛ خانواده‌های دگرجنس‌گرا، کاتولیک، مذهبی و ...

از طرف دیگر همان‌طور که گفتم دیدن رابطه‌ی بین پدر و مادرم در همان سال‌ها در آفریقا بسیار مهم بود. پدرم یک رابطه‌ی خشن و پدرسالارانه با مادرم داشت. آن هم یکی از عواملی مهمی بود که من را به عشق به زنان متمایل می‌کرد (و در واقع عشق اولم مادرم بود). وقتی می‌گویم عشق به زنان یعنی یک زن با تمام کلیت او. مسلماً زنان کماکان مورد تبعیض واقع می‌شوند و این مهم است اما این یک انتخاب فردی هم هست یعنی از نظر فیزیکی و جنسی به لحاظ اروتیکی و ... همه‌ی این‌ها بود و هم‌چنین این یک انتخاب سیاسی بود که بعداً پیش آمد و تجاوز هم بر آن تأثیر داشت. این انتخاب سیاسی با تأثیرات آنجلا دیویس بر من آغاز شد؛ اولین زن مبارزی که برخورد داشتم، یک زن مبارز، سیاه‌پوست و جوان در دهه‌ی ۷۰ که در آمریکا در رابطه با زنان مبارزه می‌کرد و بعد هم آن داستان دردناک تجاوز در سال ۱۹۷۴ که از عواملی بود که انتخاب سیاسی من را کامل و تقویت کرد. من پیش از تجاوز هم مطمئن بودم که لژیون هستم، اما این تجاوز انتخاب من را مطمئن‌تر و رادیکال‌تر کرد. این یک انتخاب سیاسی و یک انتخاب اروتیک و احساسی و ... بود.

◀ در دیدار قبلی گفتم که بعد از تجاوز اول توسط آن مرد متوجه شدم که حامله هستی، بعد چه شد؟

◀ بعد از آن اتفاق و این خبر مسلماً من کاملاً گیج و مبهوت و شوکه بودم؛ و نمی‌دانستم باید چه کار کنم؟! به خصوص از اعتمادی که به آن مردی که تا حدی می‌شناختم کردم، شوکه شده بودم که نهایتاً نه به یک رابطه‌ی جنسی بلکه به یک تجاوز جنسی ختم شد و متعاقباً مرا حامله کرد! من حتی با بدن خودم احساس غریبه‌گی

حس می‌کردم بلکه درد زیادی داشتم و شوک شده بودم و بدتر این که پزشک‌ها همه مرد بودند ولی من هیچ انتخاب دیگری نداشتم. من احساس راحتی و اعتماد نمی‌کردم و معذب بودم. گفت که پاهایم را باز کنم و من یک صدای بد مکش شبیه جاروبرقی شنیدم. من احساس کردم چیزی با قدرت شکم من را چنگ می‌زند، بعدا فهمیدم که فتوس بوده است چون آن زمان سه ماهه بود.

◀ سه ماهه؟

◀ بله، سه ماهه! چون زمان برای پیدا کردن دکتر، نوبت گرفتن، مرخصی، سفر و مهم‌تر پول و ... هفته‌ها طول کشیده بود. زمان مکش جنین از بدنم، از درد زیاد بیهوش شدم و وقتی به هوش آمدم، صدای دکتر می‌آمد و می‌گفت: «تمام شد! بلند شو و برو بیرون!»، من گفتم: «چه؟! من نمی‌توانم روی پایم بایستم». سخت بود و من نمی‌توانستم روی پاهایم بایستم و داشتم می‌افتادم. حالت بد من باعث شد که پرستاری به کمک من بیاید و مرا به اتاق دیگری برده و داروهایی مانند آنتی‌بیوتیک و ... به من بدهد. چند ساعت بعد خارج شدم اما به من تأکید کردند که باید دو یا سه روز در هتلی نزدیک آن‌جا، بمانم تا اگر مشکلی بود بتوانم تماس بگیرم. آنتی‌بیوتیک برای جلوگیری از عفونت بود. خوشبختانه من واکنس ضد کزاز زده بودم، چون در آن روزها کزاز و سیتسمی (گند خونی) یکی از مشکلات حادی بود که زنانی که سقط جنین می‌کردند، با آن مواجه بودند. خلاصه چند روزی در نزدیکی آن‌جا ماندم و باید هزینه‌های اقامت، دارو و ... را پرداخت می‌کردم. ضعف عمومی و خستگی عجیبی تمام وجودم را گرفته بود اما خوشحال بودم که بعد از چند روز از دست آن مزاحمی که در شکم بود و من نمی‌خواستم، راحت شدم. این تصمیم من بود. نباید چیزی را که نمی‌خواستم، بدون اجازه و تصمیم من در بدنم باقی می‌ماند، نه حتی یک فتوس.

◀ تا این‌جا مشخص است که درباره‌ی این موضوع با خانواده‌ات صحبتی نکردی، چرا؟! آیا از آن مرد متجاوز شکایت کردی؟

◀ در این مورد با خانواده‌ام صحبت نکردم چون اتفاقی که برایم افتاده بود خیلی وحشتناک بود، اما من نمی‌دانستم چه اتفاقی خواهد افتاد. فرم بدنم تغییر کرده بود، سینه‌هایم بزرگ شده بود و چون جنین سه ماهه داشتم، از سینه‌هایم شیر می‌آمد. این‌ها برای من عجیب بود و بدنی که داشتم را دوست نداشتم. نمی‌خواستم مادرم را تحت فشار قرار و آزار دهم. من به خودم گفتم من یک انسان اتونوم (خودمختار) هستم، ۲۲ سال دارم و می‌توانم روی پای خودم بایستم. گفتم این زندگی یک زن در دنیای ماچوست که آزار می‌بیند و رنج می‌کشد. برای اولین بار مشکلات زندگی یک زن و جنگ‌های او در جامعه را تجربه می‌کردم که ما زنان در چه دنیای زشتی زندگی می‌کنیم.

در مورد آن متجاوز، من به سراغ او در سفارت رفتم و او را یافتم، گفتم: «اگر به من برای سقط جنین پول ندهی، من از تو شکایت می‌کنم». گفت: «اولا چون من در سفارت کار می‌کردم، مصونیت دیپلماتیک دارم»؛ و اضافه کرد: «می‌دانم سقط جنین در بلژیک جرم است و بنابراین اگر تو از من شکایت کنی، چون تو می‌خواهی سقط جنین کنی، تو مجرم شناخته خواهی شد!» (بغض و مکث) علاوه بر این باید بگویم که من در آن زمان پولی هم نداشتم، من معلم جوانی بودم که حقوق ناچیزی برای زندگی و

داشتم و احساس می‌کردم که مزاحمی در شکم من در حال حرکت است که برای من ناشناس است. به سراغ آن مرد سیاه‌پوست رفتم که منشی سفارت آفریقای مرکزی بود. وقتی که ماجرا را به او گفتم، او به من خندید و مسخره‌ام کرد؛ و گفت: «من در تمام دنیا بچه درست می‌کنم؛ بچه‌های کوچک سیاه و رنگین پوست و ... نتیجه این که تو باردار هستی. نگاه کن چه سوغاتی زیبایی‌ست و این یک سوغاتی از طرف من است.» من گفتم: «اما این برای من یک سوغاتی بسیار ناخوشایند است و من می‌خواهم آن را سقط کنم و به پول احتیاج دارم تا به هلند بروم». چون در آن زمان سقط جنین در بلژیک ممنوع بود. سال‌های ۷۱ - ۷۲ بود و سقط جنین جرم محسوب می‌شد و هنوز قوانین عوض نشده بود. اما آن مرد درخواست مرا رد کرد و گفت: «نه! من مخالف سقط جنین هستم! من کاتولیک هستم!» به او گفتم: «اگر به عنوان یک کاتولیک مخالف سقط جنین هستی، هم چنین خیلی خوب می‌دانی که نباید یک زن را آزار دهی، به او بدی کنی و با او کاری را بکنی که دوست ندارد و از او سواستفاده کنی» او گفت: «اوه! همه می‌دانند که وقتی یک زن اروپایی می‌گوید نه، یعنی بله!» (خنده) گفتم: «اوه! من نمی‌دانستم؟! چه شهرتی؟! متأسفانه امروزه کماکان چنین شهرتی وجود دارد. من بسیار برآشفته بودم و احساس خیانت به خودم داشتم، به خودم، به بدنم، به آغوشم، به هویتم به عنوان یک زن و به عنوان یک زن لزبین. برای این که من چنین رابطه‌ای را نمی‌خواستم و چنین تیبی را دوست نداشتم برای این که من پیش‌تر لزبین بودم. در اصل برای من یک تجاوز دوپل (دوبرابر) بود؛ هم به خاطر زن بودنم و هم به خاطر این که لزبین بودم.

◀ پی‌آمدهای این تصمیم و سقط جنین برای تو چه بوده در خانواده، محل کار و ...؟

◀ بعد از این که فهمیدم باردارم، بزرگ‌ترین مشکل این بود که ابتدا کسی را پیدا کنم که به من آدرس جایی برای سقط جنین بدهد، چون سقط جنین در بلژیک غیرقانونی بود و من با دردسر توانستم دو آدرس یکی در هلند و دیگری در انگلستان را پیدا کنم. چون هلند نزدیک‌تر بود، من هلند را انتخاب کردم. مشکل بعدی مسأله‌ی مالی بود چون مسلماً این کار مجانی نبود. هزینه‌ای که من در آن زمان باید می‌پرداختم بیش از نصف حقوقم برای سقط جنین بود. من به آمستردام رفتم. در یک کلینیک ۵۰ تا ۱۰۰ زن از کشورهای مختلف اروپایی در نوبت بودند. واقعا وحشتناک بود، چون به همه‌ی ما دارویی دادند که کمی گیج می‌شدیم، اما برای جراحی کاملا بیهوش نمی‌شدیم و کاملا هشیار بودیم. بسیار سخت بود. وقتی نوبت من شد و مرا خواباندند، پرسیدم که نمی‌خواهید مرا بی‌هوش کنید؟ به من آمپول تزریق نمی‌کنید؟ گفتند: «نه! نه! نه! برای این که ما تحت فشار هستیم و عجله داریم، زنان زیادی کماکان در نوبت هستند و نمی‌شود همه را بیهوش کنیم و ...»

خلاصه در وضعیت بدی پاهایم را باز کردند و یک کانول (لوله استیل) را که به یک پمپ مکش - مثل جاروبرقی کوچک - وصل بود، وارد رحم من کردند و چون من بی‌هوش نبودم این کار بسیار ناخوشایند بود. من نه تنها

می‌داد و می‌رفت. اما کاتولیک‌ها که در قدرت بودند یک تاکتیک اتخاذ کردند و پادشاه را برای سه روز از قدرت تعلیق کردند. (خنده) پارلمان در همین سه روز قانون را تصویب کرد اما دیگر امضا نشد؛ البته کماکان همان قانون جرم‌زدایی و باقی ماندن سقط جنین در کد جرایم حقوقی. اما این یک ریسک بزرگ است چون همیشه این امکان وجود دارد که همین جرم‌زدایی هم دوباره به حالت قبلی بازگردد چون تحت شرایط مشخصی قابلیت اجرایی دارد. برای همین است که مبارزه برای قانونی شدن آن به این معنا که از شرایط مشخص خارج شود اهمیت دارد؛ نمونه آن اسپانیاست.

◀ «آن» زنان در بعضی کشورها مثل بلژیک به یک سری حقوق به شکل قانونی دست پیدا کرده‌اند - هر چند ناکامل - که در قیاس با کشورهای که حتی این حقوق را هم ندارند - مثل ایران - پیش‌روی بزرگی است اما برابری حقوقی مسأله را حل نکرده و کماکان اشکال مختلف ستم و خشونت بر زنان وجود دارد. به نظر تو چرا؟

◀ بدیهی است که دلایل آن چندگانه است. اولاً باید بدانیم که زنان آرزوی عدالت را دارند و می‌خواهند که عدالت در حق‌شان جاری شود. وقتی که مسائلی مانند تجاوز پیش می‌آید، اولین سوال این است که چرا رخ داد؟ چرا من؟ و ... در بهترین حالت تصمیم می‌گیرند که بروند و شکایت کنند. اما در همه‌ی دنیا این مسأله وجود دارد که زنان می‌بینند که حرف‌شان بد فهمیده می‌شود (درک و فهمیده نمی‌شوند). آن‌ها طرد می‌شوند و به رغم دموکراسی موجود - دموکراسی مردانه - در این‌جا، وقتی زنان به اداره‌ی پلیس یا دیگر مراکز قانونی مراجعه می‌کنند تا از یک مرد شکایت کنند، برخورد بسیار بدی با آن‌ها می‌شود. این تفاوت را هم باید قائل شویم که میان زن‌هایی که شرایط خود و جامعه را می‌فهمند و زنانی که در خمیره‌ی همین نظام پدرسالارانه شکل گرفته‌اند (در پول و قدرت و ... مردان) و از خودشان سوال نمی‌کنند و همان کارهای مورد نظر سیستم پدرسالاری را می‌کنند، تفاوت وجود دارد. اگر جز زنان دسته‌ی اول باشیم، به دنبال حق و حقوق خود خواهیم رفت. همان‌طور که گفتم سختی و مشکلات زنان دسته‌ی اول (زنانِ مردمی) چندگانه است چون اولاً که ما را باور نمی‌کنند و هرگز ما را مثبت ارزیابی نمی‌کنند، بعد هم این‌که درک‌شان به کیفیتی که ما می‌خواهیم و ما می‌فهمیم، نیست. مضافاً ما زنان را مسخره می‌کنند تا جایی که از خودمان خجالت می‌کشیم. حتی من که زنی رادیکال هستم، من هم یک‌جا از خودم خجالت کشیدم و به خودم گفتم چرا باید چنین اتفاقی بیفتد که به این‌جا برسم و با این‌ها روبرو شوم؟! ما باید هویت‌مان را بازسازی کنیم، کماکان هویت ما ناخوشایند است، ما باید کماکان به هویت و قدرت‌مان توجه کنیم؛ قدرت (توان) ما! ما باید این هویت و توان را تقویت کنیم. برای این‌که ظاهراً این توان ما ایجاد ترس می‌کند و این ترس حتی به تنفر منجر می‌شود. آن‌ها فکر می‌کنند که این‌ها (زنان) مبارز هستند و از سیستم متفرند و در مقابل احساس ترس می‌کنند و می‌خواهند توان (قدرت) ما را له و خرد کنند. زنان خیلی توانا هستند و من به این توان باور دارم. ما باید نسبت به آن آگاه باشیم و آن را تقویت کنیم. بین توان و قدرت تفاوت بزرگی هست. مردها در قدرت هستند. به این معنا که توان و تمایل برای خرد کردن دیگران را دارند به هر روشی در جنگ، در استثمار، در خشونت کردن و ...

اجاره و ... داشتیم و امکان نداشت که بتوانم از یک کارمند سفارت که مصونیت دیپلماتیک دارد، شکایت کنم. من باید مبلغ گزافی به سیستم قضایی مردسالار بلژیک پرداخت می‌کردم. در ضمن در این سیستم مردسالار در آن دوره اصلاً وکیل زنی وجود نداشت (پیدا کردنش سخت بود).

◀ آیا سقط جنین در آن دوران مرسوم بود یا زنان نسل جوان (مثل تو) دست به سقط جنین می‌زدند؟ بیشتر مذهب بازدارنده بود یا غیرقانونی بودن سقط جنین؟

◀ اصلاً تجربه‌ی عادی‌یی نبود. هر دو مؤثر بودند و به این معنا که قانونی بودن در یک سیستم قضایی مردانه، که اخلاقیات آن مذهبی یعنی کاتولیک است کاملاً محافظه‌کارانه بود. یک سیستم قضایی مردانه، محافظه‌کار، اخلاقی، مذهبی و کاتولیک بود و البته که مردان چپ هم نبودند، مردان محافظه‌کار و کاتولیک همه جا بودند. کاملاً مشهود بود که ما زنان در دام هستیم، زنان جوان از همان ابتدا در دام‌های مختلف می‌افتادند و مورد آزار جنسی قرار می‌گرفتند، اما تازه وقتی که وارد بزرگسالی می‌شدند، تحصیل‌شان تمام می‌شد و ... می‌فهمیدند که چه بر آن‌ها می‌گذرد؛ و در چه جامعه‌ی پدرسالارانه‌ای و با چه نظام حقوقی‌یی زندگی می‌کنند و کاملاً در یک دام کامل قرار گرفته‌اند. آن‌ها می‌فهمیدند که در یک جامعه‌ی مردسالارانه زندگی می‌کنند که در سطح سیاسی و قضایی و مذهبی و ... مردسالارانه است که یک قدرت تمامیت‌خواه مردانه با یک روکش دموکراسی (تحت نام دموکراسی) حاکم است. دموکراسی مردانه‌ای که تحت سلطه‌ی مردان است و زنان تحت سلطه‌ی آنان در دموکراسی آنان زندگی می‌کنند و دموکراسی برای زنان وجود ندارد. آنان به دنیا می‌آیند و زندگی می‌کنند اما هیچ‌جا بدون مردان موجودیت ندارند؛ با پدر، شوهر، برادر، رئیس محل کار و پدر روحانی کلیسا ... رسمیت داده و شناخته می‌شدند.

◀ امروزه با وجود این‌که در همین کشور بلژیک، هنوز هم سقط جنین قانونی نیست، اما فقط از آن جرم‌زدایی شده است، اهمیت این قانون برای زنان در چیست؟ از سوی دیگر ساختارهای مردسالارانه در حال عقب زدن همین قانون هستند آیا دست‌یابی به این قانون یک پیشرفت برای زنان است؟

◀ درست است! همان‌طور که گفتم سقط جنین در بلژیک هنوز قانونی نیست و فقط در قانون از آن جرم‌زدایی شده است، یعنی قانوناً سقط جنین هنوز جرم محسوب می‌شود، اما در مقابل آن انعطاف وجود دارد؛ و آزادی سقط جنین مشروط وجود دارد تا جلوی جرایم گرفته شود. آن هم به خاطر این‌که کاتولیک‌ها تازه در سال ۱۹۹۳ بالاخره اوکی دادند، سال ۱۹۹۳!!! در حالی‌که مثلاً در مقایسه در فرانسه، سال ۱۹۷۵ از آن جرم‌زدایی شد و سپس قانونی هم شده است. در بلژیک هنوز هم سقط جنین یک حق نیست و هنوز هم یکی از مبارزات امروز است تا قانونی شود. آن هم به خاطر داشتن یک دولت کاتولیک، در اصل کاتولیک افراطی درست مثل اسلامی‌های افراطی. در سال‌های نود میلادی «پادشاه بودوئن» و همسرش «فابیولا» که اسپانیایی بود، کاتولیک و بسیار متعصب بودند؛ و فرزندی هم نداشتند (نمی‌دانم چرا؟!)، در بلژیک کار پادشاه این است که قوانینی که توسط پارلمان تصویب می‌شود را فقط امضا کند. چون تصویب قوانین در پارلمان به معنای نظر مردم است (خنده) اما پادشاه از امضا کردن آن قانون تا سال ۱۹۹۳ خودداری می‌کرد و طبیعتاً او باید استعفا



«آن تونگله»، سال ۱۹۹۵
تظاهرات «روز جهانی زن»
در حمایت از جنبش «Woman in black»

جامعه‌ای مانند آن چه که امروز وجود دارد: مسئولیت فرزندان. برای این که تا زمانی که آن‌ها کودک هستند، زنان بسیار شکننده می‌شوند (نقطه ضعف دارند)، برای این که کودکان‌شان را دوست دارند دختر یا پسر - بدیهی است گاهی پسرها را بیشتر از دخترها دوست دارند بستگی به جامعه دارد - آن‌جا سیستم مردسالارانه نقش بسیار بزرگی بازی می‌کند، سیستم زنان را مجبور می‌کند که به دختران‌شان نقش مادری اجباری را منتقل کنند و نه توان زنانه‌شان را. تنها نقشی که سرمایه‌داری با آغوش باز به رسمیت می‌شناسد؛ برای زنان و دختران؛ و قدرت، در تصرف خودش است - من از واژه‌ی قدرت برای مردان استفاده می‌کنم - قدرت برای مردان یعنی زندگی بهتر برای آنان، یعنی بچه‌ها برای زنان، و با مسئولیت زنان در یک جامعه‌ی مردسالارانه، من فکر می‌کنم متأسفانه تنها توانی که مادران‌مان به ما تحت سیستم مردسالارانه منتقل می‌کنند، توان (نقش) مادری است و این وظیفه ماست که منشأ توان آن‌ها را دریافت کنیم، این چیزی است که من می‌خواهم به همه‌ی زنان چه لزبین و چه غیرلزبین بگویم ما باید ابتدا خودمان را به عنوان یک زن بازشناسی کنیم و نه مادر! یک نکته دیگر را هم باید اضافه کنم که تأثیر این نقش مادری این قدر زیاد است که مثلا در بلژیک امروزه وقتی تو یک زن هستی، باید بچه داشته باشی. اگر تو بچه نداشته باشی، زن کامل نیستی. اما کسی نمی‌گوید که مرد بدون بچه یک مرد ناکامل است. گویا وقتی تو بچه نداری جایی در این جامعه نداری و یا این که در جای درستی قرار نداری. البته این مسأله همه جا وجود دارد و در بلژیک تنها نیست. مثلا برای کار کردن دو انتخاب داری: اگر بچه داشته باشی، مردان خوش‌شان نمی‌آید خصوصا رئیس‌ات چون باید به بچه رسیدگی کنی و همه‌ی توانت را در اختیار کارت نمی‌گذاری و ... اگر هم بچه نداشته باشی که باز هم خوش‌شان نمی‌آید چون زن نرمالی نیستی. اگر تو بچه داشته باشی یا نه، مشکل است (خنده) اما اگر مرد باشی، چه بچه داشته باشی، چه نه مشکلی نیست! واقعا اسکیزوفرنیک است. (خنده)

«آن» ممنون بابت این گفتگو! ادامه خواهیم داد!

اما زنان توان دارند آن‌ها در چرخه‌ی مقاومت هستند در مقابل تمام خشونت‌هایی که در تمام طول زندگی‌شان با آن مواجه می‌شوند حتی از زمانی که به دنیا می‌آیند تا ... حتی زمانی که دختر هستند، بله حتی دخترها هم مورد تبعیض واقع می‌شوند توسط پدر و مادرشان، این یک خیانت است. من خودم احساس می‌کردم که به من خیانت شده است، اول از سوی پدرم و حتی از سوی مادرم چون شاکمی بودم که چرا مرا این‌گونه تربیت کرده است. من قبلا گفتم که مادر من انسان باهوشی بود ولی خودش قربانی سیستم مردسالاری بود و باز هم مرا این‌گونه تربیت کرده بود؛ کسی که آگاه بود، کسی که «جنس دوم سیمون دوبوار» را هم خوانده بود و کسی که خیلی زود به توان خودش پی برد که می‌تواند مستقل با تکیه بر توانش مستقل زندگی کند، این مادر من است که توان بسیار بالایی دارد و آن را به من هم منتقل کرد. من فکر می‌کنم این رابطه‌ای است که باید بین مادر و دختر برقرار باشد و ما می‌توانیم توان مادرمان را دریافت کنیم، حتی اگر آن‌ها تحت بی‌عدالتی، پدرسالاری و ... بوده‌اند. برای مقاومت

برای زندگی و جان به در بردن در یک سیستم خرد کننده، مختل کننده و نابود کننده که می‌خواهد توان ما را در هم بشکند، به آن احتیاج داریم. توان زنان مانند کشتی است که به صخره‌ی بزرگی برخورد کرده و تکه‌های آن در همه جا پخش شده، ما هر بار می‌خروشیم و تکه‌های مان را جمع می‌کنیم و خودمان را دوباره در آن پازل بازسازی می‌کنیم و در نهایت توان مان را به دست می‌آوریم. من فکر می‌کنم این کار را کرده‌ام و توانا شده‌ام و فکر می‌کنم تمام زنان باید این کار را بکنند. هر چند که ما خطاهایی هم انجام داده‌ایم مادر من، مادران ما و ... اما من فکر می‌کنم ما می‌توانیم پازل خرد شده‌ی همه‌ی زنان را بازسازی کنیم. امروزه ما می‌دانیم که خیلی از مادران ما در شرایطی بودند که نمی‌توانستند هیچ کاری بکنند، هیچ چیزی بگویند، هیچ فضایی وجود نداشت، هیچ فضای سیاسی که به توان‌شان تکیه کنند و ما باید این کار را بکنیم. این کار قطعا سال‌ها و شاید قرن‌ها طول بکشد اما هیچ راه دیگری نیست.

ما باید کشتی مادران‌مان را بازسازی کنیم. خمیرمایه‌ی تجربه‌ی مادران‌مان پایه‌ی توان امروز و آینده‌ی ماست و جوانان زیادی هستند که به آن آگاهند. این تاریخ مادران ما و تاریخچه‌ی توان ماست، این تاریخچه‌ی همه‌ی زنان است کسانی که در این دنیا تلاش بسیار عظیمی کردند (جان دادند) نه برای نابودی بلکه برای پیش‌روی. پیش‌روی در برابری، عشق، احترام و ...

یک موضوع دیگر، گفتم یک شکل از توانی که زنان به هم منتقل می‌کنند؛ مادران به دختران‌شان و یا زنان به زنان دیگر و ... متأسفانه یک توان مادرانه است که ما به فرزندان‌مان منتقل می‌کنیم اما تحت سرویس مردسالارانه؛ به این معنا که سیستم انرژی و توان زنان ما را تغییر شکل می‌دهد و بازتصاحب می‌کند و در اختیار فرزندان قرار می‌دهد و زنان را از توجه به سیستم مردسالارانه دور می‌کند و آن‌ها را تحت فشار قرار می‌دهد تا نیروی خود را در اختیار فرزندان قرار دهند؛ یعنی به دنیا آوردن بچه همراه با این نقش مادری است و مثل یک نفرین برای زنان خواهد بود. نفرین برای زنان به این معناست که وظیفه و مسئولیت فرزندان با زنان است. من فکر می‌کنم این یک نفرین و یک دام برای زنان است در



مروری کوتاه بر داستان فیلم حق رأی زنان

سافراجتها

بیا دلار

را با سوزاندن دست او به وسیله‌ی اتو نشان می‌دهد. در نتیجه مود از محل کار اخراج و موقتا دستگیر می‌شود. پس از آن، مود در روز تولد «جورجی»، پسرش، متوجه می‌شود که همسر سابقش سرپرستی جورجی را به خانواده‌ی دیگری سپرده است و او که هیچ کاری عملا و قانونا از دستش بر نمی‌آید بیش از پیش خشمگین و آزرده می‌شود. با توجه به هر آن چه بی‌عدالتی و ستمی که بر سر مود آمد به علاوه‌ی آن که او دیگر در بند وظایف تعریف شده‌ی مادری - همسری نبود، بسیار رادیکال‌تر از پیش به فعالیت‌هایش در جنبش زنان ادامه داد. در ادامه‌ی داستان مود در چند عملیات بمب‌گذاری در مجاورت املاک دولت‌مردان، آتش زدن صندوق‌های پستی و قطع کردن سیم‌های تلفن همکاری کرد. چرا که او در جریان مبارزات به این حقیقت پی برد که در مقابل دولتی که به مطالبات برابری خواهانه‌ی آنان بی‌رحمانه با خشونت پاسخ می‌دهد، باید ایستاد و حتی اگر لازم باشد باید با خشونت مبارزه کرد. مود زمانی که توسط پلیس با تهدید به از دست دادن کار و زندگی‌اش، تحت فشار گذاشته می‌شود که با آن‌ها همکاری کند، بسیار شجاعانه و قاطعانه می‌گوید که ما به سوزاندن و شکستن چیزها و شورش ادامه می‌دهیم، چون جنگ تنها زبان ممکن برای مکالمه‌ی ما با شماست. ما همه جا و در دل نژاد بشری هستیم و شما نمی‌توانید ما را متوقف کنید. ما برنده می‌شویم.

اخبار در مورد مود و دیگر فعالین جنبش حق رأی هر روز در روزنامه‌ها چاپ می‌شد. پلیس از این موضوع بسیار نگران بود و در پی کنترل بیشتر شهر برای جلوگیری از شورش بود. در عین حال، برخی از فعالین این جنبش در صدد انجام عملیاتی دیگر برای جلب نظر جامعه و دولت به اعتراض و مطالبات خود بودند. آنان تصمیم می‌گیرند که در مسابقات اسب دوانی ۶ فوریه ۱۹۱۱، جایی که پادشاه جورج پنجم، حضور دارد، وارد میدان مسابقه بشوند. این تصمیم توسط مود و امیلی اجرا می‌شود. در روز مسابقه امیلی با پرچم جنبش وارد میدان می‌شود و زیر پای اسبها جان خود را، در ازای رساندن صدای جنبش زنان، از دست می‌دهد. صحنه‌ی آخر فیلم به نشان دادن مستندی از مراسم با شکوه تشییع جنازه‌ی امیلی که از شخصیت‌های واقعی جنبش بوده است، می‌پردازد. پس از این واقعه، مطالبه‌ی حق رأی زنان نه تنها در انگلیس بلکه در سراسر جهان مورد توجه جدی قرار گرفت و جهان را تحت تأثیر قرار داد.

سر انجام، فیلم با روایت نویسی از پیروزی جنبش و گرفتن حق رأی زنان در سال ۱۹۲۸ در بریتانیا و پس از آن ذکر تاریخ گرفتن حق رأی زنان در دیگر کشورها به پایان می‌رسد.

«حق رأی» یک فیلم درام به کارگردانی «سارا گورون» و نویسنده‌ی «ابی مرگان» است که در سال ۲۰۱۵ اکران شد. این فیلم به جنبش حق رأی زنان در بریتانیا در اوایل قرن بیستم می‌پردازد و نخستین فیلمی است که اجازه پیدا کرده در پارلمان بریتانیا فیلمبرداری شود.

«مکاری مولیگان» که یکی از بازیگران اصلی فیلم است در نقش «مود واتس» بازی می‌کند. در شروع داستان مود که کارگر یک لباس‌شویی است، در حال رساندن یک بسته به مقصد، به طور تصادفی در شورش خیابانی که توسط فعالین جنبش حق رأی راه اندازی شده است، قرار می‌گیرد. او در میان شورشیان یکی از همکاران خود «وایولت میلر» (به بازیگری «آن ماریه داف») را می‌بیند. در ادامه‌ی داستان «الیس هگتن» (به بازیگری «رموا گری») که همسرش یکی از نماینده‌گان مجلس است، زنان کارگر لباس‌شویی را به شهادت دادن و سخنرانی در مجلس به نفع تغییر شرایط زندگی خود و مطالبه‌ی حق رأی تشویق می‌کند. وایولت که خودش را برای سخنرانی در مجلس آماده کرده بود، نمی‌تواند در میان نماینده‌گان حاضر شود، چرا که شوهر ظالم‌اش او را کتک زده و صورتش شدیداً کیود شده است. در نهایت، مود به جای او در میان نماینده‌گان مجلس حاضر می‌شود و داستان زندگی در فقر و دشواری خود را به طور خلاصه شرح می‌دهد. چند روز بعد او همراه دیگر زنان فعال به محلی که قرار است نتیجه‌ی مطالبه‌ی زنان برای حق رأی اعلام شود، می‌روند. زمانی که پاسخ منفی به مطالبه‌ی آنان توسط یکی از نماینده‌گان مجلس اعلام می‌شود، زنان شروع به دادن شعارهای اعتراضی می‌کنند و پلیس به آنان حمله می‌کند. سرانجام مود همراه با تعداد دیگری از زنان دستگیر می‌شوند. در یک هفته‌ای که مود در زندان است با «امیلین پانکرست»، یکی از برجسته‌ترین فعالین در جنبش حق رأی، آشنا می‌شود. پس از آزادی، وقتی مود به محله‌ی خانه‌ی خود بر می‌گردد متوجه نگاه‌های سنگین همسایگان به خود می‌شود. در خانه نیز همسرش بسیار از دست او عصبانی و ناراحت است. چند روز بعد مود در محل سخنرانی امیلین پانکرست حاضر و دوباره دستگیر می‌شود. این بار همسرش او را از خانه بیرون می‌کند. او به کمک وایولت محلی را برای زندگی کردن پیدا می‌کند و به فعالیت‌های خود در جنبش در کنار کار لباس‌شویی ادامه می‌دهد. در این مدت، او بسیار از لحاظ روانی از هر طرف، خصوصا از جانب همسرش که به او اجازه‌ی ملاقات فرزندش را نمی‌دهد، ضربه می‌خورد. مود که از کودکی سال‌ها شاهد آزارهای جنسی رئیس محل کارش (مردی به نام «استید») به خود و همکاران‌اش بوده است، یک روز خشم و اعتراض خود

نقد فیلم

مهم‌ترین نکته‌ی مثبت فیلم نشان دادن نقش برجسته‌ی زنان کارگر در جنبش حق رأی بریتانیا و پرداختن به زندگی آنان است. فیلم به خوبی از زوایای مختلف بی‌عدالتی‌های مضاعف و استانداردهای دوگانه‌ی زنان کارگر که به دلیل تعلق داشتن آنان به طبقه‌ی کارگر (نسبت به زنان طبقات متوسط و مرفه) علاوه بر زن بودنشان است، پرده بر می‌دارد. برای مثال، در یک قسمت می‌بینیم که مود و آلیس هگتن، به همراه چند زن دیگر به خاطر فعالیت‌هایشان دستگیر می‌شوند. در ادامه همسر آلیس هگتن که نماینده‌ی مجلس است با استفاده از جایگاه اجتماعی و پرداخت پول او را آزاد می‌کند، اما مود و چند تن دیگر از زنان کارگر مجبور می‌شوند در بازداشتگاه بمانند. در جریان فیلم متوجه می‌شویم که این زنان از کودکی همراه با مادران خود به کار در بیرون از خانه مشغول شده‌اند و پس از سال‌ها زمانی که خود دارای همسر و فرزند می‌شوند، همچنان مشغول به کار در لباس‌شویی هستند. این‌که آنان پس از ساعات طولانی کار وقتی به خانه بر می‌گردند هم باید بار سنگین وظایف ناعادلانه‌ی تعریف شده‌ی مادری-همسری که سرویس دادن به شوهر و فرزندان است، را تنهایی به دوش بگیرند. وظایفی که به خصوص پس از انقلاب صنعتی به طور مشخص زنانه تعریف شده‌اند. در حقیقت ایدئولوژی «زن خانه‌دار» از محصولات این انقلاب بود. در نتیجه‌ی جابه‌جایی تولید اقتصادی از خانه به کارخانه، تولید مجدداً ارزش‌یابی شد و این ارزش‌گذاری مجدداً تولید اقتصادی - فرای جدایی دو عرصه‌ی خانه و کارخانه - یک شکاف ساختاری بنیادین بین اقتصاد خانگی و اقتصاد مبتنی بر سود سرمایه‌داری را پدیدار ساخت. از آن‌جا که کارخانگی سودی تولید نمی‌کند، در مقایسه با کارمزدی سرمایه‌داری به مثابه‌ی فرمی پست‌تر تعریف شد. در نتیجه، زنان به طور ایدئولوژیک به عنوان کسانی باز تعریف شدند که قرار است زندگی خانوادگی را که از نظر اقتصادی بی‌ارزش شده بود، حفظ کنند و خدمات خانگی و عاطفی را برای نیروی کار نسل حاضر و نسل آینده، به صورت رایگان، ارایه دهند. بنابراین، شکاف جنسیتی ناعادلانه منجمله نقش «زن خانه‌دار» بیش از پیش ترویج و تقدیس شد. در این میان با زنانی که مجبور بودند یا تمایل به انجام کار مزدی داشتند، به شکل بیگانگانی که وارد دنیای مردانه، یعنی اقتصاد عمومی شده‌اند، برخورد می‌شد. چون مبنا بر این است که زنان از عرصه‌ی «طبیعی» شان پا را فراتر گذاشته‌اند، پس به عنوان کارگر مزدی کامل به حساب آورده نمی‌شدند. آن‌ها علاوه بر تحمل ساعت‌های طولانی کار، شرایط غیراستاندارد کاری، مورد آزار جنسی از طرف مدیران و همکاران مرد قرار می‌گرفتند و دست‌مزد کم‌تر از همکاران مرد خود برای کاری برابر، دریافت می‌کردند. بنابراین، استثمار زنان کارگر شدیدتر از استثماری بود که همکاران مردشان می‌شدند. البته تبعیض جنسی/جنسیتی در بازار کار همچنان به درجات متفاوت در جوامع مختلف وجود دارد.

در این راستا، فیلم با نشان دادن صحنه‌هایی از برخورد بین کار فرما (سرمایه‌دار) و زنان کارگر (نیروی کار) در لباس‌شویی با نگاهی کلی‌تر مسأله‌ی نابرابری قدرت در روابط تولیدی نظام سرمایه‌داری را برجسته می‌کند. نظامی که نه تنها به از بین بردن، به طور عام، مناسبات طبقاتی و به طور خاص، فرودستی زنان (که قدمتش به زمان شکل‌گیری مالکیت



Princess Sophia Dhuleep Singh selling "The Suffragette" outside Hampton Court Palace, where she has a suite of apartments.

▲ «سوفیا دولیپ سینگ» زن هندی، فعال جنبش «حق رأی» در بریتانیا



▲ زنان هندی در جنبش «حق رأی» در بریتانیا

خصوصی بر می‌گردد) کمک نکرد، بلکه به بازتولید آن بیش از پیش دامن زده و می‌زند. در لحظه به لحظه‌ی فیلم به روشنی این واقعیت نمایان می‌شود که هیچ جایی برای زنان، به خصوص زنان کارگر، امن نیست. این‌که چطور مردان خود را مالک زنان و بنابراین محق می‌دانند که آنان را در خانه، محل کار و خیابان مورد آزار و تجاوز جنسی و روانی قرار دهند. به دنبال آن چطور تبعیض‌های جنسی/جنسیتی و ستم مضاعف به دلیل فقر و نداشتن حمایت قانونی بازتولید می‌شود.

در فیلم از چندین شعار سیاسی رهایی‌بخش با زبانی ساده، در راستای تشویق به ایستاده‌گی و ادامه‌ی مبارزه‌ی حق طلبانه، استفاده شده است که در زنده کردن شور و شوق مبارزه در ذهن مخاطب بسیار اثر بخش است. شعارهایی از قبیل:



▲ «من ترجیح می‌دهم که یک شورشی باشم تا یک برده»

یکی از شعارهای جنبش حق رأی زنان بر تن هنرپیشگان اصلی فیلم «سافرجت‌ها» و مورد نقد نویسنده

بر اساس گرایش ذهنی فرد و نه آنچه به واقع در دنیای مادی و واقعی اتفاق افتاده است (در این جا یعنی نشان دادن نقش زنان سفیدپوست در جنبش حق رأی بریتانیا در حالی که زنان اقلیت رنگین‌پوست حذف شده‌اند)، نشان چیزی جز یک گرایش ایده‌آلیستی و فرصت‌طلبانه نیست. گرایشی که مبنای اصلی‌اش ذهن محض است و لزوما پایه مادی و علمی ندارد. فرصت طلبانه به این معنا که از حقیقت به عنوان ابزاری برای منافع خاصی استفاده شده است در حالی که گوشه‌ای از آن پنهان شده است. بنابراین چنین ساختار فکری از لحاظ متدولوژیک، اپیستمولوژیک و ایدئولوژیک گمراه کننده است.

نقد دیگر من نه به فیلم یا کارگردان بلکه نقدی فلسفی به مضمون شعار «ما با عملکردمان حق رأی را می‌گیریم و نه با گفتارمان» است، که در جنبش آن زمان استفاده شده است. گویی که دو مقوله‌ی گفتار و عمل کاملا از یکدیگر جدا هستند و به طور مستقل تکامل می‌یابند. در صورتی که بین دانستن و عمل کردن؛ تئوری و پراتیک؛ ذهن و عین؛ وحدت اعداد وجود دارد و در حقیقت، این دو مکمل یکدیگر می‌باشند. تئوری شناخت ماتریالیسم دیالکتیک، به خوبی این اصل را توضیح می‌دهد؛ پراتیک، شناخت، باز پراتیک و باز شناخت این شکل در گردش مارییچی بی‌پایانی تکرار می‌شود و هر بار محتوی مارییچی‌های پراتیک و شناخت به سطح بالاتری ارتقا می‌یابند.

یکی دیگر از شعارهایی که امیلین پانکراست در آن زمان در یکی از سخنرانی‌هایش ذکر کرده است و در فیلم هم از آن استفاده می‌شود، شعار «من ترجیح می‌دهم که یک شورشی باشم تا یک برده» است. اما اشاره من به تبلیغ و برجسته کردن این شعار به طور خاص، توسط بازیگران از طریق پوشیدن تی‌شرت‌هایی با چاپ این مضمون پس از اکران فیلم است. اول از همه لازم می‌دانم به صحت این نکته اشاره کنم که در دنیای امروز هم‌چنان زنان صرف‌نظر از ملیت، نژاد و طبقه به برده‌گی گرفته می‌شوند و هم‌چنین درست است که عدم سکوت و شورش زنان در برابر ظلم و تبعیض‌های جنسی/جنسیتی باید همواره تشویق و تأکید شود. بنابراین، شعار «من ترجیح می‌دهم که یک شورشی باشم تا یک برده» به خودی خود و با توجه به معنای لغوی آن غلط نیست. اما با توجه به یک مجموعه عوامل در هم تنیده‌ی سیاسی-تاریخی که در رابطه با فیلم وجود دارد، این شعار می‌تواند حساسیت زیادی را، به خصوص از جانب سیاه‌پوستان، برانگیزد که مسلماً بی‌جا هم نیست؛ از یک طرف، باید در نظر گرفت که یک دلالت ضمنی تاریخی در پس کلمه‌ی «برده» در ذهن ما شکل گرفته

«هیچ وقت تسلیم نشو! هیچ وقت دست از مبارزه بر ندار!»

«حق را بگیر! قدرت در دستان توست!»

«هیچ‌گاه قدرتت را به عنوان یک زن دست کم نگیر!»

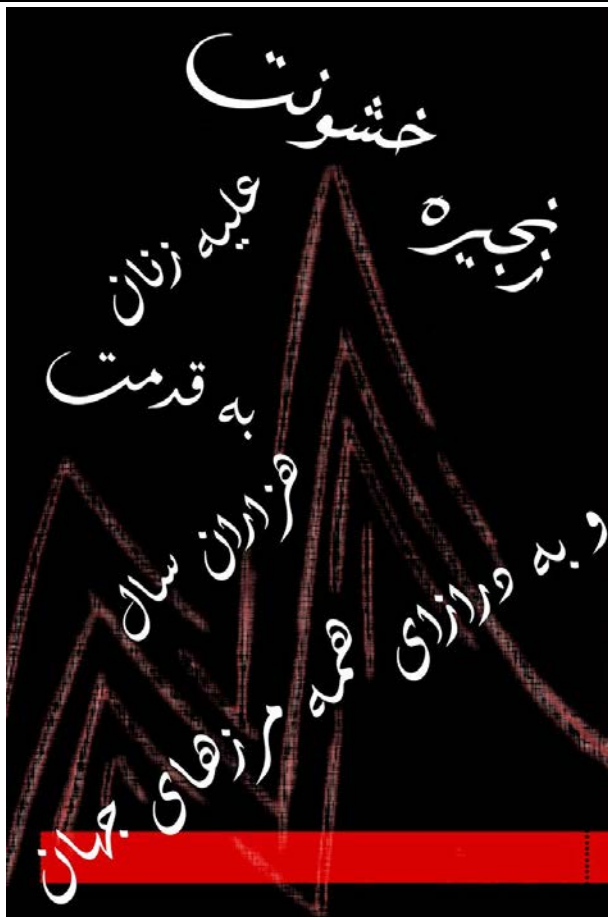
«ما نمی‌خواهیم قانون شکن باشیم!»

ما می‌خواهیم که خود قانون گذار باشیم!»

با این وجود، یک انتقاد جدی نیز بر فیلم وارد است. زنان اقلیت رنگین‌پوست که در تاریخ جنبش مطالبه‌ی حق رأی بریتانیا حضور داشتند در فیلم کاملاً حذف شده‌اند. درست است که زنان سفیدپوست بریتانیایی اکثریت و در مرکز این جنبش بوده‌اند، ولی واقعیت این است که اقلیتی از زنان مهاجر و رنگین‌پوست نیز در این جنبش حضور داشتند. سارا گورون، کارگردان فیلم، در جواب به این انتقاد چنین توضیح می‌دهد که «دلیل استفاده نکردن از زنان رنگین‌پوست این است که طبق مدارک مستند تاریخی و عکس‌ها تنها دو زن رنگین‌پوست در جنبش حق رأی بریتانیا حضور داشتند.» این در حالی است که گروه‌هایی از زنان رنگین‌پوست، از جمله «شاهزاده سوفیا دولیپ سینگ»^۱، نه تنها حضور بلکه نقش تعیین کننده‌ای در جنبش حق رأی داشتند. سوفیا دولیپ سینگ در کودکی همراه با خانواده‌اش از هند به انگلستان تبعید شد. او از فعالین برجسته‌ی جنبش حق رأی بریتانیا بود که گروهی از زنان هندی را در این مبارزه بسیج کرد. او همراه با امیلین پانکراست راهپیمایی روز جمعه ۱۸ نوامبر ۱۹۱۰ را رهبری کردند که از آن زمان به بعد به عنوان «جمعه‌ی سیاه»^۲ شناخته شد. به علاوه، حتی شخصیت‌های خیالی داستان که از نظر کارگردان برای تکمیل داستان ضروری بوده‌اند (مانند مود واتس و وایولت میلر) هم سفیدپوست انتخاب شده‌اند. گذشته از این، در اوایل قرن بیستم ناحیه‌ی شرق لندن، یعنی همان مکان‌هایی که به درستی برای فیلم‌برداری انتخاب شده‌اند، محل اصلی زندگی مهاجرین و کارگران این شهر بوده است. به طور کلی حدود ۲۵۰۰۰ مهاجر و ملیت‌های مختلف در آن دوران در لندن زندگی می‌کردند. با این وجود حتی در میان بازیگرانی که در پس زمینه‌ی فیلم (مانند مردم کوچه، خیابان و لباس‌شویی) حضور دارند، هیچ انسان رنگین‌پوستی به چشم نمی‌خورد. چنین توجه انتخابی به سفیدپوستان و انکار موجودیت اقلیت رنگین‌پوست از طرف کارگردان جای تعمق و تأمل دارد. چرا که این طرز نگرش می‌تواند نشان دهنده‌ی گرایشات نژادپرستانه و ملی‌گرایی باشد. گرایشاتی که به طور آگاهانه یا ناخودآگاه در ذهن نقش می‌بندد. ذهنیتی که البته، در طول تاریخ، تحت تأثیر فرهنگ برتری‌طلبی و حذف اقلیت که از عناصر اصلی سیستم طبقاتی-مردسالار حاکم است، قرار گرفته است.

از لحاظ نقد فلسفی، کارگردان از پرداختن به حقیقت همه‌جانبه سر باز زده است و در عوض حقیقتی سیاسی را نشان می‌دهد. حقیقت سیاسی به این معنا که او تنها آن اندازه از حقیقت را بیان کرده است که برای رسیدن به تحقق اهداف خاصی به آن نیاز داشته است. گویی یک ترس از نشان دادن حقیقت هر آنچه که هست در او نهفته است، ترس از نرسیدن به اهداف شخصی یا اهداف ملی!

این در حالی است که یکی از مسئولیت‌های اصلی بر دوش روشن‌فکران و مبارزین سیاسی و اجتماعی در رابطه با تغییر جهان با هدف برابری، که از قضا پیام این فیلم هم هست، شناخت صحیح رویدادهای تاریخی است. راه دست‌یابی به شناخت صحیح هم به غیر از درک و اذعان تمام و کمال حقیقت ممکن نیست. در واقع نشان دادن قسمتی از حقیقت



کتاب

«زنجیره‌ی خشونت علیه زنان به قدمت هزاران سال و به درازای همه مرزهای جهان»

به مناسبت «روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان» منتشر شد.

این کتاب منتخبی است از مقالات، بیانیها و ترجمه‌هایی که از سازمان زنان هشت مارس و یا فعالین آن در مورد خشونت علیه زنان منتشر شده است. انتشار این مجموعه تلاشی است در جهت ارتقای آگاهی بر سر اشکال گوناگون خشونت بر علیه زنان و ارائه راه حل در جهت از بین بردن آن.

نسخه‌ی الکترونیکی این کتاب را می‌توانید از این آدرس دریافت کنید:
http://8mars.com/8MARS_BOOKS/Mobareze-ba-Khoshonat.pdf



8mars.com
zan_dem_iran@hotmail.com
[facebook.com/8marsorg](https://www.facebook.com/8marsorg)
[youtube.com/8marsorg](https://www.youtube.com/8marsorg)
[soundcloud.com/8marsorg](https://www.soundcloud.com/8marsorg)

است که بیش از هر چیزی تداعی‌گر دوران برده‌گی سیاه‌پوستان است. به علاوه این‌که در جنبش آن زمان، گروهی از زنان فعال سفیدپوست سعی داشتند مطالبه‌ی حق رأی را با استفاده از سیاست‌های نژادپرستانه عملی کنند و مشمولیت زنان اقلیت رنگین‌پوست در جنبش را سدی در راه رسیدن به مطالبات خود می‌دانستند. البته چنین طرز فکری کماکان وجود دارد.

از طرفی دیگر، شاهد هستیم که زنان سیاه‌پوست همراه با دیگر اقلیت زنان رنگین‌پوست از فیلم و تاریخ حق رأی بریتانیا حذف شده‌اند و کسانی که تی‌شرت‌هایی با چاپ چنین شعاری را برای تبلیغ فیلم پوشیده‌اند، بازیگران اصلی فیلم یعنی زنان سفیدپوست هستند. به اضافه این‌که زنان آکران فیلم مصادف است با موج هر چه عظیم‌تر مخالفت بسیاری از دولت‌های غربی و پرخاشگری و اعتراض سفیدپوستان نئونازیست و نژادپرست، به طور خاص، به ورود مهاجرین و پناهنده‌های خاورمیانه‌یی و آفریقایی. با در نظر گرفتن تمامی این عوامل تاریخی-سیاسی است که تبلیغ و ترویج این شعار خاص از میان شعارهای دیگر می‌تواند مفهوم نادرستی را از لحاظ سیاسی منتقل کند و تفرقه برانگیز باشد.

مسلم است که جنبش زنان امروز باید بیش از هر چیز به اهمیت موضوع همبستگی جهانی برای رهایی زنان بپردازد. به این معنا که هر نوع ستم و استثمار، زنجیره‌ای به هم متصل هستند و ابعاد مختلف آن، شامل تبعیض‌هایی است که بر اساس نژاد، طبقه، گرایش و هویت جنسی/جنسیتی و ملیت‌های گوناگون و کم توانی جسمی - ذهنی وجود دارد و با موضوع ستم بر زن گره خورده است. ستم بر زن یک مسأله‌ی جهانی و فراگیر است و برای ریشه‌کن کردن آن نیز باید همه‌ی جنبه‌های آن را با توجه به عوامل و جزئیات پیچیده‌ی تاریخی - سیاسی آن، در دستور کار جنبش قرار داد. جنبش حق رأی بریتانیا شامل چهره‌های متنوعی بود و ساختن چهره‌ای کاملاً یک‌دست و سفید از آن در این فیلم جای نگرانی دارد.

در آخر، با وجود کاستی‌ها، پیام کلی فیلم رهایی بخش و مثبت بود؛ مسیر جنبش زنان با وجود تمام سختی‌ها و خطرات‌اش، در جهت رسیدن به جامعه‌ای برابر، به طور امیدوار کننده‌ی طی شده است و این راه ادامه دارد. تغییر در دستان ماست! ♦

زیرنویس:

۱- «سوفیا دولیپ سینگ» فرزند «مهراجه دولیپ سینگ» و «مبیا مولر» است. او در کودکی همراه با خانواده خود به دلیل درگیری‌های سیاسی پدرش به انگلستان تبعید شد. سوفیا در جوانی عضو گروه اتحادیه‌ی سیاسی زنان شد و علاوه بر حمایت مالی اتحادیه، در سازمان‌دهی مبارزات نقش برجسته داشت. او هم‌چنین لیگ مقاومت زنان در برابر مالیات را رهبری می‌کرد. سوفیا بارها به خاطر امتناع کردن از پرداخت مالیات، جریمه و به دادگاه فرستاده شده بود. او در مقابل دولت‌مردان می‌گفت: من مالیات نمی‌دهم. من، تا زمانی که به عنوان یک زن، اعمال کنترلی بر طریقه‌ی خرج بودجه‌ی دولت ندارم و همین طور حقی در انتخاب نماینده‌گان دولتی که درآمدها را از طریق مالیات پرداختی من به دست می‌آورند، ندارم، مالیات نمی‌دهم. چرا که این بسیار ناعادلانه است.

Tonkin, Boyd (8 January 2015). "Sophia: Princess, Suffragette, Revolutionary by Anita Anand, book review". The Independent.

۲- از آن‌جا که در تظاهرات گسترده آن روز، برای اولین بار به طور علنی و مستند، بیش از ۲۰۰ زن مورد ضرب و شتم نیروی پلیس قرار گرفتند، آن روز به عنوان «جمعه‌ی سیاه» شناخته شد.

The National Archives Learning Curve | Power, Politics and Protest | Suffragettes



خون ما:

بازنگری و گفتمانی درباره‌ی سیاست جنسی ریشه‌یابی علت‌ها

yang cheng lin

نمی‌خواست در نتیجه‌ی انجام بی‌پروای چنین عمل احمقانه‌ای، با مرگی دهشتناک بمیرد. در جوامعی که دریاوردی عمده‌ی فعالیت محسوب می‌شد، ترس از چنین سرنوشتی ملموس و وحشتناک بود.

داستان از این قرار است، سرانجام مردی به نام «کریستف کلمب» تصور کرد که زمین گرد است. او فکر کرد که از غرب به شرق دور دریاوردی کند. ما نمی‌دانیم که او چگونه به این ایده رسیده بود، اما در هر صورت او این تصور را داشت، تصویری که هرگز نمی‌توانست فراموشش کند. برای مدت‌های مدید، تا هنگامی که او «ملکه ایزابلا» را ملاقات کرد، کسی او را جدی نمی‌گرفت و اهمیتی برای گفته‌هایش قائل نبود، چرا که از نظر آنان او دیوانه‌ای بیش نبود. مسطح بودن زمین واقعیتی انکارناپذیر شمرده می‌شد. امروزه ما که به عکس‌های زمین که از فضا گرفته شده‌اند نگاه می‌کنیم، هرگز به خاطرمان خطور نمی‌کند که زمانی صاف بودن کره‌ی زمین یک باور جهانی بود.

این داستان بارها تکرار شده است. «ماری کوری» این ایده عجیب را داشت که یک عنصر کشف نشده وجود دارد که فعال، متغیر و پویاست. اما همه‌ی تفکرات علمی در آن زمان بر این اساس بودند که تمام عناصر غیر فعال، بی‌اثر و با ثبات‌اند. با این که ماری کوری مورد تمسخر واقع می‌شد و مراکز علمی از دادن یک آزمایشگاه مناسب به او سر باز می‌زدند، اما او در نهایت فقر و گمنامی همراه با شوهرش پیر (Pier)، به طور خستگی‌ناپذیری برای جداسازی رادیوم کار می‌کرد. کاری که در ابتدا تنها جرقه‌ای در ذهن او بود. کشف رادیوم تمام فرضیات پایه‌ای را که فیزیک و شیمی در آن زمان بر آن استوار بود بر هم ریخت. فرضیاتی که تا آن زمان واقعی محسوب می‌شدند، دیگر واقعی نبودند.

نویسنده: آندریا دورکینگ

برگردان: سیرا باستانر

ارائه شده در مؤسسه تکنولوژی ماساچوست، کمبریج

امشب می‌خواهم با شما در مورد برخی واقعیت‌ها و برخی احتمالات صحبت کنم. واقعیاتی خشن و وحشیانه و احتمالاتی که ممکن است از نظر شما، صراحتاً غیرممکن باشند. بگذارید نکته‌ای را یادآوری کنم، زمانی همه معتقد بودند زمین مسطح است. دریاوردی بر این باور استوار بود و همه نقشه‌ها با مشخصات این باور کشیده می‌شد. من آن را باور می‌خوانم، گرچه در آن دوران یک واقعیت محسوب می‌شد، تنها واقعیت قابل تصور. این یک واقعیت بود، چرا که همه به درست بودن آن باور داشتند و همه معتقد بودند درست است چون این طور به نظر می‌رسید؛ زمین به نظر مسطح می‌آمد؛ با وجود این که در هیچ نقطه‌ای، حتی در دوردست، نشانی از انتهای زمین نبود؛ با این حال تصور عموم بر این بود که یک خط انتهایی وجود دارد، جایی که پس از آن هیچ چیز دیگری نیست. تخیل محدود شده بود، همان‌گونه که اغلب، توسط حواس فیزیکی، که ذاتاً محدود و وابسته به جایگاه فرهنگی فرد هستند، محدود می‌شود؛ و همان حواس تصور می‌کرد که زمین مسطح است.

این واقعیت بنیادین صرفاً یک نظریه نبود؛ بلکه در عمل نیز کاربرد بسیاری داشت. برای مثال کشتی‌ها از یک شعاع مشخص دورتر نمی‌رفتند چرا که کسی نمی‌خواست در انتهای زمین سقوط کند؛ هیچ کس

این دیدگاه بیمارگونه از زن به مثابه‌ی منفی مرد، این «زن بودن به موجب عدم وجود برخی از کیفیت‌ها»، کلیت فرهنگ را آلوده کرده است. این غده‌ی سرطانی در بطن هر نظام سیاسی و اقتصادی، در هر نهاد اجتماعی نهادینه شده است. یک پوسیده‌گی است که همه‌ی روابط انسانی را از بین می‌برد، واقعیت روانی انسان‌ها را به منجلاب می‌کشد، و تمامی تار و پود هویت انسانی را از بین می‌برد.

این دیدگاه پاتولوژیک منفی نسبت به زن برای هزاران سال بر ما تحمیل شده است. قطع عضو وحشیانه‌ی بدن زنان در مقیاس گسترده، صرفاً برای متمایز ساختن مطلق ما از مردان انجام می‌شود. به عنوان مثال، در چین، برای هزار سال، پاهای زنان را می‌بستند تا تغییر شکل بدهد و در نهایت کوچک بماند. زمانی که یک دختر به هفت یا هشت سالگی می‌رسید، پاهایش را در زاج سفید می‌شستند، زاج سفید یک ماده‌ی شیمیایی است که باعث انقباض و کوچک شدن جسم می‌شود. پس از آن، تمام انگشتان پا به جز انگشتان شصت به سمت کف پاها خم و تا حد امکان محکم پانسمان می‌شد. این کار برای حدود سه سال بارها و بارها تکرار می‌شد. دختر، با وجود درد بسیار، مجبور به راه رفتن روی پاهای بسته‌ی خود می‌شد. پینه‌ی سخت تشکیل می‌شد؛ ناخن پا درون پوست کف پا رشد می‌کرد؛ پا پر از چرک و خون می‌شد. در این مرحله گردش خون عملاً متوقف شده بود. انگشتان شصت اغلب می‌افتادند. این پای ایده‌آل به حساب می‌آمد: تقریباً هشت سانت گوشت بد بو و فاسد، مردان مثبت و زنان منفی بودند چرا که مردان قادر به راه رفتن بودند و زنان مردان مستقل بودند و زنان وابسته؛ چرا که مردان راه می‌رفتند و زنان نمی‌توانستند. مردان زور و بازوی مردانه داشتند، چرا که زنان فلج شده بودند.

این بی‌رحمی علیه زنان چینی تنها یک نمونه از بی‌رحمی سیستماتیکی است که بر روی بدن زنان انجام می‌شود تا از ما تصویری منفی و متناقض از مردان ارائه دهد. ما از دیرباز تا کنون، شلاق خورده‌ایم و مورد ضرب و شتم و تجاوز قرار گرفته‌ایم؛ از دیرباز تا کنون، در قفسی از لباس‌هایی که برای تغییر شکل بدن‌مان طراحی شده‌اند و هرگونه حرکت و تنفسی را دردناک و دشوار می‌سازند محبوس شده‌ایم؛ از دیرباز تا کنون، به زیورآلاتی بدل شده‌ایم، آن‌چنان دور از طبیعت وجودی‌مان که توان دویدن یا پریدن یا بالا رفتن و یا حتی به صورت طبیعی راه رفتن را از دست داده‌ایم؛ از دیرباز تا کنون، حجاب داشته‌ایم، چهره‌هايمان را با لایه‌هایی از پارچه کلفت و یا لایه‌هایی از آرایش پوشانده‌ایم، طوری که حتی اختیار چهره‌ی خودمان هم از ما سلب شده است؛ از دیرباز تا کنون، مجبور به زدودن موهای زیربغل، پاهای، ابرو، و گاهی حتی آلت تناسلی‌مان شده‌ایم، که مردان بتوانند بدون هیچ تناقضی، مردانه‌گی مثبت مودار را از آن خود بدانند. از دیرباز تا کنون، اجازه‌ی فکر کردن از ما گرفته شده؛ رجم‌مان بی‌هیچ دلیل پزشکی برداشته؛ دستگاه تناسلی‌مان قطع؛ سینه‌ها و کل عضلات سینه‌مان بر خلاف میل‌مان کنده شده است. که این مورد آخر، برداشتن تمامی سینه، هشتاد سال است که رواج دارد. از شما می‌خواهم در نظر داشته باشید که میزان پیشرفت دانش اسلحه‌سازی، بمب هسته‌ای، گازهای سمی، پرتوهای لیزری، بمب‌های صدا و مانند آن در هشتاد سال گذشته چقدر بوده است و آن را با توسعه‌ی فن‌آوری در ارتباط با زنان مقایسه کنید. چرا زنان هنوز هم چنین بی‌قاعده در جراحی پستان مثله می‌شوند؛ چرا این شکل وحشیانه‌ی قطع عضو، برداشتن

واقعیتی که بر اصل شناخته شده، آزموده و تأیید شده، استوارند با این حال زمانی که با تعصب به آن باور دارند و پای‌بندند که اغلب از جهل عمیق شکل گرفته است، ما نمی‌دانیم که چه چیزی را تا چه حد نمی‌دانیم و به ناآگاهی خود ناآگاهییم، بارها خلاف آن به ما ثابت شده است با این حال هم‌چنان معتقدیم همه‌ی آن چه می‌دانیم واقعیت محض است.

یکی از پایه‌های اساسی واقعیت، که همگان کورکورانه از آن پیروی می‌کنند، وجود دو جنس مرد و زن است و این که نه تنها این دو بسیار با هم متفاوتند بلکه حتی در مقابل هم قرار دارند. شیوه‌ای که معمولاً برای توصیف طبیعت این دو جنس مورد استفاده قرار می‌گیرد، قطب‌های آهنرباست. جنس مذکر به قطب مثبت و جنس مؤنث به قطب منفی تشبیه می‌شود. میدان‌های مغناطیسی این دو جنس در صورت نزدیکی به هم قرار است یکدیگر را جذب کنند، دو قطب را به هم پیوند دهند و یک کل کامل به وجود آورند. نیاز به گفتن نیست که دو قطب هم نام بناست یکدیگر را دفع کنند.

جنس مذکر، همان‌طور که برایش تعریف شده است، دارای ویژگی‌های مثبت است؛ جنس مؤنث نیز، مطابق با تعریف منفی ارائه شده از او، هیچ یک از ویژگی‌های مثبتی را که جنس مذکر داراست را ندارد. برای مثال، بر اساس این مدل مردان فعال، قوی و شجاع هستند و زنان در مقابل منفعل، ضعیف و ترسو. به عبارت دیگر، هر آن چه را که مردان هستند، زنان نیستند؛ هر آن چه که مردان می‌توانند انجام دهند، زنان نمی‌توانند؛ هر ویژگی‌ای را که مردان دارند، زنان ندارند. مرد دارای خصوصیات مثبت و زن خصوصیات منفی اوست.

مدافعان این مدل آن را اخلاقی می‌دانند و معتقدند که برابری طلبانه است. هر قطب قرار است شأن و منزلت هویت جداگانه‌ی خود را داشته باشد؛ که وجودش برای تبدیل به یک کل هماهنگ لازم و ضروری است. این مفهوم، البته، ریشه در این اعتقاد دارد که ادعاهایی را که ساختار هر جنس را تعریف می‌کنند درست است، و ماهیت هر جنس را به دقت توصیف می‌کنند. به عبارت دیگر، این که بگوییم مرد مثبت و زن منفی است، مثل این است که بگوییم ماسه خشک و آب تر است. مشخصه‌ی بارزی که خود آن چیز را توصیف می‌کند به درستی نام‌گذاری شده است و این نام‌گذاری هیچ قضاوتی درباره‌ی ارزش آن ویژگی‌های متفاوت در پی ندارد. «سیمون دو بووار» در مقدمه‌ی کتاب جنس دوم، به درستی غلط بودن استدلال‌های تر «جدا اما برابر» را افشا نموده است.

در واقع رابطه‌ی بین دو جنس هیچ شباهتی ... به قطب‌های مغناطیسی ندارد، به این ترتیب که مرد نماینده‌ی (صفات) مثبت و خنثی است، در این جا از مرد به عنوان یک اسم عام برای اشاره به همه‌ی انسان‌ها استفاده می‌شود؛ در حالی که زن تنها نمایان‌گر منفی‌هاست، تعریف شده با معیارهای محدود و بدون بازنگری... «زن به دلیل عدم وجود برخی از کیفیت‌هاست که یک زن است»، ارسطو اضافه می‌کند؛ «ما باید طبیعت زنان را که مبتلا به نقص طبیعی است در نظر بگیریم». هم‌چنین «سنت توماس» به نوبه‌ی خود زن را «یک مرد ناقص» خطاب می‌کند، یک موجودیت «وابسته و ضمنی»...

بنابراین، انسانیت مرد است و مرد زن را نه در خود زن، بلکه در رابطه و مقایسه با خودش تعریف می‌کند؛ و او را به عنوان یک موجود مستقل نمی‌شناسد.

کسانی که دارای ذهنی چنان خلاق بوده‌اند که نتوانسته‌اند آن را خوار و خفیف کنند، به خودکشی یا جنون کشانده می‌شوند و یا به ازدواج و بچه‌دار شدن. از این قاعده خشن صرفاً استثناات نادری موجود است.

بارزترین نمونه‌ی ادبی در بررسی آسیب‌شناسی نفی زن را می‌توان در پورنوگرافی دید. ادبیات همیشه شیواترین وسیله‌ی تجلی ارزش‌های فرهنگی بوده است؛ و پورنوگرافی اصلی‌ترین عصاره‌ی آن ارزش‌ها را بیان می‌کند. در پورنوگرافی ادبی، که در آن خون زن می‌تواند، بدون محدودیت‌های واقعی که بدن انسان توان تحمل آن را ندارد، ریخته شود، ویژگی‌های این فرهنگِ مردگرایی مرگبار صورت واقعی خود را نشان می‌دهد: سادیسم مردانه خود را با شکنجه دادن زنان تغذیه می‌کند؛ و سلطه‌ی مردان، فرمان‌برداری زنان را می‌طلبد.

در پورنوگرافی، سادیسم ابزار اعمال سلطه‌ی مردان است. سادیسم تجدید و تأثیر قدرت مردانه‌گی است و اولین ویژگی مردانه‌گی این است که پایه‌های آن بر نفی زن چیده شده است - مردانه‌گی تنها با تخریب مطلق زن می‌تواند ادامه‌ی حیات دهد و تخریب هرگز کافی نیست مگر تا زمانی که بدن و اراده‌ی قربانی، هر دو نابود شده باشد.

در پورنوگرافی ادبی، قلبِ تپنده‌ی سیاه هسته‌ی سیستم مردگرایی مثبت است که خود را به صورت عریان رعب‌آوری نشان می‌دهد. هدف این قلبِ سیاه تأکید بر این نکته است - که سادیسم جنسی به هویت مرد صورت واقعی می‌دهد. زنان شکنجه می‌شوند، تازیانه می‌خورند و به زنجیر کشیده می‌شوند؛ به آنان افسار و دهان‌بند زده می‌شود، داغ زده می‌شود و سوزانده می‌شوند، بدن‌شان با جاقو و سیم بریده می‌شود. بر روی زنان ادرار و مدفوع می‌شود. سینه‌هاشان با سوزن‌های بسیار داغ سوراخ می‌شود، استخوان‌های‌شان شکسته، مقعدشان و دهان‌شان پاره می‌شود، واژن‌شان وحشیانه توسط مردان مختلف، یکی پس از دیگری و یا به وسیله‌ی آلت‌های تناسلی مصنوعی به تناوب مورد تجاوز قرار می‌گیرد - و کل این اعمال تثبیت حس ارزشمند کردن خود مردان انجام می‌شود.

به طور معمول در پورنوگرافی، برخی از این بی‌رحمی‌های مخوف در مکان‌های عمومی صورت می‌گیرد. یک مرد اگر به طور کامل بر یک زن تسلط نیافته باشد، یک مرد کامل نیست. مگر تا زمانی که زن را جایی تحقیر کند که همه بتوانند آن را ببینند و از آن لذت ببرند. به عبارت دیگر، هنگامی که یک مرد سلطه‌ی خود را نشان می‌دهد باید تملک خود را نیز هم زمان به صورت عمومی آشکار کند. مالکیتِ یک مرد هنگامی اثبات می‌شود که زنی را در مقابل و برای لذت بردن هم‌نوعان خود تحقیر کند و آن زن هم‌چنان به او وفادار باقی بماند. مالکیتِ قطعی‌تر هنگامی ایجاد می‌شود که یک مرد بتواند زنی را مثل یک وسیله‌ی شهوت و یا هدیه به مرد یا مردان دیگری بدهد. این معاملات، مالکیتِ مرد را به یک مسأله‌ی عمومی بدل می‌کند و اعتبار او را در چشم مردان دیگر افزایش می‌دهد. این معاملات ثابت می‌کند که او نه تنها مالکِ مطلقِ بدن اوست، بلکه اراده‌ی او را نیز کاملاً تحت تسلط در آورده است. آنچه که برای زن به عنوان تابعیت از یک مرد خاص و از روی «عشق» به او آغاز گشته - و یا هر آنچه که صادقانه از آن احساس در می‌یابد - با نابودی تمامی شخصیت او پایان می‌یابد. مالکیتِ فردی - «من صاحب تو هستم» - چیزی است که مرد طلب می‌کند؛ و هیچ چیز نباید برای زن یا در زن باقی بماند که او بتواند ادعای هرگونه کرامتِ شخصی کند یا حتی فکر آن به ذهنش خطور کند، «من تنها متعلق به مردی هستم که مالک من

تمامی سینه، رونق پیدا کرده است، اگر این به منظور پایین آوردن ارزش زنان در رابطه با مردان نیست پس چیست؟ این نوع از قطع عضوهای فیزیکی مانند نشان‌های برده‌گی هستند که معیار زن بودن‌مان با نپذیرفتن بدن خودمان با از بین بردن آن شده‌اند.

در دنیای موهوم تعریف شده توسط مردان، اولین نشان فیزیکی فرودستی زن، بارداری است. زنان از توانایی و ظرفیت بچه‌دار شدن برخوردارند و مردان نه. اما از آن‌جا که مردان بالا دست و زنان فرودستانند، نداشتن رَجَم به عنوان یک ویژگی مثبت و داشتن آن به عنوان یکی از ویژگی‌های منفی تعیین شده است. از آن‌جا که زنان تنها به موجب این ظرفیت به راحتی از مردان متمایز می‌شوند و هم‌چنین از آن‌جا که فرودستی زنان در مقابل برتری مردان یک اصل غیر قابل تغییر است، ظرفیت باروری در زنان در وهله‌ی اول برای تعیین کردن و سپس تأیید فرودستی و دون پایه‌گی او مورد استفاده قرار می‌گیرد. بارداری یک نشانه‌ی فیزیکی می‌شود، نشانه‌ای که زن باردار را به عنوان زن کامل و واقعی معرفی می‌کند. بچه‌دار شدن، به طور مشخص، نشان‌گر و جوهره‌ی فرودستی زن می‌شود.

باز هم، فناوری را در رابطه با زنان در نظر بگیرید. در حالی که مردان روی ماه راه می‌روند و ماهواره‌ی ساختِ آنان برای فرود به مریخ نزدیک می‌شود، فن‌آوری جلوگیری از بارداری هم‌چنان یک جنایت بی‌دلیل تلقی می‌شود. دو نمونه از مؤثرترین وسایل جلوگیری از بارداری قرص و آیودی هستند؛ قرص سمی و آیودی دردآور. زنی که بخواهد از بارداری جلوگیری کند، یا در نهایت شکست می‌خورد، چرا که از روش درستی برای پیش‌گیری از بارداری استفاده نکرده است، که در این صورت در زمان زایمان در معرض خطر مرگ خواهد بود؛ یا با مصرف قرص خود را در معرض ابتلا به بیماری‌های وحشتناک قرار می‌دهد و یا این‌که درد زجرآور آیودی را باید تحمل کند - و البته با هر کدام از این روش‌ها، خطر مرگ هم‌چنان وجود دارد. حالا که تکنیک‌های سقط جنین توسعه یافته و امن و آسان شده‌اند، از دسترسی آزاد زنان به آن‌ها تا حد امکان جلوگیری می‌شود. مردان نیاز دارند که زنان هم‌چنان باردار شوند تا بتوانند کماکان تصویر منفی از زن را تجسم بخشند که نتیجه‌ی مثبت بودن مرد تأیید گشته باشد.

در حالی که شدت حملات فیزیکی علیه زنان حیرت‌آور است، اما میزان هتک حرمت‌هایی که علیه افکار و استعداد‌های خلاق ما می‌شود نیز به همان مقدار آزاردهنده است. تسلیم به یک زندگی بدون دوراندیشی و نوآوری، صرفاً برای اثبات این ظرفیت در مردان، زنان بی‌فکر در نظر گرفته می‌شوند. زنانه‌گی تقریباً مترادف با حماقت است. ما به حدی زنانه شده‌ایم که استعداد‌های ذهنی ما نادیده گرفته و یا نابود می‌شوند. برای به اجرا در آوردن این بُعد منفی زن، ما به طور سیستماتیک از دسترسی به آموزش رسمی محروم‌ایم، و هرگونه ادعایی بر هوش طبیعی‌مان با مجازات همراه است تا حدی که دیگر جرأت اعتماد به خود و ادراکات‌مان را نداشته باشیم، تا زمانی که دیگر جسارت افتخار به انگیزه‌ی خلاق‌مان را نداشته باشیم، تا زمانی که دیگر یارای بال و پر دادن به تصورات‌مان را نداشته باشیم، تا زمانی که دیگر جرأت نکنیم به هوش ذهنی یا اخلاقی خود احترام بگذاریم. همه‌ی کارهای فکری یا خلاقانه‌ای که ما در پی انجام آن بوده‌ایم بی‌اهمیت تلقی شده، نادیده گرفته شده و یا مورد تمسخر واقع شده است، طوری که حتی

خود نیروی زندگی در زن به عنوان یک انرژی منفی مشخص می‌شود: ما ذاتا خودآزارانه تعریف شده‌ایم؛ بدین معنا که ما خود به سمت درد و خفت می‌رویم، به سمت تخریب خود، نیستی و نابودی - و این حرکت به سمت انرژی‌های منفی خودمان دقیقا همان چیزی است که از ما زن می‌سازد. به عبارت دیگر، ما برای نابود شدن متولد شده‌ایم. خودآزاری جنسی به منفی بودن زن صورت واقعی می‌بخشد، همان‌گونه که دگرآزاری جنسی، مثبت بودن مردان را ثابت می‌کند. شهوانی بودن زنانه از طریق میزان نیاز او به صدمه دیدن، نیاز به تسخیر، به مورد آزار قرار گرفتن، نیاز به تسلیم شدن و نیاز به ضرب و شتم، به تحقیر شدن و تخریب سنجیده می‌شود. هر زنی که بخواهد در برابر این به اصطلاح نیازها مقاومت کند و یا هر زن که علیه ارزش‌های نهفته در این نیازها شورش و یا هر زنی که از تأیید و یا شرکت در تخریب خود امتناع ورزد به عنوان یک منحرف معرفی می‌شود، کسی که زنانه‌گی خود را انکار می‌کند، یک پتیاره، یک عوضی و غیره است. به طور معمول، چنین منحرفانی را با تجاوز، تجاوز گروهی و یا به نوعی به برده‌گی در آوردن، وارد گله‌ی زنان می‌کنند. فرض بر این است که یک بار که این زنان طعم شیرین و مست کننده‌ی تسلیم را بچشند، از آن پس مانند موش‌های صحرایی، با عجله به سمت نابودی خود پیش خواهند رفت.

عشق رمانتیک، در پورنوگرافی درست مثل زندگی، جشنی افسانه‌ی بی‌ست از نفی زن. برای یک زن، عشق در تمایل او به تسلیم شدن برای نابودی خودش تعریف شده است. گفته می‌شود، زنان برای عشق ساخته شده‌اند - که عشق در واقع به معنای تسلیم است. عشق یا تسلیم، باید هر دو، جوهره و هدف زندگی یک زن باشند. برای زن، استعداد عشق‌ورزی دقیقا مترادف با توانایی تحمل خواری و اشتیاق به آن است. برای زن، اثبات عشق در این است که او حاضر شود توسط مردی که او دوستش دارد، به خاطر او نابود شود. برای زن، عشق همیشه به معنای گذشتن از خود، از هویت خود و از اراده و تمامیت موجودیت‌اش و تمامی این‌ها فقط و فقط برای اثبات مردانه‌گی معشوق‌اش است.

در پورنوگرافی، ما شاهد عشق خالص زن هستیم، شالوده‌ی بی‌پرده‌ی شهوت. تقریبا می‌توانیم استخوان‌های جنازه‌های مان را لمس کنیم. عشق محرک اروتیک خودآزارانه است؛ عشق، شوری دیوانه‌وار است که یک زن را وادار به تسلیم شدن به یک زندگی فرسایشی در زنجیر می‌کند؛ عشق تحرک جنسی خورد کننده‌ای به سمت پستی و خواری است. زن به معنای واقعی کلمه خود را به مرد تقدیم می‌کند؛ و مرد به معنای واقعی کلمه مالک او می‌شود.

اولین چیزی که زن را به عنوان تابع و مرد را یک مالک معرفی می‌کند، در پورنوگرافی درست مانند زندگی واقعی، عمل سکس است. سکس بیان فیزیکی ساده‌ی ست که مثبت بودن مرد و منفی بودن زن را به وضوح نشان می‌دهد. ارتباط میان دگرآزار و خودآزار از سکس سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه در آن بیان و زنده می‌شود.

برای مرد، کردن، یک عمل اجباری، چه در نوع پورنوگرافی و چه در زندگی واقعی است. اما فقط در زندگی واقعی و نه در پورنوگرافی است که سکس به یک عمل پر خطر و خوفناک تبدیل می‌شود. ارگان مثبت و تقدیس شده‌ی مرد، آلت تناسلی او، به درون خالی زن نفوذ می‌کند. در طول نفوذ، آلت تناسلی مرد با خود اوست - او و اراده‌اش برای سلطه‌ی کامل یکی می‌شوند؛ آلت تحریک شده، هویت مرد است؛ همه‌ی احساس او

است. به همین ترتیب و به دلایل مشابه، او مجبور به تماشای رابطه‌ی جنسی بی‌رحمانه‌ی مردی که مالک اوست با زنان دیگر می‌شود. این مسأله آخرین کورسوهای کرامت انسانی را که در باور او موجود است را از بین می‌برد، «من تنها زن واقعی زندگی او هستم»؛ و یا «احساس می‌کنم هنگامی که او مرا تحقیر می‌کند، به نوعی وجود مرا به رسمیت می‌شناسد»، یا «من از زنان دیگر بهترم چرا که او مرا انتخاب کرده است». پورنوگرافی سادیسمی مرد تقریبا همیشه دیدگاهی تخیلی، یا غیرواقعی مورد نظر مردان را نشان می‌دهد. تصور تخیلی مرد که منطق پورنوگرافی مردانه است - بدین قرار است که مرد بودن وقتی معنا می‌یابد که به گونه‌ای برتر و در برابر بدن وحشیانه له شده‌ی زنان باشد، مردان دیگر نیازی به ابراز خشونت علیه هم ندارند. به عبارت دیگر، زنان موظف به جذب خشونت مردانند که مردان خود از آن در امان بمانند. هر مرد، آگاه از کشش عمیق و ریشه‌دار خود به وحشی‌گری، پیش فرض را بر این می‌گذارد که چنین کششی در دیگر مردان نیز وجود دارد و طبیعتا به دنبال محافظت از خودش در برابر آن است. اصل برتر و در برابر بدن زنان و دگرآزاری مردانه وسیله‌ای است که تجاوز مرد را به پدیده‌ای اجتماعی بدل می‌کند. بنابراین یک مرد می‌تواند با مردان دیگر بدون ترس خطر حتمی مورد تجاوز قرار گرفتن ارتباط برقرار کند. طرح‌های اروتیک متداول برای له کردن زنان نوعی پیوند برادری میان مردان به وجود می‌آورد. این طرح‌ها تنها پایه‌ی محکم و قابل اعتماد برای همکاری در میان مردان است و دوستی بین آنان بر این اساس به وجود می‌آید.

این دیدگاه ایده‌آل مرد نسبت به رابطه‌ی شخصی از اساس کاراکتر هم‌جنسگرا بودن جامعه‌ی مردسالار را نشان می‌دهد. مردان از بدن زنان برای ایجاد پیوند بین خودشان و محکم کردن رابطه‌شان با یکدیگر استفاده می‌کنند. مردان از بدن زنان برای رسیدن به قدرتی استفاده می‌کنند که گواه هویت آنان در چشم دیگر مردان خواهد بود. مردان از بدن زنان به عنوان سپری استفاده می‌کنند که آنان را قادر می‌سازد متمدانه و در آرامش در معاملات اجتماعی شرکت جویند. تصور ما بر این است که در یک جامعه‌ی دو جنسی زندگی می‌کنیم به دلیل این‌که اکثر مردان زنان را به عنوان کالاهای جنسی پذیرفته‌اند. اما در واقع ما در یک جامعه‌ی تک جنس زندگی می‌کنیم چرا که تمام معاملات معتبر قدرت، اقتدار و اصالت در میان مردان اتفاق می‌افتد؛ تمام معاملاتی که اساس‌شان بر برابری و فردیت است، صرفا در میان مردان جریان دارند. مردان واقعی‌اند. بنابراین، تمام روابط واقعی تنها بین مردان اتفاق می‌افتد؛ تمام گفتمان‌های واقعی بین مردان صورت می‌گیرد؛ همه‌ی معاملات به مثل واقعی بین مردان است؛ همه تقابلات واقعی فقط و فقط بین مردان وجود دارد. دگرجنس‌گرایی، که می‌تواند به عنوان تسلط جنسی مردان بر زنان نیز تعریف شود، مانند میوه‌ی بلوط است - به این دلیل که باعث می‌شود جامعه هم‌جنسگرای مردانه مانند درخت عظیم بلوطی رشد کند، یک جامعه از مردان، اداره شده توسط مردان و برای مردان، جامعه‌ای که در آن مثبت بودن مردان آن، از طریق نفی زنان‌اش درک می‌شود و از طریق نابودی جسم زنان تحقق می‌یابد.

در پورنوگرافی ادبی، که عصاره‌ی از خود زندگی است، زنان سوراخی برای پر کردن، شکافی گرم، لوله‌های سکس و مانند آن شمرده می‌شوند. بدن زن از قرار از سه حفره‌ی خالی تشکیل شده، که به صراحت برای پر شدن مرد مثبت شق شده طراحی شده‌اند.

سکس، آشکارا به عنوان یک عمل خصومت‌آمیز در برابر دشمنان زن استفاده می‌شود، و یا درباره‌ی ناتوانی جنسی تحقیق کنیم که در واقع ناتوانی غیرارادی برای ورود به سوراخ زن است؛ و یا اسطوره‌ی دندان‌داری (واژن پر از دندان است) را ریشه‌یابی کنیم که از یک ترس فلج‌کننده از دستگاه تناسلی زن مشتق شده است؛ و یا نگاهی به تابوهای مربوط به قاعده‌گی که بیان صریحی از وحشت مردان است، بیندازیم، متوجه می‌شویم که در زندگی واقعی، مرد همواره ترس و سواس‌گونه‌ای از زن داشته است و این ترس در حین عمل کردن، به واضح‌ترین شکل خود را نشان می‌دهد.

دوم این‌که، باید به یاد داشته باشیم پورنوگرافی نوعی تبلیغ از پیش طراحی شده است برای این‌که مرد را متقاعد کند که او دلیلی برای ترس ندارد، که او نمی‌ترسد؛ که او را تقویت کند تا او بتواند رابطه‌ی جنسی برقرار کند؛ تا او را متقاعد کند که سکس بسیار لذت‌بخش است؛ که واقعیت وحشت خود را از نظرش پنهان کند و با ارائه‌ی یک فانتزی مستهجن از لذت که او بتواند از آن الگو بگیرد و هم‌چنین بتواند درست مثل یک مرد واقعی بر زنان تسلط یابد. می‌توان گفت که در پورنوگرافی شلاق، زنجیر و ابزارهای دیگر خشونت، نقش حفاظ‌های امنیتی را ایفا می‌کنند که در نتیجه خط بطلانی است بر این ادعای پورنوگرافی که نسبت رابطه‌ی جنسی با مردانه‌گی مانند نور است با خورشید. اما در زندگی واقعی، حتی سواستفاده‌ی سازمان‌یافته از زنان و مطیع‌سازی جهانی زنان برای مردان نیز برای جلوگیری از ترس ذاتی مرد از سکس نمی‌تواند کافی باشد.

سوم این‌که، باید به یاد داشته باشیم چیزی که توسط مردان به عنوان لذت واقعی تجربه شده صرفاً هویت او را به عنوان یک مرد ثابت می‌کند. هر بار که او از خطر ورود به سوراخ زن جان سالم به در می‌برد، مردانه‌گی او جسمیت می‌یابد و هم‌چنین ثابت می‌شود که او با آن زن یکی نشده است و ثانیاً او مانند دیگر مردان است. هیچ لذتی بر روی زمین با لذت ثابت کردن واقعی بودن خود برابری نمی‌کند؛ خودی که مثبت است و منفی نیست، مرد است و زن نیست، و یک عضو پذیرفته شده از گروهی است که بر تمام موجودات زنده روی زمین سلطه دارد.

چهارم این‌که، ضروری است درک کنیم تحت سیستم جنسی مرد مثبت و زن منفی در واقع هیچ چیز به معنای واقعی عمل کردن وجود ندارد، جز اصطلاحات تصادفی چوپوله، که اروتیزم واقعی زن را به رسمیت شناخته یا به آن فعلیت داده شده است، گرچه توانسته از شرایط برده‌داری جان سالم به در برد. در محدوده‌ی سیستم مردگرا، این تمایلات جنسی وجود ندارد. هر چه باشد، منفی همیشه منفی است. سکس به طور کامل یک عمل مردانه است که برای تأیید واقعیت و قدرت آلت جنسی مرد و مردانه‌گی او طراحی شده است. برای زنان، لذت داشتن رابطه‌ی جنسی، یک لذت خودآزارانه از تجربه‌ی نفی خودشان است. تحت سیستم مردسالار، لذت خودآزارانه از نفی خود افسانه‌ای و رمزآلود تعریف شده تا زنان را وادار به قبول این باور سازد که ما با از خود گذشتگی به کمال خواهیم رسید، برای لذت بردن باید درد کشید، برای مورد تأیید قرار گرفتن از خود گذشت، برای زن بودن باید از مرد اطاعت کرد. از بدو تولد آموزش دیده‌ایم تا خود را با الزامات این جهان‌بینی خاص مطابقت دهیم و اگر تسلیم خودآزارانه را به خوبی یاد نگیریم، به شدت مجازات می‌شویم، کاملاً در داخل مرزهای سیستم مردسالارانه محصور شده‌ایم، تنها زنان

در آلت تناسلی‌اش متمرکز و در نتیجه بقیه‌ی بدن او بی‌احساس و مرده است. در طول سکس مرد بودن او در عین حال که به خطر انداخته می‌شود، تأیید نیز می‌گردد. آیا فضای خالی زن او را فرو خواهد برد، از پا در خواهد آورد، آلت تناسلی او را فرا خواهد گرفت و تمام وجود او را نابود خواهد کرد؟! آیا فضای خالی زن مردانه‌گی مثبت او را با منفی مضر خود آلوده خواهد کرد؟! آیا این فضای خالی زن مردانه‌گی شکننده‌ی او را با زهر قوی زنانه‌گی خود خواهد آلود؟! یا آیا او می‌تواند از خلأ وحشتناک سوراخ کالبد زن سالم خارج شود - مثبت بودن او، به خود شکل می‌گیرد چرا که، حتی زمانی که او درون زن است، موفق به مدیریت کردن تضاد مرد و زن و در عین حال جدا نگه داشتن و حفظ یکپارچه‌گی میله‌ی سفت خود می‌شود؛ مردانه‌گی او تأیید می‌شود چرا که او در واقع با آن زن یکی نمی‌شود و بنابراین فردیت خود را از دست نمی‌دهد، او نه تبدیل به زن می‌شود و نه شبیه به زن و نه در درون او حل می‌شود.

این سفر خطرناک به سوراخ زنان دوباره و دوباره انجام می‌شود، این یک اجبار است، چرا که مردانه‌گی هیچ چیز در خود و از خود ندارد. حتی به خودی خود وجود ندارد؛ واقعیت آن تنها در برتری یا بر علیه و یا در مقابل، منفی بودن زن واقعیت می‌یابد. مردانه‌گی تنها می‌تواند در تضاد با زنانه‌گی تجربه شود، به دست آید، به رسمیت شناخته شود و مجسم شود. زمانی که مردان رابطه‌ی جنسی، خشونت و مرگ را به عنوان حقایق اولیه‌ی اروتیک در نظر می‌گیرند، منظورشان این است - که سکس و یا کردن، عملی است که آن‌ها را قادر به تجربه‌ی واقعیت وجودی‌شان، هویت‌شان و مهم‌تر از همه مردانه‌گی‌شان می‌کند؛ که خشونت و یا دگرآزاری، وسیله‌ای است که آن‌ها واقعیت وجودی‌شان را عملی می‌کنند، هویت‌شان و مردانه‌گی‌شان را؛ و این که مرگ و یا نفی و یا هیچ بودن و یا ناپاک شدن توسط زن چیزی است که آن‌ها هر زمان با نفوذ به آن چه که تصور می‌کنند خلأیی در سوراخ زن است، خود را در معرض خطر می‌اندازند.

پس چه چیزی در پشت این ادعاست که مرد از رابطه‌ی جنسی لذت می‌برد؟ چگونه انجام کاری که پر است از ترس از دست دادن هویت و یا آلت تناسلی می‌تواند لذت‌بخش باشد؟ عملی چنین نگران‌کننده، چنین پراضطراب، چگونه می‌تواند لذت‌بخش تلقی شود؟

اول این‌که، باید به یاد داشته باشیم این دقیقاً بُعد فانتزی پورنوگرافی است. در محیط خیالی پورنوگرافی مردانه، ترس مرد از رابطه‌ی جنسی جدا، سانسور و در هنگام ویرایش نهایی به دور افکنده شده است. دگرآزاری جنسی مردان که به روشنی تمام در پورنوگرافی ارائه می‌شود، واقعی است؛ زنان روزانه آن را تجربه می‌کنند. سلطه‌ی مرد فراتر و در مقابل موجودیت زن، واقعی است؛ زنان روزانه آن را تجربه می‌کنند. استفاده‌ی بی‌رحمانه‌ای که از بدن زن در پورنوگرافی می‌شود واقعی است. زنان در سطح جهان، برای روزها، سال‌ها و نسل‌ها از این سواستفاده‌ها رنج برده‌اند. آن‌چه که واقعی نیست، آن‌چه که تنها به یک خیال می‌ماند، ادعای مردانی است که در مرکز پورنوگرافی قرار دارند؛ مبنی بر این‌که سکس یک تجربه‌ی نشئه‌آور، نهایت لذت، یک برکت و مرحمت پاک، عمل طبیعی و آسان است که در آن هیچ بیم و ترس و وحشتی وجود ندارد. در واقع هیچ سندی، گواه اثبات این ادعا وجود ندارد. خواه اگر ما کشتار نه میلیون ساحره در اروپا که به خاطر ترس مرد از شهوت زن سوزانده شدند را مطالعه کنیم و یا به بررسی پدیده‌ی تجاوز به عنف بپردازیم که در آن از

بدیهی به یک کل هماهنگ تبدیل می‌شوند، حقیقت نیست. این حقیقت نیست که مرد تجسم بخش هر دو کیفیت خنثی و مثبت انسانی است و به صورت بالقوه در مقابل زن؛ که از نظر ارسطو و کل فرهنگ مردسالار، «به موجب عدم وجود برخی کیفیت‌ها» زن است و لحظه‌ای که ما نظریه‌ی مثبت بودن مردان و منفی بودن زنان را نپذیریم، در واقع این باور که دو جنس متفاوت زن و مرد وجود دارند را رد کرده‌ایم. به عبارت دیگر، سیستمی که بر اساس این مدل دو قطبی موجودیت یافته کاملاً واقعی است؛ اما خود مدل، حقیقی نیست. ما در زندان یک توهم خطرناک زندگی می‌کنیم، یک توهم که در آن تمام واقعیات آن‌گونه که ما آن را می‌شناسیم، پیش‌بینی شده است.

به نظر من، کسانی از ما که از مدل ساخته شده برای زن بودن در این سیستم واقعی اطاعت می‌کنند هرگز آزاد نخواهند شد مگر تا زمانی که توهم دو قطب جنسی از بین برود و تا زمانی که سیستمی که بر اساس واقعیت شناخته شده‌ی موجود به طور کامل از جامعه‌ی انسانی و از حافظه‌ی انسان‌ها ریشه‌کن شود. این مفهوم تحول فرهنگی در قلب فمینیسم است. این امکان انقلابی نهفته در مبارزات فمینیستی است.

به نظر من، وظیفه‌ی انقلابی ما از بین بردن هویتی که وابسته به آلت تناسلی در مردان و خودآزارانه در زنان است. یعنی از بین بردن واقعیات تضاد زنان و مردان آن‌گونه که ما امروزه آن‌ها را می‌شناسیم به نحوی که این تقسیم جسم انسان‌ها را به دو اردوگاه - اولی یک اردوگاه مسلح و دیگری اردوگاهی مورد هجوم واقع شده - دیگر ممکن نباشد. هویت وابسته به آلت مذکر واقعی است و باید نابود شود. مازوخیسم زن واقعی است و باید نابود شود. نهادهای فرهنگی که آن انحرافات در هم گره خورده را تجسم می‌بخشند و اجرا می‌کنند - مثل قانون، هنر، دین، دولت و ملت، خانواده، قبیله، و یا کمون‌های پدرسالار - این نهادها واقعی هستند و باید نابود شوند. اگر نشوند، ما زنان مجبور به تسلیم در برابر مطیع‌سازی و حقارت دائمی خواهیم بود.

من معتقدم که آزادی زنان باید از رد مازوخیسم در خود ما آغاز شود. من معتقدم که ما باید ریشه‌های جنسی را که ما را به سمت خودآزاری سوق می‌دهد را در خودمان از بین ببریم. من معتقدم که ما باید اعتبار خودمان را، به صورت جداگانه و در میان خودمان ایجاد کنیم - آن را تجربه کنیم، از آن موقعیت‌های دیگر بی‌افزینیم، و هم‌چنین فرصت شکل بخشیدن به دروغ مردانه‌گی در برابر و در مقابله با ما را از مردان بگیریم. من باور دارم که رهایی ما از مازوخیسم عمیق‌مان، که در بردارنده‌ی بسیاری از فرم‌های شکنجه است، در اولویت قرار دارد؛ این اولین ضربه‌ی مرگباری است که ما می‌توانیم بر سلطه‌ی سازمان‌یافته‌ی مردان بزنیم. در واقع، زمانی که ما موفق به کنار زدن مازوخیسم از شخصیت و ذات‌مان شویم، شاه‌راهی را که از طریق آن مردان قدرت خود را بر ما و علیه‌مان اعمال می‌کنند را قطع کرده‌ایم، برای مردان تحقیر زنان به معنی ارزش داشتن است، هویت مردانه بر پایه‌ی اعمال جبری و بی‌رحمانه‌ی منفی خواندن زنان پایه‌ریزی شده است - ما شاهره مرد به سمت مردانه‌گی‌اش را قطع خواهیم کرد تا زمانی که مردانه‌گی کشته شود و این تنها زمانی اتفاق خواهد افتاد که زنانه‌گی ویران شده، دیگر از آن حمایت و نگهداری نکند. تنها آن زمان ما می‌توانیم آزاد بودن را تجربه کنیم. ♦

۲۶ سپتامبر ۱۹۷۵

انگشت شماری توانسته‌اند خود را به صورت واقعی چه در درون و چه در بیرون از خود تجربه کنند. در عوض، زنان تا آن اندازه که بتوانند خودشان را به مردان بچسبانند و با آن‌ها یکی شوند، برای خودشان واقعی‌اند. در یک رابطه‌ی جنسی، یک زن خودش را به کسی که برای خود واقعی است وصل می‌کند پس می‌تواند به طور غیرمستقیم و از طریق او واقعیت را تجربه کند؛ در یک رابطه‌ی جنسی، یک زن لذت خودآزارانه‌ی نفی خود را تجربه می‌کند که برایش به صورت گمراه کننده‌ای به عنوان تحقق زنانه‌گی تعریف شده است.

حالا می‌خواهم به یک تفاوت بسیار مهم اشاره کنم - تفاوت بین حقیقت و واقعیت. برای انسان‌ها، واقعیت یک موضوع اجتماعی است. واقعیت هر آن چیزی است که مردم در یک زمان معین آن را باور دارند. البته، منظورم این نیست که واقعیت چیزی عجیب و غریب و یا تصادفی است. به نظر من، واقعیت همیشه تابعی است از سیاست در مقیاس عمومی و سیاست جنسی به طور خاص - به این معنا که، با تقویت و توجیه قدرت‌مندان به آن‌ها حق تسلط بر ناتوانان را می‌دهد و این‌گونه در خدمت قدرت قرار می‌گیرد. واقعیت هر آن چیزی است که نهادهای فرهنگی و اجتماعی بر آن ساخته شده. واقعیت هم‌چنین در تجاوز، شلاق، تجاوز جنسی، بیرون آوردن رَحِم، در ناقص‌سازی جنسی زنان، قطع سینه‌ها، بستن پاها، در کفش پاشنه بلند، گُرست، آرایش، حجاب، در خشونت و ضرب و شتم، در خواری و قطع عضو به روشنی خود را نشان می‌دهد. واقعیت توسط کسانی که آن را به خدمت خود در آورده‌اند، دیکته و اجرا می‌شود. واقعیت جاودان است و نهادهای فرهنگی و اجتماعی بنیان‌های خود را بر آن اساس ساخته‌اند و آن‌ها را دیکته و اجرا می‌کنند. ادبیات، دین، روان‌شناسی، آموزش، پزشکی، علم زیست‌شناسی (تا آن‌جا که بر آن احاطه داریم)، علوم اجتماعی، نهاد خانواده، دولت و ملت، پلیس، ارتش و قانون مدنی - همه و همه واقعیت دیکته شده و اجرا شده بر روی ما هستند. در واقعیتی که به خورد ما داده شده، طبیعتاً دو جنس زن و مرد وجود دارد؛ که این دو جنس دو قطب مخالف یکدیگر هستند؛ که مرد ذاتاً مثبت است و زن ذاتاً منفی؛ و این که قطب‌های مثبت و منفی موجودیت انسان به طور طبیعی به یکدیگر متحد شده و یک کل هارمونیک را تشکیل می‌دهند.

حقیقت، از سوی دیگر است، به هیچ عنوان مثل واقعیت در دسترس نیست. به نظر من، حقیقت مطلق است، وجود دارد و می‌توان آن را درک کرد. رادیوم، برای مثال، همیشه وجود داشته است؛ وجود رادیوم همیشه حقیقت داشته است؛ اما تا زمانی که ماری و پیر کوری آن را کشف کردند، درک انسان از واقعیت نیز باید تغییر اساسی می‌کرد تا حقیقت کشف رادیوم را در بر گیرد. مفهوم انسان از آن واقعیت در تطبیق با حقیقت رادیوم از بنیان تغییر کرد. به طور مشابه، کره زمین همیشه یک کره بوده است. این همواره صادق بوده است. اما تا زمانی که کلمب برای یافتن شرق به غرب سفر کرد، آن را واقعیت قلمداد نمی‌کردند. می‌توان گفت حقیقت همواره وجود دارد و این وظیفه‌ی انسان است که آن را کشف کند تا بتواند واقعیت را بر آن پایه‌ریزی کند.

من تمایز بین حقیقت و واقعیت را با این هدف شکافتم که بتوانم به یک حقیقت بسیار ساده برسیم؛ که درست است که نظام دو قطبی و جنسیتی واقعیت است، اما حقیقت نیست. این که دو جنس که جدا و مخالف هم وجود دارند، دو سوی دو قطب هستند، و به طور طبیعی و



نمایش قدرت زنان در مقابل قصبرهای «ام» ارتجاع،

آکسیژون در مقابل کاخ الیزه

گزارش مبارزات اعتراضی به سفر روحانی به پاریس

۲۷ و ۲۸ ژانویه ۲۰۱۶

تجمع اعتراضی روز چهارشنبه ۲۷ ژانویه

۲۰۱۶ میدان ریپوبلیک:

این تجمع به دعوت کمیته‌ی برگزاری کارزار در میدان ریپوبلیک برگزار شد. پیش از ساعت ۱۵ تعدادی از احزاب و سازمان‌های سیاسی با شعارها و پلاکاردهای خودشان به محل رسیدند و چون میدان بزرگ و پررفت و آمدی بود، حضور جمعیت توجه را به خود جلب می‌کرد. در میانه‌ی میدان به یاد جان‌باختگان حملات ماه نوامبر که یکی از اهداف آن رستورانی در اطراف همین میدان بود، انبوهی از گل، عکس و ... و پرچم فرانسه خودنمایی می‌کرد و نشان از جنایتی داشت که هنوز زخم آن تازه است. به سرعت در اطراف محل برگزاری آکسیون شعارها و پرچم‌ها و عکس‌های افشاگرانه از جمهوری اسلامی مستقر شد. هر نیرویی بنا به خط سیاسی‌اش، میزان و نوع مبارزه‌ی خود با جمهوری اسلامی را روشن می‌کرد. از تصاویر جانباختگان دهه شصت و کشتار انقلابیون در کردستان تا عکس زندانیان سیاسی و عقیدتی و مذهبی و ... و خواست رهایی فعالین

یکی از پی‌آمدهای توافقات هسته‌ای این بود که بالاخره زمزمه‌های سفر رسمی سران جنایت‌کار جمهوری اسلامی به کشورهای اروپایی که پیش از توافقات طرح شده بود جنبه‌ی رسمی و عملی پیدا کرد و اعلام شد که روحانی در ماه نوامبر ۲۰۱۵ برای بازدید از ایتالیا و فرانسه و عقد قراردادهای اقتصادی و سیاسی راهی اروپا خواهد شد. هر چند که این سفر به علت کشتارهای ۱۳ نوامبر در پاریس به تعویق افتاد و در ماه ژانویه انجام گرفت. اعلان رسمی خبر این دیدار ما را بر این داشت که در پی این پیوند وقیحانه بین دو واپس‌گرای مردسالار، یعنی جمهوری اسلامی و امپریالیست‌های اروپایی، سکوت نکنیم و نگذاریم که این پیوند شوم که ماحصلی جز تشدید هرچه بیشتر فروردستی زنان و طبقات تحتانی نخواهد داشت در سکوت و «پیروزمندانه» صورت بگیرد. بر آن شدیم تا هر تعداد که هستیم و هر جا که هستیم صدای زنان ایران باشیم و یک لحظه در مقابل این سفر و سکوت هدفمند سیاسی و رسانه‌ای جهانی که تا پیش از برجام لحظه به لحظه دلواپس «حقوق بشر» در ایران بودند کوتاه نیاییم. همه جا و به حداکثر منافع هر دو واپس‌گرای مردسالار را در پس این اتحاد افشا کنیم و تا حدی که در توان داریم صدای زنان ایران باشیم.

به همین دلیل زمانی که در پروسه‌ی تدارک مبارزات‌مان علیه این سفر با فراخوان «کارزار اعتراضی علیه ۳۷ سال جنایات رژیم جمهوری اسلامی ایران» مواجه شدیم که موضع سرنگونی تمامیت نظام جمهوری اسلامی را تقویت می‌کرد، از آن حمایت و در آن شرکت کردیم، اما هدف‌مان محدود کردن خودمان به این برنامه و این چارچوب نبود. به همین دلیل هدف را حداکثر آگاهی‌رسانی به بخش مترقی جامعه فرانسه می‌دانستیم، خصوصاً در مورد شرایط زنان تحت یک حکومت دینی و عواقب تقویت بنیادگرایی مذهبی و امپریالیست‌ها در ایران و ضرورت همبستگی با مبارزات مردم ایران علیه جمهوری اسلامی و خصوصاً همبستگی جهانی زنان علیه سیستم امپریالیستی مردسالار حاکم بر دنیا. این هدف در شعار مرکزی ما به این شکل مشخص شد: «ما نه تنها به سفر روحانی، بلکه به کلیت نظام مردسالار امپریالیستی حاکم بر جهان معترضیم!» و سعی کردیم اهمیت این مبارزه را در دو جلسه‌ی بحث و گفتگوی علنی (پالتاک: ۸ نوامبر ۲۰۱۵ و ۲۴ ژانویه ۲۰۱۶) بیشتر توضیح بدهیم.



▲ سرکوب زنان در ایران بی است!

در خلال برنامه فرصت کوتاهی هم فعالین سازمان زنان ۸ مارس داده شد تا پیام سازمان زنان ۸ مارس را به شرکت کنندگان برساند. * این پیام با استقبال زیادی رو به رو شد و زنان و مردان زیادی بعد از آن به ما مراجعه کردند و گفتند که این پیام به درستی منافع و خواست اکثریت زنان ایران را نمایندگی می کند و از حضورمان ابراز خرسندی کردند. یکی از زنان حاضر در جمع معتقد بود که باید این پیام به فرانسه خوانده می شد تا جامعه فرانسوی آن را درک کند. او که یکی از شرکت کنندگان بود، تلاش کرد تا برگزارکنندگان زمانی را به متن فرانسه این پیام اختصاص بدهند که به علت تراکم برنامه‌ها این امکان فراهم نشد. اما ما به او قول دادیم به حداکثر این پیام را در این دو روز به جامعه فرانسوی برسانیم. پیام «کمیتة زنان ضد سنگسار - پاریس» نیز عمدتاً روی مبارزات خستگی‌ناپذیر زنان بر علیه حجاب اجباری و ستم جنسیتی تأکید داشت، مبارزاتی که از روز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی یعنی ۸ مارس ۵۷ تا به امروز در داخل و خارج از ایران ادامه داشته و خوشبختانه نسل جدیدی از زنان نیز وارد میدان مبارزه شده‌اند.

در بین پرچم‌ها و بنرها اما وجود پرچم سه رنگ ایران با آرم داس و چکش، عجیب و تأسف آور بود. وجود این پرچم نشان از این توهم داشت که پرچم سه رنگ، نماد وحدت ملی است و می‌توان جنایات تاریخی پشت آن را با داس و چکش پوشاند و یا این نماد ناسیونالیسم و سرکوب ملل تحت ستم در ایران را با نمادهای مبارزه‌ی انترناسیونالیستی تعدیل و تزیین کرد.

متأسفانه یکی از اشکالات برنامه این بود که تقریباً تمام آن به خواندن پیام اختصاص داده شد و زمان و شاید تمایلی به شعار دادن و افشاگری نبود؛ ما سعی کردیم حداقل در پایان برنامه با شعارهای «مرگ بر جمهوری اسلامی!»، «جمهوری ضد زن مرگت فرا رسیده!»، «جمهوری اسلامی فانوس رو به باد است!» و... تا حدی به جو مبارزاتی بدمیم و هم توجه جمعیت اطراف آکسیون را جلب کنیم. در پایان هم که برگزار کنندگان سرود یار دبستانی را به عنوان اختتامه پخش کردند، در کنار دوستانی که اتفاقاً عده‌ای هم از فعالین سابق جنبش دانشجویی بودند دست در دست هم و به یاد مبارزات جنبش دانشجویی هم‌خوانی کردیم.

دریابند، از انقلاب کمونیستی و سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی تا مطالبه‌ی آزادی مطبوعات، از پرچم سرخ و ستاره تا پرچم کردستان و ... نشان از طیف وسیع و گوناگونی نیروهای شرکت کننده داشت. ما فعالین سازمان زنان ۸ مارس که در همکاری نزدیک با کمیته‌ی جوانان بلژیک و دیگر دوستان تدارک شرکت در این مبارزه را دیده بودیم نیز بنر بزرگ‌مان را که شعار مرکزی‌مان به دو زبان فرانسه و فارسی روی آن نوشته شده بود نصب کردیم. مجموعه‌ای از عکس‌هایی را که تدارک دیده بودیم و دلالت بر فقر و ستم مردم و جنایات جمهوری اسلامی داشت روی زمین چیدیم. سعی کردیم علاوه بر افشاگری از جنایات جمهوری اسلامی تا حدی مقاومت و مبارزه مردم را هم منعکس کنیم. در بین

عکس‌ها قوانین ضد زن جمهوری اسلامی، آمار تکان دهنده فقر، خشونت علیه زنان، اعدام و ... خصوصاً در دوره‌ی ریاست جمهوری روحانی را هم به زبان فرانسه قرار داده بودیم و به این شکل عکس‌ها گویاتر بود. استقبال مردم خصوصاً زنان و جوانان فرانسوی از عکس‌ها و تمایل‌شان برای گرفتن بیانیه‌های‌مان بعد از نگاه به قطار طولانی جنایات جمهوری اسلامی نشان می‌داد که در انتخاب این روش اشتباه نکرده بودیم. هم‌چنین عکس‌های افشاگرانه از حجاب اجباری و پورنوگرافی که هر دو زنان را تبدیل به ابژه‌ی جنسی می‌کنند نیز از دور توجه عده‌ای را به خود جلب می‌کرد، خصوصاً در روزگاری که هیچ کس جز جریان‌های فاشیست و راست که از زاویه‌ی واپس‌گرایانه و ابزارگرایانه به حجاب زنان مسلمان می‌تازند، هیچ نیروی مترقی جرأت و تمایل نقد حجاب اجباری را ندارد، این عکس‌ها باعث مکث بیشتری روی موضوع نقد و اعتراض ما می‌شد. زنان گروه ما که با تی‌شرت‌های سرخ و شعار «اگر زنان رها نشده باشند، هیچ کس رها نیست!» با سرزندگی بیانیه‌ها را در بین مردم پخش می‌کردند، هر کدام به نوعی سعی داشتند این مواضع را در بین جمعیت ایرانی و غیرایرانی توضیح بدهند. با همه‌ی مشکلاتی که برقراری تماس به زبان فرانسه وجود داشت تلاش می‌کردیم تا موضوع مرکزی و اهداف‌مان را توضیح بدهیم. خیلی از زنان و مردان با ما اعلام همبستگی می‌کردند. جوانان و نوجوانانی که معمولاً به شکل گروهی به جمع ما نزدیک می‌شدند ابتدا متوجه عکس‌ها می‌شدند و بعد از چند دقیقه می‌دیدیم که در حال بحث و جدل در مورد عکس‌ها و افشاگری‌ها هستند. زن جوانی که با بچه و کالسه‌اش عبور می‌کرد به قدری تحت تأثیر قرار گرفت که گفت من چند دقیقه به علامت همبستگی با فرزندم کنارتان می‌ایستم اما متأسفانه باید کار کنم وگرنه پیش شما باز می‌گشتم. مرد جوان فرانسوی در مورد عکس‌های مبارزاتی زنان سوال می‌کرد و دوست دیگری در حال توضیح تاریخ یک عکس بود که مربوط به مبارزات زنان در ۸ مارس ۵۷ برعلیه حجاب اجباری بود.

در حالی که مشغول بحث و گفتگو و پخش بیانیه در بین مردم بودیم، پیام‌هایی که سایر تشکلات و سازمان‌ها در حمایت از این آکسیون داده بودند را دنبال می‌کردیم هرچند پیام‌های تشکلات فرانسوی را نتوانستیم دنبال کنیم، پیام تشکلات فارسی زبان هم عمدتاً حول افشاگری از جمهوری اسلامی بود.

نمایش دیواری شبانه، افشاگری از جمهوری اسلامی در

مرکز شهر پاریس (کتابخانه ژرژ پومپیدو) - ۲۷ ژانویه ۲۰۱۶:

در راستای افشاگری از جمهوری اسلامی تصمیم گرفتیم که با یک کار خلاقانه و جدا از آکسیون‌های معمول توجه جامعه‌ی فرانسه را به ماهیت جمهوری اسلامی و اتحاد ارتجاعی فرانسه و ایران جلب کنیم. به همین دلیل یک اسکالید چند دقیقه‌ای به زبان فرانسه تهیه کردیم که در آن به افشاگری از جمهوری اسلامی و خصوصاً قوانین ضد زن آن پرداخته و لزوم همبستگی جنبش زنان در مقابل هر دو ارتجاع مردسالار و ... برای نمایش دیواری مشکلات زیادی جلوی پایمان بود اما با این وجود تمام مشکلات بعد از پایان آکسیون روز اول خودمان را به مقابل کتابخانه ژرژ پومپیدو رساندیم که محل پررفت آمدی است و هم دیوارهای مناسب چنین نمایشی داشت. در دو نوبت و در دو محل متفاوت اسلایدهایمان را به کمک یک پرژکتور قوی نمایش دادیم که تا حد زیادی توجه رهگذران را جلب می‌کرد. شاید در وهله اول تبلیغی به نظر می‌رسید اما با خواندن یک یا دو جمله هر رهگذری روی آن مکث می‌کرد. بعضی ایستادند و تا به آخر آن را دنبال کردند و بعضی هم شروع به فیلمبرداری کردند. یک دانشجوی کارگردانی به ما نزدیک شد و خیلی از محتوا و فرم کارمان خوشحال بود و کمی در مورد وضعیت سیاسی ایران بحث کرد و بیانیه‌مان را با دقت خواند و اعلام همبستگی کرد. یک زن یوگسلاویایی - فرانسوی هم مدت زیادی در مورد وضعیت زنان در خاورمیانه و اروپا بحث کرد و معتقد بود که همه فکر می‌کنند در اروپا وضعیت زنان خوب است اما این واقعی نیست و یک فریب بزرگ است. از شعارهایمان در مورد همبستگی جنبش زنان استقبال کرد و گفت: «مادر و پدر من هر دو مبارز بودند. پدرم حساسیت زیادی به مسأله زنان داشت و من از این خیلی خوشحالم». ما تا جایی که می‌شد با علاقمندان وارد بحث می‌شدیم اما هم به علت اینکه نمی‌توانستیم زیاد در آن محل بمانیم و هم به علت اینکه امکانات فنی ما بیش از این پاسخ نمی‌داد محل را ترک کردیم اما این یک پایان خوب برای روز مبارزاتی ما بود.

نمایش قدرت زنان در مقابل قصرهای «امن» ارتجاع - آکسیون

در مقابل کاخ الیزه - پنجشنبه ۲۸ ژانویه ۲۰۱۶:

روز دوم را در حالی شروع کردیم که کم کم اخبار توافقات و قراردادهای دیدارها بیرونی می‌شد و این موضوع لحظه به لحظه به چشم‌مان می‌افزود اما همه خودمان را برای یک مبارزه‌ی جانانه آماده می‌کردیم. لحظه به لحظه حضور روحانی در مکان‌های مختلف را دنبال می‌کردیم چون پیش‌تر تصمیم گرفته بودیم که خارج از چارچوب مبارزات قانونی ضرب شستی نشان دهیم؛ نباید می‌گذاشتیم مرتجعین مردسالار در آرامش و امنیت برای قربانی کردن هرچه بیشتر مردم به توافق برسند. به همین دلیل منتظر بودیم که خودمان را به نزدیک‌ترین محل برسایم. خبردار شدیم

که روحانی ساعت ۱۵ به کاخ الیزه خواهد رفت. تعدادی از ما هم تصمیم گرفتیم که همان‌جا به «استقبال» او برویم؛ در مکانی که در حالت معمول هم فضای آن امنیتی است و برآورد دوستان ساکن پاریس هم این بود که تقریباً نزدیک شدن و انجام آکسیون غیرممکن است. اما تصمیم گرفتیم حداکثر تلاش‌مان را بکنیم حتی اگر نتوانستیم به مقابل کاخ برسیم در همان خیابان الیزه که مشرف به کاخ است مردم را خطاب قرار دهیم.

وقتی به نزدیکی محل رسیدیم کاملاً واضح بود که تعداد ماشین و نیروهای امنیتی چندین برابر رهگذران است و از همه برای رسیدن به خیابان مجاور سوالاتی می‌شود. خودمان را از طریق خیابان‌های مجاور به مقابل در اصلی کاخ رساندیم و در یک کافه طرح کار را مرور کردیم. به خاطر حضور نیروهای امنیتی که هر چند متر یکی ایستاده بودند، رفت و آمد عادی قطع شد ولی تعداد زیادی خبرنگار و نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی در مقابل در کاخ ایستاده بودند. چند نفر از خبرنگاران وارد همان کافه شدند، اما ما نتوانستیم اطلاعاتی بیشتری از آن‌ها به دست بیاوریم. انجام کار تقریباً غیرممکن به نظر می‌رسید؛ ما یک پرچم ۱۵ متری منقش به شعار اصلی‌مان (ما نه تنها به سفر روحانی بلکه به کلیت نظام مردسالار امپریالیستی حاکم بر جهان معترضیم!) را به همراه داشتیم و با این تعداد نیرو احتمال می‌دادیم که پیش از باز کردن پرچم دستگیر شویم و موفق به باز کردن آن نشویم. با این حال خودمان را به نبش خیابان مقابل در کاخ رساندیم که شاید چند ده متری از در کاخ فاصله نداشت و در یک حرکت سریع پرچم را باز کردیم و ناباورانه نه تنها آن را باز کردیم بلکه توانستیم آن را باز نگه داریم. در همان لحظه اول که پرچم را باز کردیم سه مرد فرانسوی که فکر کردند حمله صورت گرفته خودشان را با ترس درون خانه انداختند و سیل پلیس و لباس شخصی و دوربین و ... به طرف ما برگشت. در عرض چند ثانیه نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی رویه روی ما ایستاده بودند و با هول و عصبانیت از ما فیلمبرداری می‌کردند. ما بعد از این که مطمئن شدیم پیام روی پرچم‌مان کاملاً خوانده و درک شده با سرعت از محل دور شدیم، اما ظرف چند ثانیه پلیس ویژه ما را متوقف کرد. نکته جالب این که وقتی مجدد جمله روی پرچم را خواندند و به کلمه‌ی سیستم رسیدند به هم اشاره دادند که باید ما را با خود ببرند؛ مشخص بود که اگر فقط ما به سفر روحانی معترض بودیم قابل قبول‌تر بود. به هر حال این موضوع زیاد طول نکشید ولی برای دستگیری یا عدم دستگیری ما اختلاف داشتند، معتقد بودند که اگر ما را آزاد کنند دوباره همان کار را خواهیم کرد و به همین دلیل ابتدا پرچم ما را ضبط کردند. وقتی می‌خواستند ما را آزاد کنند پلیس رسماً به ما گفت: «اگر می‌خواهید فعالیت کنید بروید روی اینترنت، نه در خیابان!» دقیقاً همان کاری که ما از آن اجتناب داریم چون کماکان معتقدیم: «سرنوشت جمهوری اسلامی در خیابان تعیین می‌شود!». با وجود این که به علت هجوم پلیس و

بودند، یک فرد یا جریان عکس زهرا رهنورد را به همراه آورده بود، زهرا رهنوردی که چهره‌ی شناخته شده‌ای از یک جناح در جمهوری اسلامی است و تاریخاً در تثبیت ایدئولوژی جمهوری اسلامی و خصوصاً تئوریزه و نهادینه کردن حجاب اجباری سابقه‌ی طولانی داشته و برای تداوم جمهوری اسلامی از هیچ کاری فروگذار نکرده است.

علاوه بر محدودیت سیاسی، محدودیت امنیتی هم روی این آکسیون سایه انداخته بود و پلیس و پلیس مخفی‌ها به شدت به جمع فشار می‌آوردند. در یک مورد که یکی از زنان ۸ مارس از آن جمع خارج شده بود تا بیانیه‌های مان را در خیابان مجاور پخش کند پلیس جلوی او را گرفته بود و حتی پلیسی به زبان آلمانی آمده بود تا بگوید او حق ندارد بیانیه پخش کند، دوست ما هم گفته بود که «ما به اندازه کافی ستم دیده‌ایم و از این تهدید نمی‌ترسیم و من حتماً بیانیه‌هایم را پخش خواهم کرد». به هر حال با همه این مشکلات و فشارهای درونی و بیرونی آکسیون روز دوم هم به پایان رسید.

ما در این دو روز تلاش کردیم تا به راستی صدای زنان ایران باشیم. فریاد زنانی که صدای خرد شدن استخوان‌هایشان در زیر چرخ هزاران هزار قانون ارتجاعی و شریعت اسلامی را کسی نمی‌شنود. ما سعی کردیم صدای اکثریتی باشیم که تحت ستم اقلیتی قرار دارند که دولت فرانسه برای کسب منافعی آگاهانه برای آنان فرش قرمز پهن کرد. ما سعی کردیم این پیام را به گوش جامعه‌ی مترقی فرانسه برسانیم که این حکومت انتخاب مردم ایران و خصوصاً زنان ایران نبوده و نیست و زنان ایران فقط با آگاهی و مبارزه‌ی متشکل می‌توانند به سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و امپریالیست‌های مردسالار خاتمه دهند تا به خلق جهانی بدون ستم و استثمار یاری رسانند. به امید این که در بین هیاهوی این همه نیروی واپس‌گرا، صدایی که رو به آینده دارد را رساتر کنیم. ♦

سازمان زنان ۸ مارس (ایران - افغانستان)

۳۱ ژانویه ۲۰۱۶

* بخشی از پیام سازمان زنان ۸ مارس در پاریس:

<https://youtube.com/watch?v=NViOgZbbL40>

- گزارش تصویری از اعتراض به سفر روحانی به پاریس - چهارشنبه ۲۷ ژانویه ۲۰۱۶ - میدان رپوبلیک

http://8mars.com/8MARS_GOZARESH/Gozaresh27.01.2016Republique2.pdf

- گزارش تصویری از نمایش دیواری شبانه - افشای جمهوری اسلامی در مرکز شهر پاریس (کتابخانه ژرژ پومپیدو) - ۲۷ ژانویه ۲۰۱۶

http://8mars.com/8MARS_GOZARESH/Gozaresh27.01.2016-night.pdf

- گزارش تصویری از اعتراض به سفر روحانی به پاریس - پنجشنبه ۲۸ ژانویه ۲۰۱۶ - مقابل مجلس سنا

http://8mars.com/8MARS_GOZARESH/Gozaresh28.01.2016-Sena.pdf

موقعیت محل نتوانستیم عکس یا فیلمی از این آکسیون مهم تهیه کنیم اما خوشحال بودیم و هستیم که توانستیم در آن جو امنیتی مقابل کاخ الیزه به هدفمان دست پیدا کنیم و پیام زنان ایران و مبارزاتمان را به گوش هر دو واپس‌گرای مردسالار برسانیم. هرچند که ظاهراً هیچ رسانه‌ای جرأت انعکاس آن را به خود راه نداده است، برخلاف پوشش خبری که به آویزان شدن یک زن فمَن دادند و تیتیر خبری بسیاری از رسانه‌ها شد اما تا این لحظه خبری از این فعالیت در هیچ رسانه‌ای درج نشده است و می‌دانیم که دقیقاً اشکال کار همان «کلیت سیستم» است که برای دیده شدن نباید به آن نزدیک شد. به قول یکی از دوستان از مبارزات ۸۸ تا امروز این قدر آدرنالین خونمان بالا نرفته بود. اما توانستیم به هدفمان دست پیدا کنیم و در عرض چند ثانیه و با حداقل امکانات صف منظم و نظم ظاهراً شکست ناپذیرشان را بهم بریزیم. به یاد دستپاچگی و نگرانی چهره‌ی نیروهای امنیتی ایرانی که می‌افتادیم بیشتر لذت می‌بردیم. خوشحال بودیم که نگذاشتیم در قلب اروپا و در قلب کاخ‌های به ظاهر امن‌شان، خروش فردای ستم‌دیدگان و زنان را فراموش کنند.

مبارزه‌ای در چارچوبه‌ی تنگ فکری و عملی - مقابل مجلس سنا

- پنجشنبه ۲۸ ژانویه ۲۰۱۶:

هم‌زمان با آکسیون مان مقابل کاخ الیزه سایر دوستان خودشان را به محل دومین روز مبارزه رساندند. در فراخوان اولیه‌ی این کارزار گویا میدانی درج شده بود که به سفارت ایران نزدیک بود اما روز چهارشنبه در محل آکسیون اعلام شد که محل تجمع روز دوم در مقابل مجلس سناست که البته خود این ناهماهنگی در کار برگزارکنندگان باعث شد که عده‌ای که روز اول نبودند یا به محل نرسند و یا دیر برسند. خوشبختانه استقبال از بیانیه‌های مان زیاد بود و مجبور بودیم تعداد بیشتری بیانیه تکثیر کنیم و خودمان را به محل برسانیم. اما برخلاف دیروز آکسیون امروز در محل کوچکی بود که در اصل بخشی از پیاده روی محصور بود و فضای کمی برای هر حرکت و عمل سیاسی ایجاد می‌کرد. نسبت به دیروز تعداد نیروها کمتر و ظاهراً برنامه‌ریزی زیادی هم برای پیشبرد کار انجام نشده بود. بعضی از افراد کمیته‌ی برگزاری نه خودشان ابتکار عمل برای شعار دادن و ایجاد جو مبارزاتی را در دست می‌گرفتند و نه به دیگران اجازه این کار را می‌دادند. گویی محدودیت فقط در فضا و حیطةی عمل نبود. در یک مورد، یکی از رفقای زن ما که روز قبل هم چندین مصاحبه با شبکه‌های مختلف داشته بود، از طرف یک رسانه دعوت به مصاحبه شد ولی یکی از برگزارکنندگان گفت که «شما «حق» نداری مصاحبه کنی! چون شما دیروز هم خودتان را به عنوان نماینده‌ی جمع معرفی کردید»، دوست ما نیز به درستی پاسخ داد که «ما هرگز خودمان را نماینده‌ی جمعی که مردسالارانه برخورد کنند ندانسته و نمی‌دانیم». البته این برخورد مربوط به تمام برگزارکنندگان نبود و خیلی از حاضرین هم به این برخورد که مصداق سانسور و خشونت کلامی است اعتراض کردند. اما در کل کیفیت و کمیت مبارزه‌ی روز دوم به شدت پایین‌تر از روز اول بود تا جایی که در تجمعی که با بیانیه‌ی سرنگونی تمامیت نظام جمهوری اسلامی گرد آمده

We protest not only against Rouhani's visit but also against the totality of the patriarchal imperialist's system!

Hassan Rouhani visits Europe (France and Italy) as the representative of anti-woman, oppressive regime of Islamic Republic of Iran. He visits the Europe so that hand in hand with patriarchal imperialists, and in pursuing their interests, to impose the austerity, poverty, oppression, exploitation of the working class and laborers, women slavery, etc. on the people of Iran.

Since the day it took the power in Iran, Islamic Republic regime has launched an ideological and political war on the whole society by enforcing women to put on Hijab and by establishing different laws against women according to the Islamic Sharia, as a means of its own stability. During last 37 years, this anti-woman regime has imposed total oppression against women and has destroyed many women's lives.

Rouhani, as a representative of a medieval Islamic regime in Iran, travels to Europe while, at the same time, thousands of political prisoners are still in the regime's prisons and are being tortured, and their families are being threatened. Labors' strikes have been oppressed and many of their representatives have been arrested or executed. Teachers' movement is suppressed and their leaders are imprisoned.

Since the beginning of Rouhani's presidency, at least 1900 people have been executed in Iran. Iran, under ruling of the Islamic Republic, is a place of suppressed opposition voices, arrested and imprisoned laborers and toilers, executions, unprecedented level of unemployment, poverty, enormous gap between social classes, addiction, prostitution of thousands of women, acid attacks and intensified violence against women.

Iran is a place where thousands and thousands of children have to do hard, dangerous and underpaid jobs in a struggle to survive and support their families. Average age of addiction among women is 13, and within the last 10 years, the number of addicted has grown 4 times. Iran is a prison of nations and a slaughterhouse of progressive thoughts and those who fight against ignorance.

During Rouhani's presidency, Iran parliament has established more reactionary laws and proposals against women. According to these laws women have become incubation machines. Some proposals such as "population increase" and "preserving Hijab and chastity" have been approved that intensifies women's degradation. It ensures that women live in semi-slavery situation economically and socially.

Behind their "generous" invitation of Rouhani, European patriarchal imperialists are craving for more economical and political interests. They support this oppressive regime in Iran, in the same way they fueled and supported the reactionary wars in the Middle East and North Africa, in which millions of people have been killed or forced to flee their homes. Even destruction of the whole environment in pursuit of their own interests has not satisfied their thirst.

Nowadays, in order to solve its deep structural crisis, Capitalism needs to involve the most reactionary and fundamentalist forces into the game. Iran's government, as a reactionary regime, has done its best during all these years to become a powerful player in the Middle East region. For this reason as Rouhani became the president of Islamic republic of Iran, began executions in a more extensive scale than the former government, in order to ensure the US and European imperialists of its ability to help the imperialists to overcome their capitalist's and the Middle East crisis. Now they can count on Iranian government as a "legitimate" and powerful government.

In return the US and European imperialists have chosen to be silent in the face of Rouhani's government massacre and the increasing intensification of women's degradation, imprisoning all the oppositions and suppressing and imprisoning the workers and toilers.

They have also had the same supportive silence in the last 37 years in facing oppositions' suppression, especially mass murder of the political prisoners in the early 80s and summer 1988.

Today the most important issue for the imperialists in reaching the nuclear agreement with Iran is not in the interest of the Iranian people and women, but overcoming the bottlenecks and crises of their own system, and ensure their hegemony in the world, particularly in the Middle East. Therefore, it is crucial for the governments such as Italy and France to increase their political and economical influence on Iran, to be able to retain their own interests. This is the real reason behind inviting Rouhani.

Women and men militant and Freedom lovers!

European patriarchal imperialists are talking about their "human rights and democracy" which is nothing but a lie! What is the most important issue for them, to maximize their profits, and it is indeed this pursuit of profit which makes them support the anti-woman regime of Iran.

We warmly call on you, women and men militants to join us in loudening Iranian women's voice, which is one of the most oppressed groups in their own society.

We call upon you to stand for the Iranian people and to expose the real face of European imperialists, their policies, and the nature of the oppressive Islamic Republic regime in Iran that does nothing but intensifying austerity, poverty, misery, women's degradation, imprisoning oppositions, and executing political and other prisoners in Iran.

We call upon you to stand with us to build a world in which there will be no oppression and exploitation. We can surely build this society by our struggle with the aim of a revolutionary overthrow of the Islamic republic regime of Iran and its imperialist allies.

8 March Woman's Organisation (Iran- Afghanistan)

January 2016

Nous protestons non seulement contre la visite de Rouhani, mais aussi contre l'ensemble du système de l'impérialisme patriarcal!

Hassan Rohani visite l'Europe (France et Italie) en tant que représentant du régime oppressif et anti-femme de la République islamique d'Iran. Il visite l'Europe afin d'imposer, main dans la main avec les impérialistes patriarcaux et dans la poursuite de leurs intérêts d'imposer l'austérité, la pauvreté, l'oppression, l'exploitation de la classe ouvrière et des travailleurs, l'esclavage des femmes, etc., au peuple d'Iran.

Depuis le jour où il a pris le pouvoir en Iran, le régime de la République islamique a lancé une guerre idéologique et politique à l'encontre de la société dans son ensemble en imposant aux femmes le port du Hijab et en établissant différentes lois contre les femmes selon la charia islamique, comme un moyen d'assurer sa propre stabilité. Au cours des 37 dernières années, ce régime anti-femme a imposé l'oppression totale contre les femmes et a détruit la vie de nombreuses femmes.

Rouhani, en tant que représentant d'un régime islamique médiéval en Iran, voyage en Europe tandis que, dans le même temps, des milliers de prisonniers politiques sont toujours dans les prisons du régime, torturés et leurs familles menacées. Les grèves des travailleurs ont été réprimées et beaucoup de leurs représentants ont été arrêtés ou exécutés. Le mouvement des enseignants est interdit et leurs dirigeants sont emprisonnés.

Depuis le début de la présidence de Rouhani, au moins 1900 personnes ont été exécutées en Iran. Ce pays, sous le pouvoir de la République islamique, est le lieu de la répression des voix de l'opposition, celui des ouvriers et les travailleurs arrêtés et emprisonnés, des exécutions, d'un niveau de chômage et de pauvreté sans précédent, d'un fossé énorme entre les classes sociales, de toxicomanie, de la prostitution des milliers de femmes, de la multiplication des attaques à l'acide et de l'exacerbation de la violence contre les femmes.

L'Iran est un endroit où des milliers et des milliers d'enfants sont astreints à de durs travaux, dangereux et mal payés, pour survivre et soutenir leurs familles. L'âge moyen de la toxicomanie chez les femmes est de 13 ans, et au cours des 10 dernières années, le nombre de toxicomanes a été multiplié par quatre. L'Iran est une prison des nations et le lieu d'anéantissement des pensées progressistes et de ceux qui se battent contre l'ignorance.

Durant la présidence de Rouhani, le Parlement iranien a adopté des lois et des propositions les plus réactionnaires contre les femmes. Selon ces lois les femmes sont devenues des machines à couvrir. L'adoption de propositions pour «développer la démographie» et «préserver le Hijab et la chasteté» renforce l'humiliation des femmes. Ceci permet que les femmes vivent dans une situation de semi-esclavage économique et social.

Derrière leur «généreuse» invitation de Rouhani, les impérialistes patriarcaux européens ont soif d'intérêts économiques et politiques. Ils soutiennent ce régime oppressif en Iran, de la même manière qu'ils ont alimenté et soutenu les guerres réactionnaires dans le Moyen-Orient et en Afrique du Nord, où des millions de personnes ont été tuées ou forcées à fuir leurs foyers. Même la destruction de tout l'environnement dans la poursuite de leurs propres intérêts n'a pas satisfait leur appétit.

Aujourd'hui, afin de résoudre sa crise structurelle profonde, le capitalisme a besoin d'impliquer dans le jeu les forces les plus réactionnaires et intégristes. Le gouvernement iranien, comme un régime réactionnaire, a fait de son mieux pendant toutes ces années pour devenir un acteur puissant dans la région du Moyen-Orient. Pour cette raison, à l'accession de Rouhani à la présidence de la République islamique d'Iran, les exécutions se sont intensifiées, conduites à une plus grande échelle que par l'ancien gouvernement, afin d'assurer les impérialistes américains et européens de sa capacité à les aider à résoudre la crise du capitalisme et de celle du Moyen-Orient. Ils peuvent désormais compter sur le gouvernement iranien comme un gouvernement «légitime» et puissant.

En retour, les impérialistes américains et européens ont choisi de se taire devant le massacre par le gouvernement de Rouhani et l'avisement grandissant des femmes, gouvernement qui emprisonne toutes les oppositions, supprime et enferme les travailleurs et ceux qui travaillent dur.

Ils ont également fait montre du même soutien silencieux au cours des 37 dernières années face à la répression des oppositions, en particulier face aux assassinats de masse des prisonniers politiques dans les années 80 et durant l'été 1988.

Aujourd'hui, la question la plus importante pour les impérialistes dans une conclusion de l'accord nucléaire avec l'Iran ne porte pas sur l'intérêt du peuple iranien et des femmes, mais c'est celle de surmonter les goulots d'étranglement et des crises de leur propre système, et d'assurer leur hégémonie dans le monde, notamment au Moyen-Orient. Par conséquent, il est crucial pour les gouvernements comme en Italie et en France d'accroître leur influence politique et économique sur l'Iran, pour être en mesure de conserver leurs propres intérêts. Ceci est la vraie raison derrière l'invitation de Rouhani.

Nous protestons non seulement contre la visite de Rouhani, mais aussi contre l'ensemble du système de l'impérialisme patriarcale!

Hassan Rohani visite l'Europe (France et Italie) en tant que représentant du régime oppressif et anti-femme de la République islamique d'Iran. Il visite l'Europe afin d'imposer, main dans la main avec les impérialistes patriarcaux et dans la poursuite de leurs intérêts, l'austérité, la pauvreté, l'oppression, l'exploitation de la classe ouvrière et des travailleurs, l'esclavage des femmes, etc., au peuple d'Iran.

Depuis le jour où il a pris le pouvoir en Iran, le régime de la République islamique a lancé une guerre idéologique et politique à l'encontre de la société dans son ensemble en imposant aux femmes le port du Hijab et en établissant différentes lois contre les femmes selon la charia islamique, comme un moyen d'assurer sa propre stabilité. Au cours de 37 dernières années, ce régime anti-femme a imposé l'oppression totale contre les femmes et a détruit la vie de nombreuses femmes.

Femmes et hommes militant.e.s et passionné.e.s de liberté!

Les impérialistes patriarcaux européens parlent de leurs «droits de l'homme et de la démocratie», ce qui est rien d'autre qu'un mensonge! La question la plus importante pour eux est de maximiser leurs profits, et c'est bien cette recherche du profit qui motive leur soutien au régime anti-femme d'Iran.

Nous vous appelons sincèrement, femmes et hommes militant.e.s à vous joindre à faire entendre la voix des femmes iraniennes, l'un des groupes les plus opprimés dans leur propre société.

Nous vous appelons à manifester votre soutien le peuple iranien et à exposer le vrai visage des impérialistes européens, leurs politiques et la nature du régime oppressif de la République islamique en Iran qui ne fait rien que renforcer l'austérité, la pauvreté, la misère, l'humiliation des femmes, l'emprisonnement des oppositions, et l'exécution de prisonniers politiques et autres en Iran.

Nous vous appelons à se joindre à nous pour construire un monde sans oppression ni l'exploitation. Nous sommes sûres que nous pouvons construire cette société en luttant avec comme objectif le renversement révolutionnaire du régime de République islamique d'Iran et de ses alliés impérialistes.

Organisation des Femmes de 8 mars (Iranienne – Afghane)
January 2016

Seid Ihr vertraut mit Worten wie Hure, Schlampe, Fotze, Bitch,...

Wisst ihr, was im Kopf einer Mutter vorging, die sich selbst und Ihre Kinder verbrannte, um ein Leben der Unterdrückung und Ausbeutung zu beenden?

Was sollte diesem jungen Schulmädchen aufgestülpt werden, die sich noch in der Schuluniform erhängten und der Zukunft, die auf sie wartete entging?

Seid Ihr je irritiert worden von der Selbstentfremdung einer Frau, die sich operieren lässt, um attraktiver für Männer zu sein?

Wisst Ihr, dass die Frauen, die gegen die verkommenen und altmodischen Traditionen rebellieren im hellen Tageslicht von patriarchalischen Schlägern totgeprügelt werden, im Angesicht von Zeugen und Sicherheitskräften; oder sie von den Herrschern nach dem islamische Scharia Gesetz zum Tode verurteilt werden?

Fühlt Ihr den Schmerz am Kopf einer halb begrabenen Frau, hervorgerufen durch den ersten geworfenen Stein?

Könnt Ihr Euch vorstellen, dass Säure oder eine Rasierklinge das Fleisch Eurer Gesichter verätzen oder aufschlitzen, nur weil Euer Schleier Euch nicht genug verhüllt?

Schleier ist nicht unsere Kultur! Steinigungen kommen nicht aus unserer Tradition! „Ehrenmorde“ sind nicht unser kulturelles Erbe! Weibliche Genitalverstümmelung hat nichts mit unserer Kultur zu tun! All dies wird im Iran, Afghanistan und Kurdistan der Bevölkerung aufgezwungen von Religion und Aberglauben, von der Kultur des Patriarchats mit der Gewalt von Waffen unter Androhung von Gefängnisstrafen, um die Ausbeutung des frauenfeindlichen Systems zu stützen!

Wie können wir angesichts all dieser Tatsachen von Millionen Frauen, deren Leben zunehmend von diesen Formen der Unterdrückung bestimmt wird, verlangen mit den Unterdrückern zu verhandeln, die Ursache dieser Missstände sind und von ihnen winzige Zugeständnisse im Hinblick auf Gleichberechtigung zu verlangen?

Wie kann man bei denen betteln, die junge Frauen verhaften und auspeitschen, weil bei ihnen ein paar Haare aus dem Schleier hervor schauten?

Wie kann man mit denen verhandeln, die unsere Schwestern steinigen, weil sie sexuelle Beziehungen außerhalb der Ehe hatten?

Mit denen verhandeln, die Frauen als Objekt männlichen Verlangens betrachten?

Mit denen verhandeln, die Frauen bestrafen, wenn sie den patriarchalen, chauvinistischen Gesetzen nicht gehorchen?

Diejenigen, die den Handel mit neunjährigen Mädchen erlauben?

Diejenigen, die den Frauen das Recht auf Scheidung nicht zugestehen, die aber Männern erlauben mehrere Ehefrauen gleichzeitig zu haben?

Diejenigen bitten, deren Gesetze Homosexuellen grundlegende Menschenrecht absprechen und sie mit dem Tode bestrafen, wenn sie erwischt werden?

Ein Blick auf Iran

Auf ihrem Weg zur Befreiung stehen die iranischen Frauen einem der boshaftesten frauenfeindlichen Regime der Welt gegenüber. Iranische Frauen standen gegen das Schleierzwang-Dekret vom 8. März 1979 durch Khomeini. Aus diesem Protest formte sich eine neue Frauenbewegung, die bis heute aktiv ist.

Iranische Frauen kämpfen einen ungleichen Kampf gegen das frauenfeindliche islamistische Regime. Seit mehr als 37 Jahren leisten sie Widerstand gegen die Gewalt, die ihnen auf den Straßen, in ihren Heimen und anderswo aufgezwungen wird von den mittelalterlichen Gesetzen und dem Strafkatalog basierend auf der Scharia. Wir wollen, dass unser Stimme gehört wird, die Stimme des Kampfes der iranischen Frauen für Befreiung und Gleichheit, als Teil des Kampfes von Frauen weltweit gegen das patriarchale, imperialistische und kapitalistische System.

Eure Hilfe und Unterstützung des Kampfes der iranischen Frauen, wird den revolutionären Kampf der Frauen im Mittleren Osten stärken und den Befreiungskampf von Frauen auf weltweiter Ebene inspirieren.

Die patriarchalen imperialistischen Mächte haben durch ihre Invasionen und Besatzungskriege im Mittleren Osten, die fundamentalistischen Kräfte in ihrem Kampf gegen die Bevölkerung gestärkt und die faschistischen und rassistischen Kräfte im Westen gegen Immigranten und Muslime aufgehetzt. Bewusste Frauen müssen zusammenstehen gegen all diese Unterdrückungen, Verbrechen und Gewalt. Wir müssen unsere eigene Kampffront dagegen ausbilden und verstärken. Die Front der bewussten und organisierten Frauen, die Front des Kampfes gegen alle Gewalt, gegen alle überkommenen Kräfte im Mittleren Osten und alle rassistischen Kräfte im Westen, die Front des Kampfes gegen Kriegshetze und militärische Besatzungen, die Front des Kampfes gegen alle patriarchalen kapitalistisch-imperialistischen Mächte, die gemeinsam mit islamistischen und nicht-islamistischen frauenfeindlichen Kräften ihr zynisches System über die ganze Welt verbreiten.

Zusammengefasst: Die Front des Kampfes gegen die fundamentalistischen und patriarchalen imperialistischen Mächte!

Basierend auf Einheit und internationale Solidarität, gemeinsam mit andern revolutionären Kämpfern, Freiheitsliebenden und fortschrittlichen Kräften müssen wir unseren Kampf organisieren für eine Welt ohne Schleierzwang, Prostitution, Vergewaltigung und sexuelle Belästigung, häusliche und gesellschaftliche Gewalt, Genitalverstümmelung von Frauen, Frauenhandel, Armut, Krieg, Flucht, kapitalistische Versklavung, Religion und Aberglauben, männliche Verfügungsgewalt über Frauen und alle Formen von Unterdrückung und Ausbeutung:

Frauen Organisation 8 März (Iran- Afghanistan)

8 März 2016

Internationaler Frauentag 8. März

Den Kampf der Frauen gegen sexistische Unterdrückung und Ausbeutung organisieren!

Hört Ihr die Geräusche brechender Frauenknochen unter den Rädern der Ausbeutung in den Betrieben und Fabriken auf der einen und der ermüdenden, eintönigen Hausarbeit auf der anderen Seite?

Hört Ihr die lauten Schreie, versteckt unter dem Gesicht einer jungen Frau, die von ihrem Boss im Hinterzimmer ihrer Werkstatt vergewaltigt wurde?

Habt Ihr ein tränenüberströmtes Gesicht eines Mädchens gesehen, das gezwungen wurde zu heiraten und so in die Hölle geschickt wird?

Seid Ihr Euch über den Handel mit jungen Mädchen aus den ländlichen Gebieten der „Dritten Welt“ und der trüben Zukunft die sie erwartet bewusst?

Haben die herzerreißenden Schreie einer neunjährigen Braut Euch jemals erschüttert?

Wisst Ihr von den nächtlichen Übergriffen und Prügelorgien?

Wisst Ihr, wie es sich anfühlt ignoriert zu werden und nicht gezählt zu werden?

Wisst Ihr wie schmerzhaft es ist, wenn man vor anderen von seinem Partner beleidigt und lächerlich gemacht wird?

Habt Ihr den unterdrückten Ärger von Frauen, die von ihrem Mann betrogen wurden gefühlt?

Habt Ihr jemals Befriedigung oder Solidarität ausgedrückt, wenn eine Frau ihren gewalttätigen und vergewaltigenden Ehemann bestraft hat?

Fühlt Ihr den Schmerz im Herzen, wenn Ihr hört, dass eine junge Frau am hellen Tage von ihrem Ehemann umgebracht wurde, nur weil sie es wagte, eine Scheidung einzureichen?

Könnt Ihr Euch die Gefühle eines jungen Mädchens vorstellen, deren kindlicher Körper von nahen Verwandten vergewaltigt wird und so durch die diese grausamen ersten sexuellen Erfahrungen ihrer Zukunft beraubt wird?

Erinnert ihr Euch an das verblasste Gesicht eines Mädchens tiefend von ihrem eigenen Blut, ermordet von ihrem Bruder, um die „Ehre der Familie“ zu schützen?

Versteht Ihr, was es bedeutet, ein unstetes Leben, heimatlos, diskriminiert unter Besatzung, Vergewaltigung und Krieg, wie in Syrien oder Afghanistan zu führen?

Könnt Ihr es tolerieren, wenn Ihr hört hunderte von Frauen in Kurdistan, Iran, Indien, Pakistan und... haben sich aus Verzweiflung selbst angezündet?

Könnt Ihr die Gefühle einer Frau verstehen, die durch monströse Armut jeden Stolz verloren hat und die in die Prostitution gezwungen wurde, damit ihre Kinder nicht hungrig ins Bett gehen müssen?

Habt Ihr Euch je selbst gehasst, wenn Ihr Pornographie gesehen habt, die Frauen zu wertlosen Objekten, die nur dem sexuellen Verlangen von Männern dienen, degradiert?

Könnt Ihr das Gefühl der Wertlosigkeit verstehen, dass eine Frau fühlt, die von ihrem Partner zum Sex gezwungen wird?

Versteht Ihr das Gefühl der Angst und Unsicherheit einer Frau, die vor dem Schatten eines Mannes im Dunkel der Nacht flieht?



8March the International Women's Day

Organizing Women's struggle against gender oppression and exploitation

Are you hearing the crushing sound of women's bones under the wheels of the machines of exploitation in the farms, factories and workshops from one side and under the tiring shattering and repetitive work at home from the other side?

Do you see the loud cries hidden under the face of a young woman who has been raped by her boss in the closet of the work shop?

Have you seen a girl choked with the tears who has been forced to get married in order to be sent to the hell?

Are you aware of the trade of young girls in the country sides in the third world and the gloomy future that is waiting for them? Has ever the nerve scratching scream of a 9 year old bride ever shaken all your being?

Do you know about the overnight beating and bullying behaviors? Do you know how it feels like to go unnoticed and to be counted as nothing? Do you know how painful it is when you are insulted and despised or ridiculed by your partner in front of the others?

Have you felt the suppressed anger of the woman who has been betrayed by her husband? Have you ever expressed your satisfaction and solidarity when a woman has punished her violent and rapist husband?

Do you feel the pain in your heart when you hear that a young woman in the light of the day is killed by her husband only because she dared to file a divorce?

Can you imagine the feeling of a child girl whose tiny body is raped by her "near relatives" and experiences the first savage 'sex' and is robbed of her future?

Can you remember the fainted face of the girl soaked in blood by her brother in order to 'protect the honor of the family'?

Can you understand the meaning of an unstable life, homelessness under the discrimination, occupation, rape, war like what is happening in Syria and Afghanistan.

Can you tolerate to hear hundreds of women in Kurdistan, Iran, Afghanistan, India and Pakistan and Have put fire on themselves because of the absolute degradation?

Can you understand the feeling of the woman that the monster of poverty break their pride and pushes them to prostitution in order that their children do not go to bed hungry?

Have you ever hated yourself, when you have seen the pornography that pictures a woman degraded such that she worth nothing but to serve the sexual desire of men?

Can you understand the feeling of the worthlessness of a woman that is forced to have sex by her partner?

Do you understand the feeling of fear and insecurity of a woman that flees the men's shadow in the dark of the night?

Are you familiar with the words such as, whore, slut, bitch,...

Do you know what was going on in the head of a mother who burned herself and her children to end a life full of oppression and exploitation?

What was going to be imposed on that school girl who hanged herself when still in the school uniform and escaped from the future that was waiting for her?

Haven't you ever been irritated by the false satisfaction of the self-alienation of that woman that undergoes surgery in order to be "more acceptable" to men?

Do you know the women who rebel against the rotten and outmoded traditions are brutally beaten to death by the patriarchal thugs in the light of the day in front of those who were witnessing the scene and in front of the 'security' forces or are condemned to death by the rulers of the Islamic Sharia law?

Do you feel the pain of the first stone that hit the skull of a woman who is half buried?

Can you believe that acid or a razor blade burn or rip the depth of flesh of your face, only because your veil doesn't cover you enough?

Hejab is not our culture! Stoning to death doesn't come from our tradition! 'honour killing' is not our legacy! Female genital mutilation nothing to do with our Culture! These are all imposed on Iran, Afghanistan, Kurdistan... by the religion and superstitious, by the culture and tradition of patriarchy, by the force of gun and imprisonment to serve and protect the exploitation of the anti-woman systems!

Given all these, how can we ask millions of women, that every moment of their lives is exposed to and affected by all these mounting forms of oppression to talk and negotiate with the main representative of perpetrators and those who are causing these rampant oppressions? And beg them for a slice of equality from them?

How can we beg from those who arrest and lashes the young women and girls because leave a few hairs out of their veil?

How can we beg from those who stone to death our sisters because have had sexual relationship outside of marriage? To Beg from those who consider the women means of men's desire? To beg from those who punish the women when they don't abide by patriarchal/male chauvinist laws? From those whose laws allow the trade of 9 years old child girls? From those who don't recognize women's right to divorce but allow men to have few official and tens unofficial wives at the same time? From those whose laws deprive homosexual's basic human rights and penalize them with the death if are caught. From those ...

Let's look at Iran,

Iranian's women on the way of their liberation are facing one of the most vicious anti-woman regimes in the world. Iranian women stood against the 8 March 1979 decree of compulsory Hejab by Khomeini, and by this way they founded the new women movement in Iran that is continuing up to today.

Iranian women are involved in an unequal war against the anti-woman Islamic regime. It is more than 37 years that they are resisting and struggling against the violence that is imposed on them at their home, streets and elsewhere by the medieval laws and code of punishments based on Islamic Sharia laws. We want you to hear our voice, the voice of our struggles the struggle of the Iranian woman for liberation and equality that is part of the world's women struggle against the patriarchal Imperialist-capitalist system.

Your support and assistance to the struggle of Iranian women will strengthen the women's revolutionary struggle in the Middle-East and will inspire and assist the women's struggle for liberation in a world scale.

The patriarchal imperialist's powers by instigating the invasion and occupational wars in the Middle-East have impelled the fundamentalists' forces against the people and instigating the racist and fascist forces in the west against the immigrants and the Muslims. The conscious women must line up against all these oppressions and crime and violence. We must create our own front of struggle against it and expand it. The front of conscious and organised women, the front of struggle against all forms of violence, the front of struggle against all outmoded forces in the Middle-East and all the racist forces in the west, the front of struggle against war-mongering and military occupations, the front of struggle against all the patriarchal capitalists-imperialists powers that in cooperation with Islamic and non-Islamic anti-woman forces, are spreading their hellish system all over the world.

In sum, the front of struggle against the fundamentalists and patriarchal imperialists' powers!

This is the demarcation that based on that and based on unity and international solidarity, along with other revolutionary, fighters, freedom lovers and progressive forces organise our struggles to advance towards a world in which there is no sign of compulsory hijab, prostitution, rape and sexual harassment, domestic and social violence, female genital mutilation, sex trade, poverty, war, refugee, slavery for capitalism, religion and superstitious, male appropriation of women and not any form of oppression and exploitation.

8March Women's Organisation (Iran- Afghanistan) - 8 March 2016

فراخوان به تظاهرات* علیه سفر روحانی نماینده‌ی نظام زن‌ستیز و سرکوب‌گر جمهوری اسلامی به بلژیک

اواخر مارس ۲۰۱۶**

زنان و مردان آزادی‌خواه:

نماینده‌ی رژیم تئوکراتیک ایران و اولین داعش خاورمیانه به بلژیک می‌آید تا ضمن محکم کردن هر چه بیشتر روابط علی سیاسی رژیم جمهوری اسلامی با امپریالیست‌ها، پیام وفاداری و خوش خدمتی رژیم ایران در طرح‌های ویران‌گر و چپاول‌گری قدرت‌های جهانی را اعلام کند.

نماینده‌ی رژیمی که ایران را تبدیل به زندان ملل کرده، به بلژیک می‌آید تا با افضای اسناد تحمیل اقتصاد نئولیبرالیستی میان جمهوری اسلامی و امپریالیست‌ها، مهوری بر افزایش فقر و فلاکت مردم ایران، تشدید فروروستی زنان، کشیدن آخرین رمق کارگران و زحمت‌کنان بگوید. این دیدار نه تنها تأیید اتحاد با دولتی است که امروزه رکورددار آعدام در سطح جهان است، بلکه تأیید جنایات این رژیم در طول حیات ننگین ۳۷ ساله‌اش نیز هست. اگر امپریالیست‌ها، رژیم جمهوری اسلامی را به عنوان متحد جدید خود در منطقه میبینند، اما اکثریت مردم ایران، تحمیل حجاب اجباری بر زنان و صدها قانون قرون وسطایی علیه زنان، تیغ‌کشی و اسیدپاشی به زنان «بدحجاب»، سرکوب و شکنجه و قتل‌عام هزاران نفر از کمونیست‌ها، انقلابیون، نیروهای مترقی و آزادی‌خواه در سالهای ۶۰ و ۶۷؛ سرکوب خونین ترکن صحرای کردستان؛ سرکوب جنبش‌های اجتماعی و اعتراضی زنان، کارگران، دانشجویان، معلمان، ملیت‌های تحت ستم و حبس و شکنجه‌ی فعالین این جنبش‌ها؛ ربودن و قتل دگردییشان و نویسنده‌گان و امروزه ویلاگ نویسان معترض؛ آعدام همجنسگرایان، اقلیت‌های مذهبی و جوانان طبقات تحتانی... را که بر پایه‌ی قوانین متکی بر شریعت اسلامی انجام میشود، نه میبخشد و نه فراموش میکنند!

ما شما زنان و مردان آزادی‌خواه و مبارز را دعوت می‌کنیم که در رسا کردن صدای زنان ایران که از ستندیده‌ترین اقشار جامعه هستند، با ما هم صدا شوید! شما زنان و مردان آزادی‌خواه و مبارز را دعوت می‌کنیم که صدای مبارزات کارگران و زنان، ملل ستندیده را در پیوند با فرودستان جهان هر چه رساتر فریاد زنیم! با ما همراه شوید تا اعلام کنیم که این پیوند از تجاعی بین جمهوری اسلامی و امپریالیست‌ها، به تقویت بنیاد گرای اسلامی و امپریالیسم در سرکوب و به بند کشیدن هر چه بیشتر مردم در ایران و جهان خدمت خواهد کرد. با ما همراه شوید تا همراه هم بتوانیم امپریالیسم بلژیک را که در تأمین منافع سیاسی و اقتصادی خود، با رژیم سرکوب‌گر جمهوری اسلامی عقد اتحاد می‌بندد، وسیعاً افشا کنیم.

با ما همراه شوید تا نقاب «حقوق بشر و دموکراسی» امپریالیست‌ها را دریده و اعلام کنیم که ادعاهای شما فقط فریبی برای تأمین سود بیشتر است. با ما همراه شوید تا در یک مبارزه‌ی انترناسیونالیستی، سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و حامیان امپریالیست‌اش را تسریع کرده و برپایی جامعه‌ی نوینی که در آن اثری از ستم و استثمار نباشد را نوید دهیم. زمین و زمان را بهم بدوزیم و همدستی پلید امپریالیست‌های اروپایی و رژیم جمهوری اسلامی ایران را افشا کنیم.

سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان) و کمیته‌ی جوانان بلژیک از همه‌ی نیروها، احزاب، سازمان‌ها، تشکلات و افراد ایرانی و غیرایرانی دعوت می‌کنند که به این مبارزه‌ی متحد پیوندند تا بتوانیم صفوف مبارزه‌ی مشترک‌مان را با قدرت بیارییم.

* در اطلاعیه‌های بعدی لیست حمایت‌کنندگان فراخوان و هم چنین زمان و مکان تظاهرات اعلام خواهد شد.
** طبق آخرین اخبار رسمی، سفر روحانی به بروکسل اواخر ماه مارس ۲۰۱۶ انجام خواهد گرفت.

تماس با ما:

committeebe@gmail.com

۰۰۳۲-۴۸۶۴۸۴۳۶۰

HASHTE MARS

Quarterly journal No. 37/ March 2016



Adress:

ZAN

Postfach 850422

KoIn 51029

Germany

E-mail:

zan_dem_iran@hotmail.com

www.8mars.com

facebook.com/8MarsOrg

Price: €4- £4